چاپ پنجم

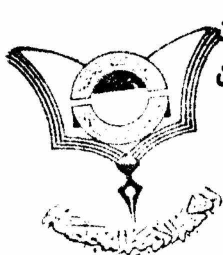
دستور زبان فارسی
یا
صرف و نحو

شامل:

روش تجزیه و ترکیب و سؤالات
امتحانات نهائی و تستهای کنکور

بشماره ۴۸۸ / ۵۲/۸/۲۰ ثبت دفتر فرهنگ وهنر خراسان گردید

مشهد - خسروی نو چاپ فیروزیان تلفن ۲۷۰۰۶



به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین
سعدی

بحثی در :

دستور زبان فارسی

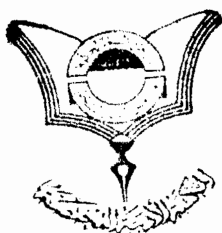
یا

صرف و نحو

و شیوهٔ تجزیه و ترکیب و تستهای
امتحانات نهائی و کنکور سراسری
چاپ سوم

از : احمد احمدی (بیرجندی)

چاپخانه احمدی - تهران



به‌یاد
استاد فضیلت آموز
و دائی مهربانم روانشاد :
آقای حاج‌محمد حسین مهتدی بیرجندی
که تربتش ازشمع رحمت الهی
پرنور باد

مشخصات کتاب :

نام کتاب : بحثی در : دستور زبان فارسی .
مؤلف : احمد احمدی بیرجندی
ناشر : کتابفروشی باستان .
چاپخانه احمدی ـ تهران
تعداد ۲۰۰۰ جلد

« آدم زنده زبان می‌خواهد
و باید آنرا خوب بداند»(۱)

به‌نام خدای بزرگ

پیشگفتار

درصفحهٔ اول « گرامرلاروس قرن بیستم (۲) » که باهمکاری‌شش تن ازاستادان زبان‌فرانسوی تدوین شده است ؛ این عبارت رامیخوانیم: «تدوین یك دستور زبان کامل وبی‌نقص ، کاری است ناممکن ، زیرا نقص از لوازم همهٔ کارهای بشری است (۳) » .

زبان عنصری است زنده ومتحول وتـازنـده است درکار تحول و تکامل و «پوست عوض‌کردن» می‌باشد . بنابه قانون «بقای انسب» که‌در

۱ـ نقل از مقالهٔ استاد مجتبی مینوی ، تحت عنوان ، دستور زبـان فارسی ، مجله یغما شمارهٔ دهم سال دهم .

2-3-Grammaire Larousse 20e siècle

زبان هم حاکم است . ـ آنچه انسب است می‌ماند و آنچه ـ ناهموار و نابود شدنی است ازبین می‌رود وبجای آن لغات تازه‌ای می‌آید .

سالیان دراز مردم سخن می‌گفته‌اند ومقاصد خودرا با حرکات و اشارات‌وآواهاونشانه‌های‌قرار دادی بیکدیگر می‌فهمانده اند ، بی آنکه (دستور زبانی) داشته باشند .

سرانجام خواص ودانشمندان هردیار از شیوه های سخن گفتن و نوشتن ، قواعد و قوانینی را استقراء و استنتاج کرده و آنهارا برای «درست سخن‌گفتن ودرست‌نوشتن» عرضه داشته اند و مجموعهٔ آن قواعد وقوانین‌را (دستور زبان) نامیده‌اند . اما این قواعد و دستورهای سخن نه‌قطعی‌است ونه‌کامل .

برخی‌از این قواعد سابقه‌ای بس دراز دارد وآشنائی باآنها مستلزم بررسی کامل زبان وتمام متون نظم ونثر گذشته است . تدوین چنین دستوری تاریخی برای زبان فارسی زمانی دراز و توش وتوانی فراوان می‌خواهد .

برای این کار تاکنون مواد وطرحهای ارزنده‌ای تهیه شده است که گرچه کامل نیست ولی راهگشای کار افراد شایسته‌ای‌خواهد بودکه با همکاری یکدیگر ودقت‌واستقراء کامل ، این امرمهم‌وملی را به‌سامان رسانند (٤) .

٤ـ مانند : طرحهائی که استاد فقید دکتر محمد معین در باره اسم ـ معرفه ونکره ـ مفردوجمع ـ اسم مصدر یاحاصل مصدر ـ اضافه و . . . ، تهیه کرده است ویا کتابهائی‌از نوع (شاهنامه ودستور) تالیف دکتر محمود شفیعی وکارهائی مانند آن و . . .

دستورهای دیگری‌هم که تاکنون تهیه شده است ؛ کمابیش‌شامل موادی است که مربوط به دستور تاریخی زبان فارسی می‌شود و نیز از شیوهٔ سخن‌گفتن و نوشتن زبان کنونی بحث می‌کند .

این کتابها ؛ گرچه‌نه باهم‌هماهنگ‌اندو نه کامل و وافی به‌مقصود، ولی هرچه باشند ، شامل شواهد و قواعدی هستند که از دیر باز تا کنون گرد آمده وپایه و مایهٔ آثار بعدی توانند بود و بهرحال سود-مندند .

در همهٔ دستورهائی که تا کنون تدوین شده است کمابیش ناهماهنگی آشکاری دیده می‌شود که کار تحصیل و تعلیم‌دستوررادشوار می‌سازد وبراستی برای‌کسانی که باتدریس (دستورزبان فارسی) سروکار دارند این ناهماهنگی بیشتررنج آور وحیرت افزاست .

هم‌اکنون دردبیرستانها . در دورهٔ اول ، دانش آموزان بایك‌نوع دستور زبان واصطلاحات خاص آن سروکار دارند و دبیر ودانش آموز ناچارند باآن کتاب وآن اصطلاحات خوکنند ولی همین‌دانش آموز هنگامی‌که به‌دورهٔ‌دوم دبیرستان می‌رسد ــ بحکم برنامهٔ وزارت‌آموزش وپرورش ــ باید باکتابی‌دیگر واصطلاحاتی دیگر آشناشود .

گوئی کاخی را ویران میکنند و برویرانه های آن‌کاخی دیگر بنامی‌نهد !

کاش کاخ دوم برزمین هموار وصاف بنامی‌شد !! برویرانه کاخ ساختن بسیار دشوار تراست . وضع ما اکنون چنین است . دردورهٔ اول

دبیرستانهای ما دستور زبان فارسی تالیف استاد دکتر خانلری تدریس می‌شود (۵) امادر دورهٔ دوم کتاب دستور زبان فارسی تالیف پنج استاد آموخته می‌شود.

این دستور راگرچه اساتید بزرگوار بنامی نوشته‌اند که در ملك ادب حکم گزارانی بوده وهستند و در آن نکات دقیق و عمیق بسیار گنجانیده‌اند که‌از هرروی مفید است ؛ واز جهت دیگر نیز نویسندگان این دستور را بر نویسندگان دستورهای بعدی فضل تقدم انکار ناپذیری‌است ؛ اما کتاب‌مزبورخالی‌از نقاط ضعفی‌نیست وبادستوری‌که در دورهٔ‌اول‌دبیرستان‌هم‌اکنون‌تدریس‌می‌شود اختلافات‌بسیاری دارد.

این دستور زبان باهمه مزایائی که دارد ، همان کتابی است که استاد مجتبی مینوی دربارهٔ آن‌چنین قضاوت کرده‌اند :«... چندسالی هم هست که‌دستور زبانی تالیف پنج استاد (بقول‌آقای دکتر معین‌فبقهی) جای دستور قریب‌را گرفته ، واین یکی چون توسط پنج‌تن نوشته شده است که باهم همکاری ووحدت نظر نداشته اند ؛ محتوی تناقضات‌عجیب وغریب است (٦) ».

از جمله درتعاریف ومطالبی که درین کتاب آمده است.

۵ کاش اولیاء محترم آموزش وپرورش همین‌کتاب ارزنده را ـ بهمین صورت یابصورتی کاملتر ـ برای دورهٔ دوم دبیرستانها تجویز و تصویب می‌کردند.

٦ـ نقل از مقالهٔ (دستور زبان فارسی) بقلم استاد مجتبی مینوی ، مجلهٔ یغما ، سال دهم ، شمارهٔ دهم صفحه ۴۴۵ .

ناهماهنگی آشکاری دیده می‌شود که موجب سرگردانی معلم و شاگرد است .

نمونه را به‌چند نکته اشاره می‌کنیم :

درجلداول کتاب دستورزبان فارسی پنج استاد (فعل یاکنش) بدین صورت تعریف شده است :

(فعل دراصطلاح کلمه ایست‌که دلالت کندبر حصول معنی‌مصدر و حدوث آن از ذاتی دریکی از زمانهای سه‌گانه : گذشته ، حال ، استقبال) (۷)

درجلد دوم تعریف فعل (= کنش) بدین طریق آمده است :«یکی از اقسام نه‌گانهٔ کلمهٔ فعل (کنش) است وآن کلمه ای‌است که بر شدن یا بودن یاکاری کردن دریکی از سه زمان دلالت‌کند» (۸)

و نیز اختلافی که‌درتعریف فعل لازم ومتعدی وذو وجهین درجلد اول ودوم دیده می‌شود از ناهماهنگی‌دیگر حکایت می‌کند(۹) .

و نیز درجلد دوم صفحهٔ ٦ نوع پنجم ازکنایات بنام (ادوات‌پرسش نقل شده است . در ذیل این‌فصل آنچه جنبهٔ پرسش داشته ـ بدون‌توجه به‌ماهیت کلمه ـ نقل شده است . مانند :

کو ـ کی ـ کجا ـ کدام ـ کدامین .

۷ـ دستور زبان فارسی پنج استاد جلد اول ص ۱۰۴

۸ـ دستور زبان فارسی پنج استاد جلد دوم ص۲۷

۹ـ دستور زبان فارسی پنج استاد ـ جلد اول صفحات ۱۱۰ ـ ۱۱۱ وجلد دوم صفحات ۴۸ و ۴۹

وحال آنکه برخی قید زمان ـ یاقید مکان و یا صفت پرسشی یا ضمیر پرسشی (برحسب مورد استعمال) می‌باشند . فصل (مبهمات) هم که از مبهم ترین فصول این‌کتاب است ؛ بدون توجه به اینکه برخی‌از: (مبهمات) ضمیر مبهم وبعضی صفت مبهم می‌باشند ، همه‌دریك فصل ودر یك ردیف نقل شده است .

درصفحهٔ ۸ جلد دوم چنین آمده است : (در(که) و (چه) حالات اسم جاری است) ولی به‌کلماتی همچون :

کدام ـ کدامین وهیچ وهمه ـ که‌ممکن است حالات اسم درآنها نیز جاری باشد اشاره‌ای نشده است . درمباحث مربوط به فعل واصوات نیز ناهماهنگی دیگری دیده میشود وازین قبیل موارد ٠ بگذریم از اینکه مثالهای کتاب دستور پنج استاد عموماً دشوار و دورازاندیشه وفهم دانش آموز می‌باشد ، بویژه تمرینهائی که در ذیل مباحث آمده است غالباً بسیار دشوار و مغلق است ورغبتی در دانش آموز بهمباحث وتمرینهای دستوری ایجاد نمی‌کند .

اما مشکلات دیگری هم دردستور زبان فارسی داریم که به اختصار به‌آنها اشاره می‌شود(۱۰) .

۱ـ تقسیم بندی کلمات در دستور ها یکسان نیست ٠ برخی کلمات را به ۹ بخش برخی‌به ۸ وبرخی به ٦ قسمت آنهارا منقسم کرده

۱۰ـ ازمشکل «نحوهٔ تدریس دستور زبان» در مدارس‌علی‌العجاله‌سخن بمیان نمی‌آوریم که خود بحثی علی حده است .

اند ودلائلی موجه نیز برتقسیم بندی خود اقامه کرده اند .

۲- مباحث مربوط به صرف (تجزیه) ونحو (ترکیب) در بیشتر دستورهای زبان فارسی بهم آمیخته است (ازجمله دردستور معروف به‌پنج استاد) .

۳- شواهدی که برای بیان قواعد دستوری آورده شده استغالباً از اشعاروابیات شاعران فارسی است . گوئی مثالهائی که به نثرمی‌باشد، مورد قبول یامورد اعتماد نبوده است ویا دستورهای زبان فارسی تنها برای شاعران ویا دوستداران شعر نوشته شده است نه برای‌نثر نویسان.

٤- مثل زیبا ومعنی داری در زبان فرانسوی است که می‌گوید : «دستور زبان درحکم اهرمی است که باید سنگهای بزرگ را به آسانی از پیش پای اهل آن زبان بردارد ∙ «اهرم علی‌القاعده نباید از سنگ سنگین ترباشد» بعبارت دیگر قواعد زبان نباید مشکلی بر مشکلات بیفزاید ∙ اما دربرخی دستورها چنان قواعد بدشواری بیان شده است که اهل زبان ازخیر دستور زبان می‌گذرند !! ∙

وجود چنین مشکلاتی مرا برآن داشت که درساده کردن دستور زبان برای دانش‌آموزان وعلاقه مندان زبان فارسی گامی - وگرچه‌بسیار کوتاه وناچیز - بردارم ∙ این جزوهٔ ناچیز حاصل تلاشی استدرین‌راه. کتاب حاضرتنها (بحثی) است درزمینهٔ (دستور زبان فارسی) نه بیشتر ∙ نه دستوری است کامل و نه نظر وادعایی است قاطع !! تاچه قبول‌افتد ! درین دستور ـ باهمه نقایصی که دارد - چند نکته رعایت شده

است :

۱ـ صرف (تجزیه) از نحو (ترکیب) جدا شده است .

۲ـ مثالهائی که در ذیل هرقاعده نقل شده گوناگون و بالنسبه ساده وقابل فهم است .

۳ـ مثالهاهم ازنظم وهم ازنثر انتخاب شده است .

٤ـ چون دانش آموزان درکتابهای قرائتی خود بیشتر بانثرونظم قدیم‌سروکاردارند ، کوشیده‌ام مثالهارا هم ازنظم‌ونثرقدیم‌وهم‌ازنثرونظم معاصر برگزینم که دانش آموزان را به کنجکاوی بیشتر برانگیزدو مثالهائی‌ماننداًنهارادرآثار درسی‌وغیر درسی خود پیداکنند .

۵ ـ سعی‌کرده‌ام مطالبی که برای مثال یا تمرینها انتخاب‌می‌شود متضمن نکات اخلاقی و تربیتی نیز باشد تاغیر مستقیم دردانش آموزان اثری مفید برجای گذارد .

۶ـ درپایان کتاب فصلی به راه ـ روش تجزیه وترکیب وتمرینهای دستوری کلاسهای ششم دبیرستانها وسرانجام تمرینهای چهارسؤالی خاص کنکورها اختصاص داده ام‌که داوطلبان را بکار آید و راهنمای امتحانات آنها باشد .

۷ـ توضیحات لازم بـه دنبال هرقاعده و مطلب نقـل شده است تا روشنگر مطالب اصلـی بـاشد . امیـد است که این اثر ناچیر درپیشگاه استادان بزرگوار ، ادب دوستان‌ودانشجویان ودانش‌آموزان عزیز وبویژه همکاران ارجمند ، دبیران محترم ادبیات فارسی، قبول‌شود .

نمی‌گویم که خطاها و نادرستی‌های آن‌را بدیدهٔ اغماض بنگرند بلکه از همهٔ خوانندگان ارجمند ، بجد می‌خواهم که‌مطالب را بدیدهٔ انتقاد ـ انتقاد حقیقی توام‌باانصاف ـ دورازحب‌وبغض‌بی‌جاملاحظه‌فرمایندو مرا درهر حال به راه صواب وطریق صحیح رهنمون شوند •

پاسخ تمرینها و تستهارا در پایان کتاب آورده‌ام که دانش‌آموزان بعداز حل‌تمرینها برای سنجش استعدادوفهم خود ـ بدان بنگرند •

سپاسگزاری از استادان بزرگوار و مؤلفان دانشمند کتابهای دستور زبان را برذمهٔ خود فرض میدانم که از آثارشان بهره برده ام ـ بی‌آنکه کور کورانه تسلیم نظریات آن بزرگواران شده باشم . هدف من ، درین‌کتاب ، این بوده است که‌آنچه را بزعم خود منطقی‌ومعقول می‌دانم بیاورم • وازآنچه غیر منطقی مینماید پرهیزکنم •

درپایان این پیشگفتار از آقای حاج عباسعلی پاسبان رضوی (باستان) که با دل سوزی وعلاقه ممتدی بسیار در کار تجدید چاپ این دستور بذل جهد کردند امتنان دارم

مشهد خرداد ماه ۱۳۵۴

احمد احمدی (بیرجندی)

دستور زبان

قواعد درست گفتن ودرست نوشتن را دستور زبان می‌نامند

دستور زبان فارسی

مجموعهٔ قواعدی است که راه وروش درست گفتن ودرست نوشتن ودرست خواندن زبان فارسی را به ما می‌آموزد ؛ واز ساختمان کلمات وجمله‌ها وشیوهٔ درست بکار بردن آنها بحث می‌کند .

جمله

یك یا چند کلمه که دارای معنی و مفهوم کاملی باشد ، جمله می‌گویند .

مانند خدا داناست

احمد آمد

پرویز کتابش را از بازار خریده است

بیا .

معمولا هر جمله دارای یك فعل است .

کلمه

هر جمله از یك یاچند کلمه ترکیب می‌یابد . مانند :

خدا تواناست (سه‌کلمه)

احمدآمد (دوکلمه)

بیا (یك کلمه) .

حرف

هر کلمه از چند حرف وچند صدا مرکب است : مانند :

کلمه (احمد) که از حروف و صداهای زیر مرکب است :

اَ ـ حْ ـ مَ ـ د (چهار حرف ودوصدا)

حروف‌الفبای فارسی در نوشتن(سی وسه) حرف‌است به شرح‌زیر:

ء ـ ا ـ ب ـ پ ـ ت ـ ث ـ ج ـ چ ـ ح ـ خ ـ د ـ ذ ـ ر ـ ز ـ ژ
س ـ ش ـ ص ـ ض ـ ط ـ ظ ـ ع ـ غ ـ ف ، ـ ق ـ ك ـ گ ـ ل ـ م ـ ن
و ـ ه ـ ی .

برخی از این حروف درتلفظ فارسی زبانان یکسان است .
مانند : (ت=ط) (ز=ذ) ـ (ض=ظ) (س=ص=ث)(غ=ق)
(ه=ح)

بالعکس برخی از حروف به چند صورت تلفظ می‌شود .

چنانکه مصوت (و) درکلمه (مو) به صورت (Moo) تلفظ می‌شود
» » (جو) » » (Jow) » »
» » (دو) » » (Do) » »

درکلمهٔ(خوی)(= عرق بدن)به‌صورت(Khay) = خي تلفظ‌می‌شود
اما در کلمهٔ (خویش) (= ضمیرمشترك‌وقوم) تلفظ نمی‌شود .
توضیح : حرف(و) رادرکلمهٔ(خویش) (واومعدوله) می‌نامند .
حرف (و) در برخی کلمات به صورت حرف غیر مصوت تلفظ می‌شود
مانند : (والی) و (نورد)=گاو - دراین صورت این حرف با حروف
صامت دیگر مانند : (ب) و (ج) وغیره برابر است .



ونیز حرف (ی)که گاه صامت و گاه مصوّت است در کلمات
فارسی به‌چند صورت تلفظ می‌شود مانند : (کی) و (می) که به‌صورت
(Kay)و(May) تلفظ می‌شود .
امادرکلمهٔ (دی) مخفف (دیروز) به صورت (Di) تلفظ می‌شود.
همین حرف درکلمات (یك) و (یگانه) و (یمن) به صورت
(yek) و (yeganeh)و(yaman)
تلفظ می‌شود وباحروف (صامت) دیگر برابر است .

حروف‌مصوت‌وصامت

در زبان فارسی شش صدا وحرف مصوت هست که عبارتند از :
َـ ِـ ُـ آ - او - ای
بقیهٔ حروف (صامت) می‌باشند مانند : ب - خ - د - ك - و ...

دوحرف(و) و (ی) دربرخی کلمات درشمار حروف بی‌صدا (صامت) اند و دربعضی دیگر جزو حروف (مصوت) :

بنابرین ، هرکلمه از تعدادی حروف با صدا و حروف بی‌صدا تشکیل می‌شود مانند کلمهٔ (آب) که ازترکیب :

ء + ا + ب

بوجود آمده است‌ونیز کلمهٔ: (کتابچه) که از ترکیب ک + ـِ + ت + ـَ + ا + ب + چ + ـَ پیدا شده است .

همزه‌والف

درکلمات فارسی همزه دراول می‌آید وقبول حرکت می‌کند

مانند : ابر ـ امروز ـ اردیبهشت

کلماتی که در وسط یا آخر آنها همزه دیده می‌شود کلماتی هستند که از زبان عربی وارد زبان فارسی شده اندمانند:

مؤمن ـ مؤونت ـ براءت ـ جزء وغیره .

توضیح:

کلماتی که از زبانهای بیگانه وارد زبان فارسی شده است گاه همزه دارد مانند : لائوس ـ ناپلئون ـ تئاتر ـ زئوس و غیره .

اما الف (ا) همیشه ساکن‌است ودر وسط یا آخر کلمات فارسی می‌آید مانند : خرداد ـ باران ـ زیبا .

همزه‌جزو حروف غیر مصوت (Gonsonant) است ولی (الف) حرفی است مصوت (Vowel) .

اگر همزه والف درکلمه‌ای درپی هم بیایند به جای آن دو حرف الف مدی (=آ) می‌نویسیم . مانند : آفتـاب ـ آذر ـ آرام ـ مآل . حرکت همزه درچنین کلمـاتی زبر (فتحه) است . زیرا ابتدا کردن به حرف ساکن ممکن نیست .

هاء ملفوظ وهاء غیر ملفوظ

(ه) به دوقسم منقسم می‌شود : ملفوظ وغیر ملفوظ (=مختفی) هاء ملفوظ آنست که نوشته وخوانده می‌شود مانند : هر ـ شهر ـ شاه‌راه

هاء غیر ملفوظ یا (مختفی) آنست که نوشته می‌شود اما تلفظ نمی‌شود .

مانند : تشنه ـ بنده ـ نوشته .

حرف (ه) که در کلمات عربی ومخصوصاً در ترکیبات ، مدور ... ه می‌شود گاه در زبان فارسی به صورت (هاء غیر ملفوظ) و گاهی ... صورت (ت) درمی‌آید مانند :

مراجعه ـ مدافعه ـ اراده ـ مراجعت و مدافعت و ارادت

این حرف که‌گاه مدور وگاه‌کشیده نوشته می‌شودبستگی به‌استعمال ...سی زبانان دارد . چنانکه کلمهٔ (آیت) به معنی نشانه‌اگر در مورد جمله‌های کتاب آسمانی (قرآن کریم)بکاررود به صورت (آیه) و اگر

به معنی (نشانه) بکار رود به صورت (آیت) درمی‌آید .
اگر این کلمه به صورت ترکیب ناقص عربی در آید به شکل (آیة‌الله) نوشته خواهد شد .
کلمهٔ (مراجعه) و (مراجعت) که هردو در اصل یك لغت بوده است اما به دوصورت ودر دومورد بکار می‌رود مانند :
برای درمان‌درد دندان خود به دندانپزشك **مراجعه** کردم واگر به معنی (بازگشت) بکار رود به صورت (مراجعت) نوشته خواهد شد .
مانند : استاد ما از تهران مراجعت کرد .
چنین است کلمهٔ (وصله) و (وصلت) که اولی به معنی (پینه) و دومی به معنی (پیوند ازدواج) در زبان فارسی بکار می‌رود .

واو معدوله

آنست که نوشته می‌شود اما به تلفظ درنمی‌آید مانند :
خویش ـ خواهر ـ خواب ـ خواهش
همیشه پیش‌از (واو معدوله) حرف (خ) می‌آید .

تخفیف

یا مخفف ساختن کلمات عبارت است از اینکه بعضی حروف را درکلمات بیندازند، وکلمه را بدین‌وسیله (مخفف) وسبك کنند مانند کُه (مخفف کوه) کَه (مخفف کاه) سیه (مخفف سیاه) بَرو (مخفف ابرو) وغیره .

ابدال یا (تبدیل حروف)

گاه درزبان فارسی دوحرف که از جهت تلفظ به هم نزدیك اند به یکدیگر تبدیل می‌شوند مانند : برزیدن (=ورزیدن) ایج (=هیچ) دیوال (=دیوار) کتخدا (=کدخدا) تود (توت) گریغ (گریز)

قلب

گاه جای برخی از حروف را درکلمه عوض می‌کنند . این عمل را (قلب) وکلمه‌ای را که قلب شده باشد (مقلوب) می‌نامند .
مانند : کران (کنار) هرگز (هگرز) کتف (کفت) ومانند اینها..

تنوین

نون ساکنی است که در آخر کلمات عربی تلفظ می‌شود اما نوشتن آن به‌صورت دو فتحه (ً) دو کسره (ٍ) یادوضمه (ٌ) می‌باشد
مانند : مثلاً - اولاً - ابتداءً - عجالةً - بغتةً .
کلمات فارسی تنوین ندارند . بنابرین نوشتن و گفتن کلماتی مانند :
زباناً - جاناً - ناچاراً وکلمات خارجی معمول درزبان فارسی مانند : تلگرافاً - تلفناً ومانند اینها نادر ونادرست می‌باشد .

صرف(تجزیه) نحو(ترکیب):

شناسائی کلمات ودگر گونیهایی که دارند ، به تنهائی ، درعلم صرف مورد بحث قرار می‌گیرد .

اما حالات وروابط کلمات وچگونگی قرار گرفتن آنهادر جمله مربوط به علم نحو می‌باشد .

تجزیه و ترکیب

دستور زبان همان (صرف) و (نحو) است که دراولی به‌تغییرات خود کلمه ودر دومی به حالت ترکیبی کلمات ونقشی که درجمله بر عهده دارند توجه می‌شود.

چنانکه درین جمله : خدادانا است.

از لحاظ صرف یاتجزیه :

خدا (اسم - مفرد - ذات - بسیط و...) است .

دانا (صفت فاعلی - مشبّهه)

است (فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد ازمصدراستن)می‌باشد .

اما از جهت نحو یا ترکیب :

خدا (مسندٌالیه)

دانا (مسند)

و - است (رابطه) می‌باشد .

مثال دیگر : جمشید به بازار رفت .

ازلحاظ صرف یاتجزیه : جمشید (اسم - خاص - مفرد - بسیطو..)

به (حرف اضافه)

بازار (اسم ـ مفرد ـ ذات ـ بسیط و ...)

رفت (فعل ماضی ـ لازم ـ معلوم ـ مفرد ـ سوم‌شخص) است.

اما ازجهت نحویا ترکیب :

جمشید (مسندٌ الیه) یا (فاعل)

بازار (مفعول باواسطه یا متمم)

رفت (فعل) است و به همین قیاس...

بخش اول

صرف یا (تجزیه)

(شناسائی کلمات ومشتقات و دگرگونیهای آنها)

بخش اول

تقسیم کلمات ـ کلماتی که در زبان فارسی بکار میرود به (هشت قسم) تقسیم میشود(۱) .

اسم ، صفت ، کنایات ، فعل ، قید ، حروف اضافه ، حروف ربط، اصوات .

اینك به شرح هریك ازاین اقسام میپردازیم .

۱- برخی از استادان از جمله استاد جلال همائی کلمات فارسی را به شش قسم تقسیم میکنند :

اسم ـ صفت ـ فعل ـ حرف ـ صوت ـ اسم فعل :

دکترخیامپور کلمات فارسی را بدین صورت تقسیم میکند :

اسم ـ صفت ـ فعل ـ قید ـ شبه جمله وادات

میرزا حبیب اصفهانی در کتاب (دبستان پارسی) کلمه‌هارا به‌ده قسم تقسیم کرده است : اسم ـ صفت ـ ضمیر ـ کنایات ـ فعل ـ فروع فعل ـ متعلقات فعل ـ حروف ـ ادوات واصوات .

در دستور پنج استاد (عدد) دربخش علی حده‌ای مورد بحث قرار گرفته وکلمات به ۹ بخش تقسیم شده‌است .

فصل اول

اسم

اسم کلمه‌ای است که بـرای نامیدن انسان ، حیوان ، یا چیزی بکار می‌رود مانند : پرویز ، زن ، مرد ، اسب ، گـاو ، رخش ، کتاب باغ ، تبریز .

تقسیمات اسم

اسم تقسیماتی به شرح زیر دارد :

اسم عام

که آنرا اسم جنس هم می‌گویند بر افراد وجانوران واشیاء همجنس دلالت می‌کند . مانند :

زن ، دختر ، اسب ، گربه ، دیوار ، باغ ، نان .

کلمات : زن ، دختـر ، اسب و ... بر نوع زن ، دختر ، اسب و گربه اطلاق می‌شود وشامل هرزن ؛ هردختر وهراسب و ... می‌شود .

اسم خاص

یا اسم علم برفرد یا حیوان یاچیز معینی دلالت می‌کند :

مانند: سهراب ، رخش ، بهارستان ، بغداد ، شبدیز ومانند اینها ،

توضیح:

گاه اسم خاص را جمع مـی‌بندند دریـن مورد افراد خاصی از یک جنس مورد نظراست مانند :

عقل با حس زین طلسمات دورنگ
چون محمد با ابو جهلان به جنگ

مولوی

اکنون نیز اسم خاص را به صورت جمع می‌آورند مانند :
ایران به داشتن شاعرانی همچون فردوسیها ، سعدیها وحافظها در جهان افتخار می‌کند .

بهتر است این جمله را بدین صورت بنویسیم :
ایران‌به داشتن افرادی همچون‌فردوسی ، سعدی وحافظ درجهان افتخار می‌کند .

اسم‌ذات:

آن است که وجودش وابسته بدیگری نباشد و وجود خارجی داشته باشد مانند . خانه ، قلم ، پسر ، خورشید ، زمین ومانند اینها .

اسم‌معنی:

اسمی است که به خودی خود وجود نداشته باشد .
مانند : سیاهی ، سپیدی ، کوشش ، هوش ، اراده ، خرد، شرافت

نیکی ، بدی وغیره . که وجودشان وابسته به دیگری است .

توضیح :

اسمهائی که از صفات ساخته می‌شوند مانند :

خوبی ، بدی ، نیکی ، دلسردی ، برتری ومصدر واسمهای‌مصدر مانند:رفتن ، آمدن ، ورزش ، گردش،گفتار ، رفتار ، کردار .واسمهائی که بر صفات وحالاتی دلالت می‌کنند مانند :

حسد ،بندگی ، ستایش ، کسالت ، بیماری ایستادگی ، شکیبائی همه اسم معنی هستند .

برخی اسمها از جهت معنی ومفهوم گاه ذات وگاه معنی می‌باشند مانند : دل ــ درین مثال (**دل**می‌رود زدستم صاحبدلان خدارا) یا (هر آنچه دیده بیند **دل** کند یاد) : درین مثالها منظور از (دل) عواطف وتمایلات قلبی است نه دل صنوبری که درون قفسهٔ سینه می‌تپد !

اما درین بیت جلال‌الممالك (ایرج میرزا) .

روی و سینهٔ تنگش بدری　　　**دل**برون آری‌ازآن سینهٔ‌تنگ

که منظور همان دل صنوبری است که معشوقه عاشق را به بیرون آوردن آن از قفسه سینه مادر وامی دارد ، اسم ذات است ٥

وکلمات دیگری مـانند : (سر) دریـن مصـراع : سرآن ندارد امشب که برآید آفتابی ٠ که منظور : قصدونیت واسم معنی است ٠

اسم‌معرفه:

اسمی است که‌درنزد شنونده معلوم وشناخته بوده باشد مانند :

کتاب را برداشتم وآن را کشودم .

خانهٔ شما از کلبهٔ محقر ما بسیار بزرکتراست .

آن **قلم** را به من بده تا اسمش را بنویسم .

اسمی که علامت نکره یعنی (ی) نداشته باشد معرفه است ، ونیز اسمی‌که قبل‌از آن (این) یا (آن) بیاید یاعهد ذهنی یا ذکری آن بین کوینده وشنونده بوده باشد یا اسم خاص باشد یا به اسم خاص یا اسم معرفهٔ دیکری اضافه شود معرفه خواهد بود . اینك مثالهائی به ترتیب آورده می‌شود :

سرانجام **حسن** **خانه** را خرید. برادرم آن **کتاب** را با این **کتاب** معاوضه کرد . عاقبت باغ‌را خریدم.(= باغ‌معهود است)

کتابی به **کتابدارمدرسه** اهدا کردم ، وی **کتاب** را در قفسه کذاشت (عهد ذکری) **خانهٔ** حسن ارزان است .

اسم‌نکره

اسمی است که در نزد شنونده یا مخاطب شناخته ومعهود نباشد مانند : **مردی** آمد ، **پادشاهی** به کشور هند حمله‌کرد.

سربازی درجنك کشته شد .

علامت اسم نکره (ی) است که به آخر اسم افزوده می‌شود :
گاه به‌جای(ی) کلمهٔ(یکی) رابه اسم‌می‌افزایندوگاهی‌هردورا.مانند:
یکی جهود و مسلمان نزاع می‌کردند
چنانکه خنده گرفت از نزاع ایشانم
سعدی

یکی نره‌گوری زده بردرخت که درچنگ‌اوپرمرغی نسخت
فردوسی

پسری را پدر وصیت کرد کای جوانبخت یادگیراین پند
سعدی

چون موسی آنجا رسید باز آن مرد بنی اسرائیلی را دید با **یکی مرد** دیگر جنگ می‌کرد . (قصص‌الانبیاء)
امروز درسخن‌گفتن گاه کلمهٔ (یك) و (ی) نکره یاوحدت‌راباهم می‌آورند مانند :

یك مردی دست کودکی‌را گرفته بود .
بهتر است کلمهٔ (یك) یا (یکی)‌را حذف کنیم وبگوئیم :
مردی دست کودکی را گرفته بود .

توضیح

گاهی آوردن (یك) و (یکی) و (ی) که بروحدت دلالت‌می‌کند به منظور یگانه بودن وبی مانند بودن چیزی بکار می‌رود مانند :

یکی دختری داشت خاقان چوماه (=دختری مانند ماه یگانه)

گاه (ی) وحدت‌را برای تحقیر وکوچك شمردن چیزی می‌آورند مانند :

عصارهٔ تالی بقدرت‌اوشهد فایق شده وتخم خرمائی بـه تربیتش نخل باسق گشته.

زمانی‌نیز برای معنی تعظیم آورده‌می‌شود مانند :

مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که ز انفاس خوشش بوی‌کسی می‌آید
حافظ

فرق‌بین «ی» وحدت و«ی» نکره :

برخی بین «ی» نکره ووحدت به تفاوتی قائل نیستند : درصورتی که دربعضی‌موارد «ی» وحدت است و برعدد یك‌دلالت‌می‌کند نه برچیزی نکره وناشناخته. مانند: به‌نانی سیرم و به درهمی خرسند.

یا : به‌نانی توسیری وهم‌گرسنه نه پیل و نـه تخت و نه بارو بنه
فردوسی

در بارهٔ مادر سهراب می‌گوید :

به روزو به‌شب مویه‌کردوگریست پس مرگ سهراب سالی بزیست
فردوسی

= «یعنی یك سال»

یا : چرا نستانی ازهریك جوی سیم ؟ «= یك جو سیم»

گاهی اسم نکره به نوعی استعمال می‌شود که نمی‌توان (ی) را در آن (وحدت) یا (نکره) دانست مانند : روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش .

که دراولی(= روزی) یاء نکره ودر دومی (غمی) نکره ووحدت است .

توضیح :

اگر به‌دنبال اسم‌نکره صفتی بیاید ، درتداول امروزی (ی)نکره‌را بعد از صفت می‌آورند .

اما آوردن (ی) بعداز موصوف بهتر است .

مانند : مرد دانشمندی به‌خانهٔ ما آمد .

بهتر است گفته و نوشته شود : مردی‌دانشمند به خانهٔ ما آمد .

یاچنانکه فردوسی می‌گوید :

بیامد برما سپاهی گران همه رزمجویان و کندآوران

اسم‌مفرد

اسمی است که بریکی دلالت کند مانند : خانه ، درخت ، زن ، مرد ،

جمع :

آست که بردو یا بیشتر دلالت کند مانند : خانه‌ها - درختان (یا درختها) زنان (یا زنها) مردان (یا : مردها) کتابها - دیوارها

اسم جمع

هرگاه اسمی درظاهر مفرد وده معنی جمع باشد آن‌را اسم جمع گویند .

مانند : دسته ، سپاه ، لشکر ، طایفه ، گله ؛ رمه ، خلق ، مـردم



اسم‌جمع را به صورت‌جمع‌مکسر عربی یاجمع فارسی(باافزودن ها - یا - ان) دوباره جمع می‌بندند . مانند : طوایف (طایفه‌ها) قبائل (قبیله‌ها) لشکر (لشکرها) دسته (دسته‌ها) گروه (گروهان - گروهها)

قواعد جمع‌بستن اسم

اسمهارا به شیوه‌های زیر جمع می‌بندند :

۱- جانداران را به (ان) وگاه به (ها) جمع می‌بندند .

مانند :

گاوان و خران بار بردار به ز آدمیـان مردم آزار

سعدی

طلب دانش بر مردان (مردها) و زنان (زنها)ی مسلمان واجب است .

گوسفندها وگاوها درزندگانی کشاورزان بسیار مفیدند .

۲ـ گیاهان را به (ها) و (ان) جمع می‌بندند . مانند :

من همچوخاك وبادم وتو آفتاب‌وابر
گلها ولاله‌ها دهم ار پرورش دهی
سعدی

یا :

«درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربرگرفته...»
سعدی

یا : پیراهن سبز بر درختان چون جامهٔ عید نیکبختان
سعدی

۳ـ اجزاء گیاهان و رستنی هارا عموماً به (ها) جمع می‌بندند . مانند : ساقه‌ها ، شاخه‌ها ، شکوفه‌ها ، ریشه‌ها ، میوه‌ها ، برگها

٤ـ کلماتی که به (هاء غیرملفوظ = مختفی) ختم شده باشنددر جمع بستن به(ان) (ه) غیر ملفوظ به (گ) بدل می‌شود و سپس (ان) بدان افزوده می‌گردد مانند :

همه بندگانیم یزدان پرست .

یا : روان شوند سبك بچگان دیدهٔ من
بهزیر زانوی من خاك را خلاب کنند
مسعودسعد

یا : همسایگان‌را برما حق بسیاراست .

یا : که من‌چون زهمشیرگان (۱) برترم .
همی باسمان اندر آید سرم
فردوسی

۵ ـ کلمهٔ (نیا) به معنی (جد) چون در اصل (نیاك) بوده است درموقع جمع بستن به‌صورت (نیاکان) درمی‌آید . فردوسی گوید ؛

نیاکان را پادشاهی رماست وگرنه کسی نام ایشان نخواست

۶ـ جمادات واسمهای معنی را بیشتر با (ها) و گاه به (ان) جمع می‌بندند .

مانند : سنگها ، کوهها ، عقلها ، خردها ، اختران ، ستارگان غمان ،سخنان... فردوسی گوید ؛

زمین را ببوسید ودل شاد کرد زبند غمان پس ، دل آزادکرد .

۷ـ اعضای بدن گاه به (ها) وگاه‌به (ان) جمع‌بسته می‌شود ،
مانند : چشمها ـ چشمان ـ دستها ـ دستان (دستان بمعنی سرود و آوازهم آمده است) .

ونیز : به‌معنی دستها، سعدی گوید :

به‌دستان خود بند از او برگرفت سرش را ببوسید و در برگرفت

۱ــ بچه‌های همسن‌وسال .

سر ها ـ گردنها ـ (اما سران بمعنی بزرگان قوم و فرماندهان و گردنان بمعنی گردنکشان مغرور نیز بکار برده شده‌است) .

۸ـ در زبان فارسی کلمات عربی فراوان است . برای جمع بستن آنها گاه از قواعد جمع در زبان عربی استفاده می‌شود . گاه به کمك علامات جمع در زبان فارسی جمع بسته می‌شود . اینك مواردی چند از شیوه‌های جمع بستن کلمات عربی معمول درزبان فارسی .

الف ـ جمع‌بستن کلمات عربی به‌صورت **(جمع مکسر)** که با درهم شکستن صورت ظاهر کلمه و کم کردن حرف یا حروفی از آن یا افزودن حرف یا حروفی به اسم مفرد ، جمع بدست می‌آید .
مانند : مکاتیب (ج : مکتوب) مکاتب (جمع : مکتب) منابر (جمع : منبر) کتب (جمع: کتاب) ارزاق (جمع رزق) اصناف وصنوف (جمع : صنف) کسبه (جمع : کاسب) طلبه وطلاب (جمع : طالب) عمله وعمّال (جمع : عامل) اقوال (جمع : قول) بحار وابحر (جمع : بحر)

توضیح :

گاه اسمهای جمع عربی را دیگر بار جمع می‌بندند مانند :

طلبه ها ، عمله ها کتبها ، عمالها

منوچهری می‌گوید : **منازلها** بکوب وراه بگسل .

«چنان که هیچ دست وپای و **اعضاء های** اوهیچ کار نمی‌کرد»

(تفسیر طبری ـ ج۲ص۳۶۸)

ب ـ جمع‌مذکر سالم مانند : معلمین (ج: معلم) مؤمنین (جمع، مؤمن) مهندسین (جمع ، مهندس) مروجین (جمـع ، مـروج) محصّلین (جمع ، محصل) .



علامت این نوع‌جمع (ین) و (ون) است که به اسم مفرد افزوده می‌شود . اما جمع به (ون) درزبان فارسی کمتر استعمال شده است .

ج ـ جمع بستن به (ات) مانند : زوجات ـ مشروبات ـ محفوظات ادراکات ـ احساسات ـ ترقیات ـ تصورات ـ توقعات وغیره اشکالی ندارد و معمول است .

د ـ جمع بستن کلمات عربی به علامتهای جمع فارسی (ها ـ ان) مانند : مکتبها ـ منزلها ـ معلمان ـ محصلان ـ مروجان ـ زوجه ها ـ روضه‌ها و غیره .



برای اینکه اصالت زبان فارسی واستقلال آن حفظ شود باید از بکار بردن قواعد زبان عربی درکلمات فارسی ؛ تابتوان ؛ برکنارماند بنابرین ـ جمع بستن به‌شیوهٔ (بند : د) درمورد کلمات عـربی بهتـر و شایسته تر است . مگر در مواردی‌که تفهیم وتفاهم را دشوار سازد .

مانند : عوارض شهر داری ـ ارباب انواع ـ اصحاب پیغمبر(ص) اسعار بانکی (اگر بجای ارزهای بانکی استعمال شود) لوازم خانه ـ

... سفر ـ آثار تاریخی ـ تعدد زوجات ـ ومانند اینها که براثر کثرت استعمال‌مورد قبول همگان‌است واز صورت مفرد آنها معنی مقصودفهمیده نمی‌شود مانند : سببهای سفر، یاتعدد زوجه‌ها ، یاعارضه‌های شهرداری وغیره بجای اسباب سفر ـ تعدد زوجات یا عوارض شهرداری و ...



نکات‌دیگری که درجمع‌بستن کلمات باید رعایت‌شود

الف ـ کلماتی که در مفرد به صدای (آ) یا (او) ختم شده اند درجمع بستن اگر کلمه‌دراصل (ی) داشته باشد قبل‌از علامت جمع‌ظاهر می‌شود مانند :

سخنگوی (سخنگویان) جنگجوی ـ (جنگجویان) .

واگر (ی) نداشته باشد ، بدان افزوده خواهد شد مانند :

پارسا (پارسایان) بینا . (بینایان)دانا (دانایان) .

ب ـ چند کلمه مانند : ابرو ، زانو ، بازو ، بانو ، که در موقع جمع بستن مصوت (و) به‌صورت حرف غیر مصوت متحرکی درمی‌آیداز این قاعده برکنار می‌باشد .

وحرف (ی) بدان افزوده نخواهدشد : مانند : ابرو ، ابروان ، بازو ، بازوان ، زانو ،زانوان . سعدی گوید :

به بازوان تواناوقوت سردست | خطاست‌پنجهٔ مسکین‌ناتوان‌بشکست

ج ـ کلمات دیگری هم هستند که به (اَوْ) یا (اُ) یا (او) ختم

شده اند . این چنین کلماتی گاه به (ها) وگاه بعدلز افزودن (ی) به آخر آنها به (ها) جمع بسته می‌شوند مانند :

جَوْ (جوها) تابلو(تابلوها) رادیو (رادیوها) جوها (=جویها) بوها (=بویها) .

ه - از جمع بستن کلمات فارسی به (ات) تا ممکن است باید خود داری کرد و نیز از بکار بردن علامت جمع (جات) که اولی مخصوص جمع بستن کلمات مؤنث زبان عربی ومصادر مزید فیه است (ودر بندج بدان اشارت رفت) و دومی از علامات جمع زبان عامیانه است و نشانهٔ جمع جنس می‌باشد .

مانند : دهات (بجای : دیهها) یا (دهها) مرباجات (=مرباها) نوشتجات (=نوشته‌ها) شیرینی‌جات (=شیرینی‌ها) روز نامجات (روز نامه‌ها) ترشیجات (=ترشیها) که نوع دوم بیقین بهتر وبازبان فارسی وقواعد آن سازگارتر است .

اسم بسیط (ساده)

اسمی است‌که ساده باشد وباکلمهٔ دیگر یا ادات ترکیب نشده باشد مانند : گاو ، مرغ ، سر ، شکر ، خانه .

اسم مرکب :

آنست که از دوجزء یا بیشتر ترکیب یافته باشد مانند :

نیشکر ، گلشکر ، دانشسرا ، کاروانسرا ، گلابدان ، کاهزاه ، آوردگاه ، گرمگاه ، مسافرخانه .

اقسام اسمهای مرکب

اسمهای‌مرکب گاه از دوکلمهٔ و گاه بیشتر از دوکلمه است بشرح زیر :

۱- از دواسم مانند : دولتسرا ـ نیشکر ـ کتابخانه - سرمایه نمدزین .

۲- از عدد واسم مانند : چارپا ، سه‌پایه ، هزارپا ، چلچراغ .

۳- از صفت‌واسم‌مانند : سفید رود ، زردکوه ، نوروز ، سیاه‌سرفه سرخ باد ، نوبهار .

٤- از فعل‌وفعل مانند : گیرودار ، کشمکش

٥- ازدومصدر مرخم مانند : آمدوشد ، آمدورفت ، زدوخورد ، برده باخت .

٦- از صفت وفعل مانند : شادباش ، مبارکباد .

۷- از اسم و ریشهٔ فعل مضارع مانند : شاه نشین ، سرپوش ، گوشت کوب ،دارکوب ، جاروب .

۸- از قیدومادهٔ ماضی فعل مانند : بازدید ، بازگشت ، پیشرفت

۹- از قید واسم مانند : همیشه بهار .

۱۰- ازمضاف‌ومضاف‌الیه‌مانند : تخم‌مرغ، تختخواب ،رختخواب

جام جم

۱۱- از اسم وپساوند مانند : باغبان ، گلدان ، گلزار ، کوهسار نمکزار (۱) .

کلمات مرکب وشیوهٔ ترکیب آنها بسیار زیاد ومتنوع است

اسم جامد

اسمی است که از کلمهٔ دیگر گرفته نشده باشد مانند : دست ، پا ، درخت ، باغ .

اسم مشتق

اسمی است که از فعل (یکی از ماده های مضارع یا ماضی) گرفته شده باشد مانند : رفتار ، کردار ، گفتار ، پرورش ، پرسش اندازه ، پرنده ، ناله ، خنده .

کلمات همخانواده (همگروه)

کلمات همگروه آنهائی هستندکه از یک ریشه(مادهٔفعل)(۲)گرفته شده باشند . مانند : رونده، رفتار ، روش ، روندگی ، روانه، رفته ، که

۱- برخی از دستور نویسان بنا بر مبانی زبانشناسی چنین اسمهائی را مشتق می‌دانند .

۲- مادهٔ ماضی یامضارع .

بعضی از ریشه یا مادهٔ مضارع (=رو) وبرخی از ریشه یا مادهٔ ماضی (رفت) مشتق شده اند بشرح زیر :

رو+ نده = اسم فاعل

رو+ش=اسم مصدر (=حاصل مصدر)

رو + انه = اسم

رو+ندگی= اسم مصدر یائی باتبدیل (ه) به (گ) و افزودن (ی) مصدری .

رفت+ار=اسم مصدر (حاصل مصدر)

رفت+ـَه=اسم مفعول .

اقسام اسمهای مشتق

اسمهای مشتق بشرح زیر است :

۱- اسم مصدر یاحاصل مصدر = (ریشهٔ مضارع فعل + هاء غیر ملفوظ) مانند : (انداز+ه = اندازه) (خند+ه = خنده)(گری+ه = گریه)

۲- اسم‌مصدر = (ریشهٔ مضارع فعل+ش) مانند : (کوش+ش = کوشش) (جنب+ش = جنبش) (ورز+ش = ورزش)

۳- اسم مصدر = (ریشهٔ ماضی فعل + ار) مانند : (رفت + ار = رفتار) (کرد+ار = کردار)

۴ -اسم فاعل = (ریشهٔ مضارع فعل+ نده) مانند (گوی + نده=گوینده) (۱)

۵- اسم‌مفعول = (ریشهٔ ماضی فعل + ـَه) مانند (سوخت + ـَه =سوخته) (ریشهٔ ماضی فعل+ار) مانند (مرد + ار = مردار) مرده .

۶-اسم آلت = (ریشهٔ مضارع فعل+ ـَه) مانند (گیر + ه = گیره) (تاب+ه = تابه) (کوب+ه = کوبه)

۷- مصدر = (ریشهٔ ماضی فعل+ نون ماقبل مفتوح) مانند (رفت+ن = رفتن) .

توضیح :

ساختن اسمهای‌مشتق ؛ سماعی‌است نه قیاسی . چنانکه‌فی‌المثل: نویسش از ریشهٔ مضارع (نویس) یا از ریشهٔ ماضی (ریخت) به صورت (ریختار) نیامده است . بنابرین باید با اسمهای مشتق ونحوهٔ استعمال آنها - از طریق مطالعه آثار زبان و نوشته‌های فصحا - آشنائی حاصل کرد وسپس آنهارا درگفتن ونوشتن بکار برد .

اسم‌آلت:

اسمی است که برابزار کار دلالت می‌کند مانند : ابر ؛ گیره ،

۱- مانند : هم‌دهنده‌است وهم‌ستاننده هم‌پذیرنده‌هم رساننده

رنده ، تیشه ، کلید .

اسم آلت : دو نوع است .

اسم آلت جامد

مانند : کلنگ ، بیل ، داس ، کلید

اسم آلت مشتق :مانند:

تابه ،گیره ، رنده ، (ازمصدر : رندیدن) استره (ازستردن) = تیغ دلاکی.

اسم آلت مرکب :

که از دوکلمه ترکیب شده باشد مانند : خاك انداز ، آبپاش ، قندشکن ، آهنربا ، دستگیره ، پاشنه‌کش ، مداد تراش ، خرمن‌کوب، ناخنگیر (۱)

اسم آلت بسیط (ساده)

آنست که یك جزء باشد مانند: کلید ، بیل ، کلنگ ، داس :

اسم مصغر:

اسمی است که برکوچکی نام انسان ، حیوان یاچیزی دلالت

۱ـ جزء دوم آنها مادهٔ مضارع یاامر است .

کند مانند: کوچه (= کویچه) مرغك ،مردك ، مامك ؛ مژه (= مویچه)
علامات تصغیر عبارتند از :

۱ـ (ك) مانند : مردك ، مامك ، طفلك ؛
۲ـ (چه) مانند : سراچه ، باغچه ، کتابچه
۳ـ (و) مانند : پسرو ، یارو ؛

توضیح

گاه منظور گوینده از افـزودن علامت تصغیر بـه اسم برای .
(تحبیب) یا (تفخیم) ودلسوزی و بیان ظرافت چیزی است ؛
مانند : طفلك ، مامك ؛ زلفك .

اسمی که بههـای غیر ملفوظ (مختفی) ختـم شده باشد در موقع اتصال به (ك) تصغیر ، های مختفی به (گ) بدل می‌شود و سپس علامت تصغیر بدان افزوده می‌شود مانند :

دانگك ، شانگك ومانند اینها ...
چنانکه رودکی گوید :

وآن دهن تنك توگوئی کسی دانگکی نار به دونیم کرد .

مصدرواقسام آن :

دیگر از اقسام اسم « مصدر است .

مصدر :

اسمی است که بر انجام کاری یاداشتن حـالتی بدون قید زمان

دلالت کند .

مانند : آمدن، رفتن، اندیشیدن ، سخن گفتن

اسم مصدر یا حاصل مصدر

بیان حاصل معنی مصدر می‌باشد و علامات آن :

۱ـ ش ـ در آخر ریشهٔ مضارع و گاه اسم و گاه صفت یا ضمیر می‌آید:
مانند : گردش . روش ، رامش ، آرامش ، نرمش ، منش .

۲ـ (ه) در آخر ریشهٔ مضارع مانند : ناله ، خنده ، گریه .

۳ـ (ار) در آخر ریشهٔ ماضی مانند: کردار ـ گفتار ـ جستار .

٤ـ (اك) در آخر ریشهٔ مضارع مانند :خوراك ـ پوشاك ـ سوزاك

٥ـ (ی) در آخر اسم یا صفت مانند : برادری ـ خوبی ـ بدی ـ حسودی ـ خسی ـ سروری ـ بندگی ـ تابندگی ـ فروزندگی .



یك نوع اسم مصدر در زبان عربی بکار می‌رود مانند: عصبیت مدنیت ـ که در زبان فارسی نیز معمول شده است . بسیاری از کلمات فارسی را به (یّت) مصدری می‌افزایند و از آن مصدر می‌سازند.

مانند : ایرانیت ، بربریّت ، دوئیّت ، آدمیّت و...

اقسام مصدر

مصدر را اقسامی است بشرح زیر .

۱ـ مصدر اصلی

وآن مصدری‌است که از ریشهٔ (ماضی یا مضارع آن اسم وصفت واسم آلت ساخته اند مانند :

(گرفتن) که ازآن : گرفتار ، گیرنده ، گیرا و گیره ساخته‌شده است ونیز (بردن) و (دیدن) و (آمدن) وغیره ... که ازآنها : برنده : بیننده ، آینده ساخته شده است .

۲ـ مصدرجعلی

که با افزودن (یدن) به آخر برخی از کلمات فارسی ـ یاعربی ساخته شده وبرخلاف مصدر اصلی ازآن اسم وصفت مشتق نشده است .

مانند : بلعیدن (از بلع) فهمیدن (از فهم) غارتیدن (از غارت) خشکیدن (ازخشك) ملولیدن (از ملول) قبولیدن (ازقبول) ساخته شده است نظیری نیشابوری گوید :

مبادا که ازما ملولیده باشی حدیث حسودان قبولیده باشی

طرزی افشار گوید :

بامن دلداده‌ای دلدار جنگیدن چرا ؟
تو غزال گلشن حسنی پلنگیدن چرا ؟ !

۳ـ مصدر بسیط :

که یك کلمه باشد مانند : آمدن ، رفتن ، شنیدن ، بردن

۴ـ مصدر مرکب :

آنست که از دو یا سه کلمه ترکیب شده باشد مانند :
سوگندخوردن ـ گیر کردن ـ سرآمدن ـ برآمدن ـ از دست دادن ـ انجام دادن .

سعدی گوید :

به سوگند خوردن که زر مغربی است
چه حاجت؟ محك خود بگوید که چیست؟

توضیح :

وقتی مصدر مرکب است که جزء دوم آن به تنهائــی دلالت بر معنی مستقلی نکند ، بلکه بررویهم مفهوم معین واحدی را برساند .
برای تشخیص مصدر مرکب می‌توان نشانه های زیر را مورد توجه قرار داد .

۱ـ جزء اول آن ریشهٔ فعل باشد مانند : گیر کردن .
ب ـ جزء اول آن حرف اضافه واسم باشد مانند : بکاربردن ـ

از دست دادن .

ج ـ جزء اول آن پیشاوند باشد مانند : برداشتن ـ درماندن ـ فرورفتن . (چنین فعلهائی را پیشوندی می‌گویند)

د ـ جزء اول آن قید باشد مانند : پیش آمدن ، فراز آمدن ، باز آمدن ـ کنار آمدن ـ پی‌افکندن .

هـ ـ جزء اول آن صفت باشد مانند: دورافتادن ، آرام‌گرفتن .

و ـ جزء اول آن را نتوان جدا کرد چنانکه **کار کردن** فعل مرکب نیست زیرا می‌توان گفت : کار بسیار کرد یا کار مفید کرد ـ و یا **مقاله‌نوشتن** فعل مرکب نیست زیرا می‌توان گفت : مقاله‌را نوشت ـ اما مصدرهائی مانند : دست انداختن ، چشم زدن ، دست‌کشیدن ، تحویل دادن ، جمع کردن ، صدازدن ، جا انداختن ، پیله کردن گیر آوردن ، پافشاری کردن ، وافعالی از این نوع مرکب است زیرا اجزاء آنهارا نمی‌توان جدا کرد ،



ز ـ از همه مهمتر تداول واستعمال است که وقتی فعل مرکبی همیشه در نوشتن وگفتن باهم بکار رود و مفهوم واحدی را بعد از ترکیب برساند مرکب وگرنه بسیط خواهد بود .

۵ـ مصدرمرخم :

هرگاه (ن) را از آخر مصدر حذف کنیم مصدر مرخم بدست خواهد آمد . مصدر مرخم با مادهٔ ماضی فعل با سوم شخص مفرد ماضی برابر است .

مانند : برد ، باخت ، رفت ، آمد ، گفت ، نشست ،



برخی افعال دو یا چند مصدر دارند مانند :
(رستن- رهیدن) (گشودن وکشادن)(سودن ـ ساییدن) (رشتن ـ ریسیدن) (خسبیدن ـ خفتن ـ خفتیدن ـ خوابیدن) (گسستن ـگسلیدن ـ گسیختن) (تاختن ، تازیدن) (هلیدن وهشتن) وغیره ...



گاه مصدر مرخم معنی اسم یاحاصل مصدر دارد وبجای اسم بکار می‌رود مانند :

عالمی را که گفت باشد وبس   چون بگوید نگیرد اندر کس



یا : گفت عالم به‌گوش جان بشنو   ور نماند به گفتنش کردار

سعدی

کرد بیش آرو گفت کوته کن
باچنین گفت کرد همره کن
(سنائی)

سنجش دواسم ازجهت صورت ومعنی

ممکن است دواسم از جهت ظاهر نسبت به یکدیگر متشابه (همانند) باشند. مانند:

خوان (سفره) خان (عنوان ترکی است. خانه و منزل و مر-
خوار (ذلیل و بی اهمیت) خار (تیغ بوتهٔ گل یا درخت) خورد (سوم شخص مفرد از مصدرخوردن، مصدر مرخم) خرد (کوچك وریز) عصیر (شیرهٔ نباتی) اسیر (گرفتار) عسیر (دشوار) اثیر (فلك آتشین) حول (گ... دور، سال قمری، قوت) هول (ترس)

ازجهت مفهوم ومعنی کلمات فارسی ممکن است متضاد یا مترادف باشند.

متضاد:

دو اسمی است که از جهت معنی ضدیکدیگر باشند مانند:
شب وروز، لیل ونهار، خوبی وبدی، زشتی وزیبائی.

مترادف:

دواسمی را گویند که معانی آنها نزدیك هم باشند مانند

زادو توشه ، طغیان وعصیان .



برخی را عقیده برین است که درهیچ زبانی کلمات مترادف وجود ندارد ، زیرا اگر دوکلمه بظاهر همردیف ویا نزدیك بهم باشند ازجهت مورد استعمال ، درعبارات فصیح وبلیغ ، باهم مترادف نخواهند بود .



تمرینها (۱)

تمرین ۱ - درابیات وجملات زیر اسمهارا مشخص کنید .

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

پرویز به دبستان رفت . جمشید از دبستان به خانه رفت - برادرشما هنوز به دبیرستان نمی‌رود - کتاب شمارا به‌خانه بردم - پدرم در دادگستری کار می‌کند - بنفشه‌را در بهار وگاهی در اول زمستان می‌کارند .

تمرین ۲ - درابیات وجملات زیر اسمهای عام وخاص را تعیین کنید :

جمشید که پسر تهمورث است آلات جنگ را ازآهن می‌سازد و بافتن پارچه‌ابریشمی‌وکتانی‌را به مردم یادمی‌دهد وبنائی‌را دیوان‌به اومی‌آموزند زر وسیم وجواهررا از معدن استخراج می‌کنند وکشتی وبسیاری از مصنوعات

۱- برای اینکه دانش‌آموزان درمباحث مختلف دستور مهارت ودقت بیشترکنند بعداز هرمبحث تمرینهای مربوط بدان بحث را درفصل علی‌حده نقل می‌کنیم . دانش آموزان عزیز می‌توانند تمرینهارا به کمک دبیران‌ادبیات فارسی درخارج یادرکلاس عمل‌کنند .

دیگر اختراع اوست . جشن نوروز که در اول سال واول فصل بهار گرفته می‌شود نیز یادگار اوست و بدین سبب آن را نوروز جمشیدی می‌نامیم . ضحاك نامی هست که ابلیس اورا فریب داده ومطیع خویش کرده است . دراین موقع او پدر خویش‌را می‌کشد وپادشاه عرب می‌شود .

تمرین ۳ - درجملات وابیات زیر اسمهای ذات و معنی را مشخص کنید :

مردم ایران ضحاك را به شاهی مملکت خود دعوت می‌کنند و جمشید فراری شده بعدها به دست ضحاك اسیر وکشته می‌شود ، بدین طریق که‌اورا پاره به‌دونیم‌می‌کنند . ابلیس به پاداش خدماتی که به ضحاك کرده بوداجازه می‌یابد که شانه‌های‌اورا ببوسد وبه محض اینکه ابلیس نهان می‌شود ، درجای بوسهٔ ابلیس از دوش ضحاك دومار می‌روید وباز ابلیس ، این بار به صورت پزشکی پیش ضحاك می‌آید و به او دستور می‌دهد که هرروز دونفر آدمی را کشته مغز سرآنهارا به ماران بدهد تاپیارامند (۱)

آخرین بار که اورا دیدم دربیمارستان بود که برتختخواب نشسته‌بود وروز نامه هارا بادقت می‌خواند - خود نویسی به یادگار به من دادکه هنوز آن‌را درجیب خود نگهداشته‌ام .

تمرین۴- درجملات وابیات زیر اسمهای‌معرفه را بایك خطواسمهای نکره را بادوخط مشخص کنید :

یاد دارم که شبی درکاروانی همه‌شب رفته‌بودم وسحر درکناربیشه‌ای خفته ، شوریده‌ای که درآن سفر همراه ما بود ، نعره‌ای برآورد وراه بیابان گرفت ویك نفس آرام نیافت . چون روزشد ، گفتمش‌آن چه حالت بود؟

گفت : بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و کبکان

۱- نقل‌از کتاب (فردوسی وشعر او) نگارش مجتبی مینوی طهرانی چاپ طهران صفحات ۲و۳

از کوه وغوکان درآب وبهایم از بیشه ، اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح ومن به غفلت خفته :

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل وصبرم ببرد وطاقت وهوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تورا بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست
مرغ تسبیح گوی و من خاموش

سعدی

تمرین ۵ـ در جملات و ابیات زیر اسمهای جمع را به صورت مفرد واسمهای مفرد را به صورت جمع برگردانید .

«بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت وکبکان از کوه و غوکان درآب وبهایم‌ازبیشه ، اندیشه کردم که مروت نباشد همه درتسبیح و من به غفلت خفته» .

یکی دشت با دیدگان پر زخون که تا او کی آید ز آتش برون
از آتش برون آمد آزاد مرد لبان پرزخنده به رخ همچوورد
چوزان‌کوه آتش به‌هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و زدشت
سواران لشکر بر انگیختند همه دشت پیشش درم ریختند
سپاه و خیل را تنگ در برگرفت زکردار بد ، پوزش اندرگرفت
به ایوان خرامید و بنشست شاد
کلاه کیانی به سر بر نهاد

* * *

تمرین ۶ـ اسمهای مفردرا به جمع واسمهای جمع را به مفرد برگردانید :

غنچه ـ دست ـ ریشه ـ شاخ ـ درخت ـ ستاره ـ دیوار ـ لب ـ فرش ـ

حسد ـ جویبار ـ مهمانخانه ـ چوب ـ اسب ـ گوسفند ـ بره ـ رسن ـ پشم ـ نان ـ خربوزه ـ فیل ـ زرافه ـ آسمان ـ ماه .

لیاکان ـ مادران ـ پدران ـ اسپان ـ پایمردیها ـ چراغها ـ بردگان ـ نارنجها ـ نارنجستانها ـ طوطیها ـ لشکرها ـ کوهستانها ـ زالوان ـ مژگان ـ سینه‌ها ـ کران ـ پاشنه‌ها ـ آدمیان ـ متولیان ـ حرامیان ـ امزجه ـ طبایع ـ صحف ـ دواب ـ مصابیح ـ موارد ـ مراحل ـ ادله ـ دلایل ـ اسفار . انهار ـ عباد ـ وراث ـ ورثه ـ اوطان ـ الباب ـ ارباب ـ ادویه ـ اطعمه ـ مجانین ـ خدام ـ نوامیس ـ نوابغ ـ انجم ـ نجوم ـ اقالیم ـ سبل ـ طرق ـ بحار ـ غنائم

تمرین ۷ـ جمع کلمات زیر را بنویسید.

مشرق ـ مغرب ، منبر ، ملك ، خادم ، زائر ، جار (=همسایه) طبقه ، صنف ، مضجع (= خوابگاه ـ آرامگاه) خلیل (= دوست) ـ اسطوره ـ مشهور ـ نقش ، بنت (= دختر) ابن (= پسر) قاضی ، داعی ، صاعقه ، صله ، نصیحت ، صندید (= بزرگ قوم) صاحب ، صدر ، رمح (= نیزه) تلمیذ (=شاگرد) بیت ، شعر ، مصراع ، قافیه ، ورد (= دعا) ، اختیار ، بخار ، اجل ، قلم ، کتاب .

تمرین ۸ـ اسمهای بسیط ومرکب را در ابیات زیر مشخص کنید :

یکی پرطمع پیش خوارزمشاه شنیدی که شد بامدادی پگاه
سعدی

زشادی چو گلبرك خندان شکفت بپوشید ودستش ببوسید و گفت
سعدی

* * *

روی بندهر زمینی حلهٔ چینی شود گوشوارهردرختی رشتهٔ گوهرشود
فرخی

هوا و هوس را نماند ستیز چو بینند سر پنجهٔ عقل تیز
سعدی

فراق یار که پیش تو کاهبرگی نیست | بیا و بر دل من بین که کوه الوندا ست
سعدی

یك کنیزك دید شه برشاهراه | شد غلام آن کنیزك جان شاه
مولوی

چوخورشیدبرزد سر ازکوهسار | سیاوش بر آمد بر شهریار
فردوسی

چوبرداشت پرده زدر هیربد | سیاوش همی بود ترسان زبد
فردوسی

شبستان همه پیشباز آمدند | به دیدار او بزمساز آمدند
فردوسی

چو از گلبنی دیده باشی خوشی | روا باشد ار بار خارش کشی
سعدی

ازقضاسرکنگبین صفرا فزود | روغن بادام خشکی می‌نمود
مولوی

تا نه تاریك بود سایهٔ انبوه درخت | زیر هر برگ چراغی بنهند از گلنار
سعدی

دیروز بایکی از دوستان به مریضخانهٔ شاهرضا رفتم تا ازدوستم دلجوئی وعیادت کنم .

قلمدان نقره را فروخت وباپول آن گلاب پاش مرصعی خرید .

نوشدارو پس ازمرك سهراب ، به دستاویه اتاکاه کن نه به همسایه‌ات زرد آلو نایاب شده است . دانشسرا به‌دانش آموزان بااستعدادهزینهٔ تحصیل می‌دهد . گردبادی شدید ساارا در میان گرفت . در خوزستان نیشکر بدست می‌آید ومحصول آن باعث رواج کارخانه‌های قند آن سامان است .

تمرین ۹ ـ اسمهای جامد ومشتق را در جملات و ابیات زیر مشخص کنید .

به مـال بی‌ارزش دنیابس تازشی نباشد که مال زود پریشان شود و از صاحب مال برجای بماند .

صواب‌است پیش از کشش بند کرد — که نتوان سرکشته پیوند کرد
سعدی

بگفت این‌قدر سترو آسایش است — وزین بگذری زیب وآرایش‌است
سعدی

کردار باگفتار برابر دارید ورفتار بامردمان به‌هنجار کنید .

درمیان گریه خوابش در ربود — دیددرخواب اوکه پیری رونمود
مولوی

دید از زاریش کوزار دل است — تن‌خوش‌است واوگرفتار دل‌است
مولوی

مکن‌زگردش گیتی‌شکایت‌ای درویش — که تیره بختی اگرهم برین نسق‌مردی
سعدی

غمی شد ز گفتار او مادرش — همه پرنهان خـار شد در برش
مراخوابدی‌ازپوزش‌وخواهش‌است — درین نرم گفتن مرا کاهش است
فردوسی

تمرین ۱۰ـ در ابیات وعبارات زیر اقسام مصدرهارا تعیین کنید :

پرشد زشراب لاله‌گون شام افق — افتـاد ز مستی بزمین جام‌افق

می‌سوخت زمستی که درآمد مهتاب جام دگر آورد لب بام افق(۱)



دانستن توانستن است .

زنیرو بود مرد را راستی ز کژی دروغ آید و کاستی
فردوسی

واجب آید چونکه آمد نام او شرح رمزی گفتن از انعام او
مائده از آسمان در می‌رسید بی‌صداع و بی‌فروخت و بی‌خرید
مولوی

بدگمانی کردن و حرص آوزی کفر باشد نزد خوان مهتری

دست وپیشانیش بوسیدن گرفت ازمقام وراه پرسیدن گرفت

عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل
مولوی



برآمدن خورشید از مشرق وفرورفتن آن‌را درمغرب طلوع و غروب گویند .

روزی پیش امیر درآمد وگفت : فردا معالجتی دیگر خواهم کرد ـ ونیز همانا که از حکمت نباشد به اختیار درچنین مهلکه‌ای نشستن .

چرا کشت خواهی کسی‌را که تاج بگرید براو زار ، هم‌تخت عاج

نه بازی‌است این خون من ریختن ابا بیگناهان ز بر آویختن

۱ـ ازحکمت یغمائی(مجلهٔ یغما) سال ۲۴ شماره ۸ ص ۳۸۷

چو کیخسرو آید به‌کین خواستن — عنانش ترا باید آراستن

گر ایوان من سر به کیوان کشید — همان زهر مرگم بباید چشید

فردوسی

بترز آلم که خواهی گفتن آلی — که دانم عیب من چون من‌ندانی

فصل دوم :

صفت

صفت: کلمه‌ای است که چگونگی یا حالت کسی یاچیزی را بیان کند ، مانند : بزرگ ، کوتاه ؛ بلند ، کوچك ؛ درشت ، کدام، دو ، دوم ، دیگر وغیره .

صفت بعداز موصوف وگاه قبل از موصوف می‌آید مانند : کار دشوار ، (کار=موصوف) (دشوار =صفت) است . مرد حسود ـ مرد (موصوف) حسود (صفت) است .

گاه صفت بجای اسم می‌نشیند درین صورت مانند اسم جمع بسته می‌شود مانند :

بدانرا نیك دار ای‌مرد هشیار　　　که **نیکان** خودبزرگ‌ونیك‌روزند

اقسام صفت :

صفت اقسامی دارد به شرح زیر :

۱ـ صفت توصیفی:

که حالت وچگونگی کسی یاچیزی راازجهت اندازه ـ شکل ـ رنگ وما نند اینها بیان کند .

مانند : پهلوان ، کوتاه ، بلند ، سفید ، خوب ، درشت ، ریز تاریک ، روشن، سیاه وغیره .

۲ـ صفت اشاره‌ای:

مانند : (این) و (آن) که قبل‌از اسم (موصوف) می‌آیـد . (این) صفت اشاره است برای کسی یاچیزی که نزدیك است (۱) .

مانند : (این‌کتاب) که (این) صفت و(کتاب) موصوف می‌باشد .

(آن) صفت اشاره برای دور است مانند : (آن‌مرد) .

یا : امسال ـ امشب ـ امروز(۲)

۳ـ صفت‌عددی

مانند : دوکتاب ـ چهل‌شب ـ درس چهارم. که(دو) و (چهل) و

۱ـ دورو نزدیك بودن ممکن است معنوی وذهنی‌باشد یا مادی‌وعینی

۲ـ لفظ : ایمه (درپارسی باستان Ima در پهلوی Im) ضمیر اشاره بمعنی «این» است که به‌صورت صفت اشاره قبل از کلمات : سال ، روز ، شب می‌آید بدین صورت :امسال ، امروز ، امشب . (برهان قاطع ، ج ۱ص۱۹۹)

(چهارم) صفت است وکلمات : (کتاب) و(شب) و (درس) موصوف می باشد یا مانند : زُلف دوتا ــ (زلف) موصوف (دوتا) صفت است .

صفت عددی ترتیبی مانند : چهارمین سال ـ نخستین درس که چهارمین و نخستین را صفات ترتیبی می‌گویند .(۱)

۴ـ صفت پرسشی

مانند : کدام ؟ وکدامین ؟

کدام بادبهاری وزیددرآفاق   که بازدرعقبش نکبت خزانی نیست؟

سعدی

چه ؟ مانند : چه کتابی راتاکنون خوانده‌ای ؟ از **کدامین** دیار می‌آیی ؟

چند کتاب خریدی ؟   **چقدر** پول داری ؟

۵ـ صفت مبهم:

مانند همهٔ صفتهائی که تاکنون نقل کردیم همراه موصوف است

مانند : **چند** گوشوارهٔ طلا خرید (مقدار نامعین)

تاکنون **چندین** دوست دانا ودلسوز پیداکرده ام .

۱ـ صفتهای عددی را به چهار قسمت تقسیم کرده اند : ۱ـ اعداد اصلی مانند: پنج ، هفت ، نه ۲ـ اعداد ترتیبی مانند یکم ، سوم ، پنجمین ، دهمین ۳ـ کسری مانند: دو سوم ـ یك دوم ۴ـ اعداد توزیعی مانند ده ده پنج پنج ، هزار هزار .

چندین چراغ داردو بیراهه می‌رود

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

سعدی

تا این لحظه هیچ کتابی نخوانده است

همهٔ دانش آموزان به ورزش علاقه مندند .

هر آموزگاری درین دبستان نوآموزان خودرا دوست‌دارد .

عنوان شعر دیگری که‌از«نیما» خوانده است «آی آدمها» ست .

ملك اقلیمی بگیرد پادشا همچنان در بند اقلیمی دگر

سعدی

فلان‌مردرا درخیابان دیدم اما اورا نشناختم .

بعضی افراد خوشبین هستند و برخی مردم بدبین .

تقسیم صفات از جهت دیگر :

صفت‌ممکن است (جامد)یا(سماعی)ویا(مشتق) یا (قیاسی) باشد :

الف-صفت جامد : (=سماعی)

آن است که از کلمهٔ دیگر گرفته نشده باشد مانند :

تلخ ، شور ، بد ، زشت ، بلند ، کوتاه ، زود ، سبز ومانند آنها .

ب ـ صفت مشتق (=قیاسی)

صفتی است که از ریشه فعل یا کلمهٔ دیگر برحسب قیاس و قاعده گرفته شده باشد مانند :

دیدهٔ **گریان** ـ چشم **بینا** ـ گوش **شنوا** ، مرد **ستمگر** ـ لباس **پشمین** ـ درین مثالها : (گریان) (بینا) (شنوا) (ستمگر) (پشمین) همه صفات مشتق یا قیاسی هستند زیرا بنابر قواعد معینی ساخته شده‌اند.

صفات مشتق نیز تقسیماتی دارد بشرح زیر :

۱ـ صفت فاعلی :

الف - **صفت فاعلی** : که کنندهٔ کار یا دارندهٔ وصف یا حالتی را توصیف می‌کند .

مانند :

مرد **بخشنده** - آهوی **رمنده** - شیر **دمان** ـ (با . دمنده) جوان **دونده**

این نوع صفت بردوام وثبوت آن درموصوف دلالت نمی‌کند .

قاعده - برای ساختن این نوع صفت فاعلی (نده) را به (ریشه یا مادهٔ مضارع) می‌افزائیم مانند : (گوی + نده = گوینده) (رو + نده = رونده) .

گاه اسم را به (نده) می‌افزایند مانند : (شرم + نده = شرمنده) .



ب ـ نوع دیگر صفت فاعلی را (**صفت حالیه**) می‌گویند و برای ساختن آن (مادهٔ مضارع) فعل مورد نظر را به (ان) می‌افزایند :
مانند : (گوی+ان=گویان) (رو+ان=روان) (گری+ان = گریان) .



ج ـ نوع دیگر صفت فاعلی را **صفت مشبهه** یادائمی می‌نامند. برای ساختن این نوع صفت فاعلی که بردوام وثبوت صفت در موصوف دلالت می‌کند به مادهٔ مضارع فعل (الف) می‌افزایند . مانند :
(دان + ا = دانا) (بین + ا = بینا) (گوی +ا=گویا) گیر +ا=گیرا) .



د ـ قسم دیگر صفت فاعلی را **صفت یاصیغهٔ مبالغه** می‌نامند . علامات صفات مبالغه در زبان فارسی : (ار ـ گار ـ کار ـ گر) می‌باشد .

علامت صیغه مبالغه (ار) به (مادهٔ ماضی یا مصدر مرخم) و گاه به (مادهٔ مضارع) فعل افزوده می‌شود .

مانند : (خرید+ار= خریدار) (فروخت + ار=فروختار) خواست+ار= خواستار) یا (پرست+ار = پرستار)

علامت مبالغهٔ (گار) به(ریشهٔ مضارع فعل) یا (ریشهٔ ماضی فعل) افزوده می‌شود .

مانند:(آموز+گار = آموزگار) (آمیز+گار = آمیزگار) (پرورد+گار = پروردگار) (۱) (کرد+گار = کردگار).

برای ساختن صفات مبالغه‌ای که به (کار) ختم می‌شوند : اسم معنی یا صفت را به (کار) می‌افزایند مانند (ستم+کار = ستمکار)(جفا+کار = جفاکار) (بزه+کار = بزهکار) (گناه+کار = گناهکار) (زشت+کار = زشتکار) (بد+کار = بدکار) .

علامت (گر) نیز به اسم معنی افزوده می‌شود مانند : (ستم+گر = ستمگر)(خنیا(۲)+گر = خنیاگر)(رامش +گر = رامشگر) .



علامت صفت مبالغهٔ (گر)گاه بندرت به صفت هم افزوده‌می‌شود. مانند :

(روشن+گر = روشنگر) (پیروز+گر = پیروزگر) مانند :

۱- رب ومربی .

۲- خنیابرورن دنیا به‌معنی نغمه وسرود است .

گرچه تفسیر زبان **روشنگر** است
لیك عشق بی زبـان روشنتر است
مولوی

ترا دانش و هوش ورای اسْتوفر   بر آئین شاهان **پیروزگر**
سعدی

گاه (گر) به (ریشهٔ ماضی فعل) یا (مصدر مرخم) افزوده می‌شود واین بس نادر است مانند : (رفتگر(۱) .



هرگاه علامت «گر» به اسم ذات افزوده شود صفتی بدست می‌آید که دلالت برشغل وحرفه می‌کند . چنین صفتی‌را . صفت‌یا صیغهٔ شغلی می‌نامند مانند : آهنگر ، اولاگر ، درودگر ، داروگر ، بتگر (۲) ، صورتگر ـ خوالیگر (۳) .

۱ـ نوعی دیگر صفات‌فاعلی درزبان فارسی معمول است که باپساوند (ی) به اسم ساخته‌می‌شودمانند: پیرجنگی ، مرد جنگی ، وگاه باپیشاوند (ب) مانند : مرغ اپر   مانند :
روزی بهر طاعت‌ازاین گنبدبلند   بیرون پریده گیر چو مرغ اپر مرا
ناصرخسرو

۲ـ عنصری گوید :
بادلوروزی‌همی دربوستان **بتگر** شود   تازصنعش‌هردرختی لعبتی دیگرشود
۳ـ خوالی= طعام خوالیگر =آشپزاست .

۲ـ صفت مفعولی:

صفت مفعولی آن است که بر شخص یا چیزی که فعلی بر آن واقع شده است دلالت می‌کند. مانند: کشته، مرده، رفته.

قاعده:

برای ساختن صفت مفعولی به (ریشهٔ ماضی فعل) که برابر است باسوم شخص مفرد فعل ماضی یا مصدر مرخم (هاء ماقبل مفتوح = ـَه) می افـزایند مـانند: (خست + ـَه = خسته) (کشت + ـَه = کشته) (آشفت + ـَه = آشفته) مانند: تن خسته، سر باز کشته، موی آشفته:

توضیح:

برخی از صفات مفعولی به (ار) ختم می‌شوند مـانند: گرفتار، مردار، نوشتار (نوشته).

نگه‌کن بدان پور پاکیزه چهر — که دردام محنت گرفتار نیست

بهار

(گرفتار = گرفته = اسیر).

برخی صفات مفعولی درزبان فارسی معمول است که بر خلاف قیاس ساخته شده‌اند:

مانند: پایمال (= پایمالیده) روشناس (روشناخته = مشهور)

تخت زرکوب (= زرکوبیده) لگدکوب (= لگدکوبیده) .
شمشاد خانه پرور (= شمشاد خانه پرورده) .
در شعر حافظ :

باغ مرا چه حاجت سرو وصنو بر است
شمشاد خانه پرورماازکه کمتر است ؟

ومثالهای دیگر ازین قبیل .
صفت مفعولی از افعال متعدی ساخته می‌شود اما اگر صفت مفعولی از فعل لازم ساخته شود بحقیقت معنی فاعلی خواهد داشت نه مفعولی ، مانند : آب **رفته** به‌جوی باز نگردد . (= رونده) یا(روان) یا : مرد **نشسته** پیوسته به من نگاه می‌کرد . (= مرد نشیننده)

۳ـ صفت مرکب

آن است که از دو یا سه کلمه ترکیب شده باشد مانند :
نیکدل ' پریچهر ، بالابلند ، صاحبدل ' زودرنج ، بسیار مال ، بناموس (مشهور وپرآوازه) ـ فراوان سخن (= پرحرف) کم آواز : (۱)

۱ـ «کم آواز» درمقابل صفت‌مرکب « فراوان سخن » بکار رفته است مانند :

کم آواز هرگز نبینی خجل   جوی مشك بهتر که یك توده گل
سعدی

مانند :

که در مغرب‌زمین شاهی **بناموس** همی زد کوس شاهی، نام طیموس
(جامی - یوسف وزلیخا)

فراوان‌سخن‌باشد آگنده‌گوش نصیحت نگیرد مگر درخموش .
سعدی

صفات مرکب انواع زیادی دارد :

برخی ازآنها به کمك دواسم یا اسم وصفت ساخته می‌شوند .

مانند : سروقد ، گلرخ ، دولتیار ، سیه چشم ، دل سیه .

دیده‌ام آن‌چشم **دل‌سیه** که تو داری
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد .
حافظ



برخی دیگر بـه کمك صفت یا اسم یا یکی از ادوات پیشاوند هـا ـ میانوند ها ـ پساوند ها) ساخته می‌شود مانند

(ب + خرد = بخرد) (ب + نام = بنام) (نژاد + ـَه = نژاده)
(نا + کام = ناکام) (نا + اهل = نااهل) (نا + مرد = نامرد)
(بی + کار = بیکار) (بی + هوش = بیهوش) (بی + زبان = بی زبان) (هنر + مند = هنرمند) (خرد + مند = خردمند) (دانش + مند = دانشمند) (دانش + ور = دانشور) (هنر + ور = هنرور) (خرد + ور = خردور)(رنج + وُر = رنجور) (مزد + وُر = مزدور)

(آز+وُر = آزور = طمّاع)(درد+ناك = دردناك)(بیم + ناك = بیمناك) (سهم+ناك = سهمناك) .

(زیرك+سار = زیركسار) (سبك+سار = سبكسار) (شاه+وار = شاهوار) (راه+وار = راهوار) مانند : اسب راهوار . (سهم+گین = سهمگین) (خشم+گین = خشمگین) .

* * *

. (گین) گاه بصورت (گن) درمی‌آید مانند : (غم+گن = غمگن)(سیم+گون = سیمگون)(هما+گون = هماگون = همایون) (گل+فام = گلفام) (سیه+فام = سیه فام) (مه+وش = مهوش) (اژدها+وش (= فش) اژدهافش یا اژدهاوش) .

(خود+رای = خودرای) (خود+پسند = خودپسند)

(خویش+کام = خویشکام)(خویشتن+کام = خویشتن‌کام)

(خود+ساخته = خودساخته)

(بل+هوس = بلهوس)(بل+کامه = بلکامه)

(خوش+بو = خوشبو) (خوش +رو = خوشرو)

(شیرین+سخن = شیرین‌سخن) (نوشین+لب = نوشین‌لب)

وبسیاری صفات‌ترکیبی دیگر که در متنهای فارسی و درسخنان روزانهٔ مردم بکار می‌رود .

۴ـ صفات‌فاعلی‌یامفعولی‌مرکب :

صفات فاعلی یا مفعولی گاه‌به صورت ترکیبی استعمال می‌شوند. درین صورت علامت صفت فاعلی (نده) یا علامت صفت مفعولی (ـَه) از آخر آنها حذف می‌شود مانند : شیرگیر (= شیرگیرنده) (زیر دست آزار = زیر دست آزارنده)(بنده نواز = بنده نوازنده) (کرم گستر = کرم‌گسترنده) ومانند اینها ..

صفت مفعولی مرکب نیز چنین است مانند : زهر آلـود (= زهر آلوده)(خواب آلود = خواب آلوده) ناشناس (= ناشناخته) این نوع صفات فاعلی یا مفعولی مرکب را که علامت فاعلی یا مفعولی از آخر آنها حذف شده است : **صفات فاعلی یامفعولی مرکب‌مرخم** می‌گویند .

توضیح :

هرگاه جزء دوم صفات فاعلی مرکب یا مفعولـی مرکب قبل از جزء اول بیاید علامت فاعلی یا مفعولی کمترحذف می‌شود مـانند: رساننده بهر ـ گشاینده شهر ـ گیرنده شهر .

صفت‌مفعولی مرکب نیز چنین است مانند : خمیده‌پشت‌ـ آلوده‌ـ دامن ـ رنجیده خاطر .

شاعر گوید :

خمیده پشت ازآن گشتند پیران جهاندیده
که اندر خاك می‌جویند ایام جوانی را

۵- صفات سنجشی :

الف- صفت تفضیلی (= صفت برتر)

هر گاه موصوفی درصفتی برموصوف دیگری که درصفتی مشترك باشند برتری داشته باشد این برتری باصفت تفضیلی بیان می‌شود .مانند: جمشید از تقی **عاقلتر** است .

یا:فردوسی ازشاعران دیگرایران **بزرگتر** است .

برادرکوچکتر شما نیامده است .

ب- صفت عالی(=صفت برترین) هرگاه‌موصوفی برهمه‌موصوفهای دیگر در صفتی برتری داشته باشد صفت عالی بکار برده می‌شود مانند: تهران **بزرگترین** شهر ایران است .

علامت صفت تفضیلی پسوند (**تر**) و علامت صفت عالی پسوند (**ترین**) می‌باشد که به صفت مطلق یاعادی افزوده می‌شود .

توضیح

صفت مطلق یاعادی آنست که درآن مقایسه وسنجش نباشد مانند : دانا - بینا - توانگر وغیره.

صفات : **که** (=کوچکتر) **مه** (= بزرگتر)**به** (= بهتر)**بیش** (= زیادتر) **کم** (= کمتر) بدون پسوند ، برتری موصوفی را بر

موصوف دیگر بیان می‌کنند . همچنانکه درزبان عربی کلمات **اعلم - ارشد - اولی** همین برتری‌را نشان می‌دهند . امـا درزبـان فارسی به این صفات نیز علامتهای (تفضیلی = تر) و (عالی = ترین) می‌افزایند .

صفات **بهین - کهین - مهین** ، نیز صفات عالی هستند .

مانند :

خواهی که **بهین** کار جهان کار تو باشد
زین‌هردو یکی کارکن ازهرچه کنی بس
یافایده ده آنچه بدانی دگری را
یا فایده‌گیر آنچه ندانی زدگرکس (۱)

انوری

۶ـ صفات نسبی :

آنست که موصوفی را به جائی یا به چیزی یاکسی نسبت‌دهند. مانند : مرد **تهرانی** - کوزهٔ **سفالین** ، گـوی **مسین** ، کفش **دخترانه** . دربن‌مثالها:

تهرانی ، سفالین ، مسین ، دخترانه صفات نسبی هستند .

صفات نسبی چند علامت دارد بشرح زیر که به آخر اسم خاص

۱- درباب شیوهٔ استعمال‌صفات درجمله به‌بخش دوم‌کتاب مراجعه‌کنید

یاءام افزوده می‌شود .

۱- (ی) مانند : خاکی . هوائی ، مشهدی - طوسی ، پهلوانی (۱)
گاه به اسمی که جمع باشد علامت نسبت افزوده می‌شود . مانند :
خسروانی - شاهانی - غضائری .

۲- (ه) که به آخر عدد یا اسم افزوده مـی‌شود. مانند : طفل یکشبه کار **یکساله** جشن‌سده مراسم **دهه** - راه **کناره**.

۳ - (ین) که به‌آخر اسم افزوده می‌شود مانند : سیمین ، زرین پشمین ، گلین .

٤- (ینه) که به‌آخر اسم افزوده می‌شود مانند : سیمینه ،زرینه، پشمینه ،سفالینه .

۵- (گان) که به آخر اسم افزوده میشود مانند : بازرگان ، شایگان (= شاهگان) رایگان (= راهگان) دهقان (= دهگان)

٦- (انه) که‌به آخر اسم افزوده می‌شودمانند : لباس**مردانه**.کفش بچگانه ، پیراهن پسرانه ؛ هنرهای پادشاهانه(۲) .

۱- صفاتی از قبیل جنگی - درنگی که به‌صفت‌نسبی شبیه است‌درمعنی نوعی‌صفت فاعلی‌است . مانند :

به‌پاسخ دایه‌گفت : ای‌شیر **جنگی**   شکیبا باش در مهر و درنگی
درنگی (= شکیبا و صبور) (ویس و رامین)

۲- مانند«واورابه‌هنرهای **پادشاهانه**وستوده آراسته گرداند»سیاستنامه- چاپ فرانکلین - دکتر شعار ص ۵ .

توضیح :

علامت نسبت(انه) را برخی پساوند لیاقت می‌دانند . این پساوند گاه برای ساختن قید کیفیت وحالت نیز می‌آید مانند :

پهلوان اکبر **مردانه** جنگید .



بعضی از صفات نسبی برابر قواعد زبان عربی ساخته شده و در زبان فارسی نیز معمول شده‌اند

مانند : رازی (منسوب به : ری) مرتضوی (منسوب به : مرتضی) ساروی(منسوب به : ساری) .

غزنوی (منسوب به : غزنه) مروزی (منسوب به : مرو) هروی (منسوب به : هرات)

ساوجی (منسوب به : ساوه) ثقفی (منسوب به : ثقیف) اموی (منسوب به : امیه) .

روحانی (منسوب به : روح) ربانی (منسوب به : رب) قرشی (منسوب به : قریش)

نصرانی (منسوب به : ناصره) عیسوی (منسوب به عیسی) وغیره(۱) .

۱- ر . ك : مقدمهٔ المنجد فی الادب والعلوم باب النسبه .

توضیح

چند نوع صفت دیگر نیز داریم که از جهت رعایت اختصار فقط به ذکر نام آنها می پردازیم .

الف ـ صفت منفی مانند : نااهل ـ ناشایسته ـ بی‌خرد ...

ب صفت مثبت : پاك ـ پاکیزه ـ خشنود ـ ستوده .

ج ـ صفت مقداری مانند : بسیار مال . تشنک مایه کم عقل ...



تمرینها

تمرین ۱ ـ صفات اشاره را در جملات زیر مشخص کنید:

این مرد باآن زن ازدواج خواهدکرد اما دراین شهر نخواهد ماند. آن خانه را به‌چه کسی فروختی؟ مرعشی از آن مردان انگشت شماری است که به واژه‌های‌سردم وگرد آوری آنهاتوجه داشته واین فصل از کتاب‌خودرا بدان موضوع اختصاص داده است.

شخص دیگری‌آن‌کتاب را تصحیح کرده وآن‌را بصورتی بسیاردلپسند چاپ کرده است. گسترش ادب وفرهنگ اسلامی در این دوره وتجلی آن در زبان عربی‌موجب همبستگی‌دیگری درآثارشاعران‌حوزهٔ تمدن‌اسلامی‌شده‌است.

جان به درگاه تو پروازکنان آمده است
زنده آن دل‌که به دیدار جنان آمده است
چشم تر سینهٔ سوزان بدرت آوردم
تا نگویند تهی دست، فلان آمده است
منم آن بندهٔ دیرین که زیادم نبری
زین شرف‌مرغ‌روان‌درطیران آمده است(۱)

۱ـ نقل‌از قصیدهٔ: دکترناظر زادهٔ‌کرمانی‌که به مناسبت میلاد مسعود حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا (ع) سروده شده است.

تمرین ۲- انواع صفت توصیفی را در جملات و اشعار زیر مشخص کنید :

برادر شما مرد خوبی است ـ این میوه لذیذ است ـ کتاب مفیدی خواندم و مطالب خوب آنرا در دفتر کوچکم یاد داشت کردم .

همی رفت پیش اندرون مرد گرد　　　سپاهی بر و انجمن شد نه خرد

هر که آمد عمارتی نو ساخت　　　رفت و منزل به دیگری پرداخت

چو هنگام عزایم زی معزم　　　به تك خیزند ثعبانان ریمن

برگ درختان سبز درنظر هوشیار　　　هرورقش دفتری است معرفت کردگار

توانگر فاسق کلوخ زراندود است ـ بی‌هنران هنرمند را نتوانند که بینند .

تمرین ۳- صفات عددی را در جملات و ابیات زیر مشخص کنید :

جامی است که چرخ آفرین می‌زندش　　　صد بوسه ز مهر برجبین می‌زندش

خیام

دو سوم جمعیت ایران کشاورز وده نشین می‌باشند ـ تاکنـون نصف کتاب بینوایان را خوانده‌ام .

میان دو کس چون کنـی داوری　　　به آزرم کس را مکن یاوری

اسدی طوسی

در کنارهٔ بیابان طوس چهار حلقه چاه حفر کرده اند و چهار صد اصله نهال کاج غرس کرده‌اند، امید است این قطعه از بیابان که پیش از این آبادان نبود به جنگلی خوش و تفرجگاهی دلگشای تبدیل شود . اولین آموزشگاه و در حقیقت نخستین دانشگاهی که در ایران فارغ التحصیل متخصص به کشور تحویل داد ، دارالفنون بود که به همت بزرگ مرد تاریخ ایران امیرکبیر تاسیس شد .

و پس از آن دارالمعلمین عالی دهها دبیر دانشمند به اجتماع آن روز ایران داد

که هنوز افرادی چند از آن دانشمندان درقید حیات اندو به خدمت به کشور و مردم سرگرم می‌باشند .

به‌احسانی آسوده کردن دلی — به از الف رکعت به هر منزلی
سعدی

خوی مرد دانا بگوئیم پنج — وزین پنج عادت نباشد به رنج
فردوسی

معلم ما نصف حقوق خودرا دراین ماه به‌پزشك ودارو داده است .



تمرین۴ـ در جملات واشعار زیر صفات پرسشی ومبهم را معین‌کنید :
کدام فصل را بیشتر دوست داری ؟ چه کتابی برای مطـالعه انتخاب کرده‌ای ؟ روز مادرچه روزی است ؟



شب دیگر از ذکروطاعت نخفت — مریدی ز حالش خبر یافت، گفت
بنومیـدی آنکه بگردید مـی — کزین در در دیگـری دیـد می
چو خواهند محـروم گشت ازدری — چه غم گـر شناسد در دیگری
سعدی

گفت: چون بیرون شدی از شهر خویش — در کدامین شهر می‌بودی تو بیش
مولوی

تمرین۵ـ در اشعار وجملات زیر صفتهای سماعی و قیاسی (جـامد و مشتق) را مشخص کنید :
زن خوب خوشخوی آراسته — چه ماند به نـادان نو خاسته ؟

هرکه آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
سعدی

دوش بامن گفت پنهان کاردانی تیز هوش
کز شما پنهان نشاید کرد راز می‌فروش
حافظ

زواره فرا مرز گریان شدند وزان خستگیهاش بریان شدند
فردوسی

استاد روپوش سفید به تن دارد و بسیار ساده سر وروی خودرا آرایش کرده است . بااینکه پیراست روحی جوان وشاداب دارد . این استاد بسیار فروتن و خوش‌روست . وی می‌گوید باید دانشجویان شایسته وبا استعداد را تشویق کنیم .

(روزنامهٔ کیهان)

تمرین ۶ـ صفات جامد ومشتق (فاعلی و مفعولی) را در جملات و ابیات زیر مشخص کنید :

گفت آسان گیر برخود کارهاکز روی طبع
سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش
حافظ

رهایی نیابد کس از دست کس گرفتار را چاره صبر است وبس !
سعدی

وگرقانع وخویشتند ارگشت به تشنیع خلقی گرفتار گشت
سعدی

چمانندهٔ چرمه هنگام گرد چرانندهٔ کرکس اندر نبرد

فـزایندهٔ بـاد آورد گاه — فشانندهٔ خون ز ابر سیاه

فردوسی

آب درهای ترنج و بهوبادام،روان — همچو درهای درختان بهشتی انهار

سعدی

تازمین و آسمان خندان شود — عقل وروح ودیده صد چندان‌شود

مولوی



چون سك درلده گوشت یافت‌لپرسد — کاین شتر صالح است یا خر دجال

او در من و من در و فتاده — خلق از پی ما دوان و خندان

سعدی



ستمدیده را پیش او خواندند — بر نامدارانش بنشاندند

فردوسی

نگه‌کن‌بدان پور پاکیزه چهر — که دردام محنت گرفتار نیست

بهار

میانه یکی خوب‌کشتی‌عروس — بر آراسته همچو چشم خروس

فردوسی

خبرت‌هست که مرغان‌سحر می‌گویند
آخر،ای‌خفته،سرازخواب جهالت‌بردار؟

سعدی

شو تا قیامت آید زاری کن — کی رفته را به زاری باز آری

رودکی

وجودش گرفتار زندان گور — تنش طعمهٔ کرم و تاراج مور

سعدی

غمیده دل همی گشت اندر آن باغ — زباد ویس اورا دل پر ازداغ

ویس‌ورامین

زکار بسته میندیش ودل شکسته مدار

که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکی است

آن حکیم خارچین استاد بود — دست می‌زد جابجا می آزمود

مولوی

رودکی شاعری بزرگ و بعقیده برخی کور مادر زاد بوده است .



تمرین ۷ـ صفات فاعلی (مبالغه ومشبهه وصیغه شغلی) را در عبارات واشعار زیر تعیین کنید :

یکی بی زبان مرد آهنگرم — زشاه آتش آید همی برسرم

فردوسی

حشو انجیر چو حلواگر استاد که او — حب خشخاش کند در عسل شهد بکار

سعدی

نبض جست وروی سرخش زرد شد — کز سمرقندی زرگر فرد شد

چون ببیند سیم و زر آن بینوا — بهر زر گردد ز خان و مان جدا

مولوی

نشاط افزا و غم فرسای بودند — بەچندین خوشدلی برپای بودند

* * *

زنان دیدم ابازر بفت دیبا — همەشادی کن و خندان‌وزیبا

* * *

حذر کن ز نادان ده مرده گوی — چوداناپکی گوی وپرورده گوی

سعدی

چوبینی توانگر سراز کبر مست — برو شکر یزدان کن ای تنگدست

بزرگان چوخور در حجاب اوفتند — حسودان چو اخگر درآب‌اوفتند

زن خوب فرمانبر پارسا — کند مرد درویش را پادشا

سعدی

آن سفر کردە کەصدقافلەدل‌همرەاوست — هرکجا هست خدایا بسلامت دارش

دل‌حافظ کەبەدیدار توخوگرشدەبود — ناز پرورد وصال است مجوی آزارش

حافظ

چوشب گشت پیدا وشد روزتار — شد اندر شبستان کی نامدار

فردوسی

قناعت توانگر کندمرد را — خبرکن حریص جهانگرد را

سعدی

کس از دست‌جور زبانهارست — اگرخود نمای است وگر حق‌پرست



وگر خنده روی است وآمیز گار — عفیفش ندانند و پرهیزگار !
جهاندیده را هم بدرند پوست — که سر گشته و بخت برگشته اوست.
وگر قانع و خویشتندار گشت — به تشنیع خلقی گرفتار گشت؟
خدارا که مانند و انبازو جفت — ندارد ، شنیدی که ترساچه گفت؟
شنید این سخن عارفی هوشیار — بنالید : «کای قادر کردگار»



تمرین ۸ــ صفات تفضیلی و عالی را در جملات و ابیات زیر پیدا کنید:
از دیلمان هیچ پادشاهی بیدار تر و زیرکتر و پیش بین‌تر از عضدالدوله نبوده است .

چه خوب است تشریف شاه ختن — وز آن خوبتر خرقهٔ خویشتن

خبرده به درویش سلطان پرست — که سلطان زدرویش مسکین‌تر است
گدایی که بر خاطرش بندنیست — به از پادشاهی که خرسند نیست
سعدی

شنیدم که : صاحبدلی نیکمرد — یکی خانه بر قامت خویش کرد
کسی گفت : می‌دانمت دسترس — کزین خانه بهتر کنی گفت: بس!
کم آواز هرگز نبینی خجل — جوی مشك بهتر که یك توده گل

زن خوش منش دلستانتر که خوب — که آمیز گاری بپوشد عیوب
به زندان قاضی گرفتار به — که درخانه دیدن برابرو گره
سعدی

ز دیده فزون زان بباریدآب — که بر دارد از رود نیل آفتاب
فردوسی

فکنده نمودم دو کودك به شاه   ازین بیشتر خود چه باشد گناه؟

فردوسی

برهمن گفت : کسب آسانترکه نگاه داشت ، چه بسیار نفایس‌به اتفاق نیك و مساعدت روزگاربی‌سعی واهتمامی حاصل آید .

(کلیله‌ودمنه)

بگفت از سورکمتر گوی بامور   که موران را قناعت‌خوشتر‌ازسور

پروین اعتصامی

* * *

چو این داستان سر بسر بشنوی   به آید ترا گر به زن نگروی

زمین گشت روشنتر از آسمان   جهانی خروشان و آتش دمان

فردوسی

خلعت سلطان اگر چه‌عزیز است‌جامهٔ خلقان خود بعزت‌تر ، و خوان‌بزرگان اگرچه لذیذ است خردهٔ انبان خود بلذت تر .

سعدی

معصیت از هرکه صادر شود ناپسندیده است واز علما ناخوب تر که علم ، سلاح جنگ شیطان است وخداوند سلاح را ، چون به اسیری برند شرمساری بیش برد .

سعدی

هرکه بادانا‌تر از خود بحث کند تابدانند که داناست ، بدانند که‌نادان است !

سعدی

نادان را به‌ازخاموشی‌نیست ، واگر این مصلحت‌بدانستی‌نادان‌نبودی

سعدی

پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج ترند که خردمندان به قربت پادشاهان

سعدی

بزرگترین کتاب حماسی منظوم جهان ، شاهنامهٔ فردوسی است .
غربیان همررا بزرگترین شاعر حماسی جهان می‌دانند . یکی از آموزنده ترین کتابهای جهان گلستان سعدی است که درپرورش روح ایرانیان سهم بسزائی داشته است .
«پس : بهترین حامی مردم از بیداد وستم ، وقوی ترین دافع مضرات سفاهتهای موروثی ، همین آزادی دربحث وآزادی در نشر عقاید است »
(ازکتاب : آزادی‌وآزاد فکری ـ مجتبی‌مینوی‌ص۲۷



بهترین نعمتهای جهان آزادی است .

تمرین۹ـ صفتهای نسبی را درجملات واشعار زیر تعیین‌کنید :

معنی توفیق‌غیر از همت مردانه چیست؟
انتظار خضر بردن‌ای دل فرزانه چیست؟



جوهر نمای جوهرذاتی‌خویش‌باش ــ خاکش‌به‌سر ، که زنده به‌نام‌پدربود
«ودرشب تیره مرد ربانی از مخلص پیداشود» ــ فیه‌مافیه مولوی
«نفس حیوانی شما عدوست شمارا ومرا» ــ » » »



دگر باره خیاط باد صبا ــ بر اندام گل دوخت رنگین‌قبا
یکی را به‌بر ارغوانی سلب ــ یکی را به تن خسروانی قبا



مراعیب گردند در سبک نظم ــ که این باستانی سخن تاکجا ؟

گهی سرو بلند است وگهی باز عقیقین گنبد زرین نگار است
عنصری

افسر سیمین‌فروگیرد ز سر کوه بلند باز میناچشم‌ودیباروی‌ومشکین‌پرشود

بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من
سعدی

سیمین صنوبر :

ای زلف نگارای‌حبشی زادهٔ شبرنگ
ای اصل‌تواز نوبه‌وای نسل توازرنگ
چون‌چنگ نکیسایی‌وهرموی تو ازتو
آویخته چون تار بریشم زبر چنگ
قاآنی

پسرشما لباس‌پشمین پوشیده بود . دختران کردستانی خلخالهای‌سیمین به‌پاداشتند . ظرفهای مسینهٔ قدیم مطلوب جهانگردان‌مغربی است . پادشاهان بزرك در روزگار گذشته گنج شایگان بباد دادند و خود به سرای جاودانی شتافتند .

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر
کای نورچشم من‌بجز از کشته ندروی



ساقی ماهروی مشکین موی مطرب بذله‌گوی‌خوش‌الحان
همه سیمین عذاروگل‌رخسار همه شیرین زبان وتنك‌دهان



تحصیل رایگان اگر در ایام قدیم میسر بود اکنون ممکن نیست .
کتابهای دانشگاهی‌بسیارگران است . مدارس ابتدائی کودکان‌را به رایگان تعلیم می‌دهند وباآنها بازبان کودکانه سخن می‌گویند .
درین روزگار لباسهای دخترانه به لباسهای پسرانه آن‌اندازه نزدیك

شده است که آدمی را به اشتباه می‌اندازد .

تمرین ۱۰ـ درجملات و اشعار زیر صفات مثبت ومنفی ومقداری را مشخص کنید :

مردباخرد همیشه در زندگی موفق است اما شخص بی‌خرد و بیهوش بی‌خردانه کارمی‌کند وظاهر فریبنده و زرق وبرق جهان اورا می‌فریبد .

از آن پس چنین گفت باموبدان که ای پرهنر با گهر بخردان

زدیبای پرمایه و پرنیان برآنگونه گشت اختر کاویان
که اندرشب تیره خورشیدبود جهان را از او دل پرامید بود

کام‌جان‌پرشکراز شعرچوقندتوبود بیت معمور ادب طبع بلند توبود

ناامید ازدر لطف توکجا شایدرفت تو ببخشای که درگاه تراثانی نیست

زاغ‌خواهد نفیر ناخوش زاغ چه شناسد صفیر بلبل باغ

جامی



فصل سوم :

کنایات

« ضمایر »

هر کلمهٔ پوشیده ومبهمی که شناختنش محتاج به قرینه ای باشد (کنایه) نام دارد .

کنایات عبارتند از :

ضمایر - ضمایر اشاره - ضمایر مبهم - موصولات (ضمایر موصولی) - ضمایر پرسشی .

اینك بشرح هريك می‌پردازیم :

ضمیر - ضمیر کلمه‌ای است که بجای اسم می‌نشیند و شناختنش محتاج به «مرجع» است :

مانند : دیروز برادرم مریض بود . **اورا** به بیمارستان بردم .

دراین مثال : مرجع ضمیر «او» «برادرم» می باشد .

فایدهٔ ضمیر آنست که گوینده و نویسنده را از تکرار اسم بی‌-

نیاز می‌کند .

ضمیر غالباً بعد از مرجع می‌آید ، اما گاه به ضرورت شعری و بندرت پیش از مرجع می‌آید مانند :

چوخاقان بدیدش به بر درگرفت　　بماند از برویال پیران شگفت

فردوسی

تقسیمات ضمیر :

۱ـ **ضمایرشخصی** آنهائی هستند که بر فردی یاشخصی دلالت می‌کنند : این ضمایر برای معین کردن :

اول شخص مفرد یا جمع (متکلم یا گوینده)

دوم شخص مفرد یا جمع(مخاطب یا شنونده)

سوم شخص مفرد یاجمع (مغایب یادیگر کس) .

بکار می‌رواند :

ضمایر شخصی نیز از جهتی بردو گـونه است : متصل (پیوسته) منفصل (گسسته) .

ضمایر شخصی متصل :

عبارتند از . (م - ی - د - یم - ید - ند) ودرشش‌شخص مضارع اخباری فعل رفتن بدین صورت است :

می‌روم　　می‌رویم

می‌روی	می‌روید
می‌رود	می‌روند

توضیح :

ضمیر متصل (د) درزمانهای گذشته مانند (ماضی ساده ـ ماضی استمراری) دیده نمی‌شود

ماضی‌مطلق (رفتن) :

رفتم	رفتیم
رفتی	رفتید
رفت	رفتند

ماضی استمراری :

می‌رفتم	می‌رفتیم
می‌رفتی	می‌رفتید
می‌رفت	می‌رفتند

ضمایر شخصی منفصل (گسسته)

ضمایر منفصل عبارتند از : (من - تو - او (وی) ـ ما ـ شما

ایشان (آنها) - - که درشش صیغه مضارع اخباری بدین صورت است :

من میروم **ما** می‌رویم
تو می‌روی **شما** می‌روید
او(وی) می‌رود **ایشان (آنها)** می‌روند

توضیح

ضمیر(او) به انسان وضمیر (آن) به اشیاء راجع می‌شود مانند:

۱- برادرم مریض شد **او** را برای معالجه به تهران بردم .

۲- پسرم کتاب را پاره‌کرد **آن** را برای صحافی به بازار بردم

در مثال اول : ضمیر منفصل (او) به (برادر) برمی گردد .

اما در مثال دوم : ضمیر اشارهٔ (آن) به (کتاب) راجع است .

در قدیم برای اشیاء نیز (او) می‌آورده‌اند مانند :

«چواین نامه به حضرت بغراخان رسید و برمضمون ومکنون **او** وقوف یافت...» (چهار مقاله ص ٤١)

درین مثال : (او) به (نامه) برمی‌گردد که چیزی است .

مثال دیگر :

اندرون از طعام خالی دار تادر **او** نور معرفت بینی
سعدی

(او = اندرون = شکم)

ضمایر متصل مفعولی واضافی

نوع دیگر ضمایری هستند که در حالت مفعولی و اضافی بعد از فعل واسم می‌آیند بدین صورت :

الف ـ حالت مفعولی ضمایر متصل

می‌کشدم(**م**) [= مرا می‌کشد]   می‌کشد(مان)**مان**[مارا می‌کشد]
می‌کشدت(**ت**)[= ترا می‌کشد]   می‌کشد(تان) **تان**[شمارا می‌کشد]
می‌کشدش(**ش**)[= اورا می‌کشد] می‌کشد(شان)**شان**[آنهارا می‌کشد]

(ب) حالت اضافی ضمایر متصل

کتابم(م)[= کتاب من]   کتابمان (مان) [= کتاب ما]
کتابت(ت)[= کتاب تو]   کتابتان(تان)[= کتاب شما]
کتابش(ش)[= کتاب او(= وی)] کتابشان(شان)[= کتاب ایشان = آنها] (۱)

ضمایر مشترك

ضمایر مشترك برای هرسه شخص یکسان است و دارای سه لفظ می‌باشد : (خود ـ خویش ـ خویشتن) .

۱ـ بحث دربارهٔ حالات اسم وضمـایر دربخش دوم (نحو) به تفصیل خواهدآمد اکنون به‌اشاره‌ای بسنده می‌کنیم .

مانند : او **خود** گفت که .... شما **خود** نامه نوشتید .

کار **خویش** به دیگری مسپار .

من خود به چشم **خویشتن** دیدم که جانم می‌رود .

خویشتن **خویش** را دژم نتوان کرد

برخرد **خویشتن** ستم نتوان کرد .



اگر ضمایر مشترك جز برای تاکید بکار روند آوردن آنها در سخن ضرورتی ندارد . بنابرین بجای :

کتاب **خود** را بستم واز کلاس خارج شدم .

بهتر است بگوئیم : کتاب‌را بستم واز کلاس خارج‌شدم .

اما درین جمله : کودك ، **خود** ناهارش را خورد . درین‌جمله (خود) جنبهٔ تاکیدی دارد .

ضمیرمشترك گاه‌به ضمیر دیگری اضافه می‌شود مانند . خودم، خودت ، خودش ، خودمان ، خودتان ، خودشان .

اگر خویش بمعنی قوم باشد درحکم اسم خواهد بود .

ضمیر اختصاص :

این ضمیر گاه به صورت اضافه برای بیان اختصاص مـی‌آید . مانند :

این خانه از آن تو می‌باشد یااز **آن** کس دیگر ؟

گوئیا این لباس از **آن** من است .



ضمیر اختصاص لازم الاضافه است ومعنی تخصیص وما لکیت را می‌رساند .

ضمایر اشاره

هرگاه (این) و (آن) بااسم بیاید صفت اشاره و هر گاه این بجای اسم بنشینند (ضمایر اشاره) خواهند بود .

ضمایر اشاره عبارتنداز :این- آن - اینان - آنان - اینها - آنها همان وهمین.(این) و (همین) برای اشاره به نزدیك و (آن) و (همان) برای اشاره به دور بکار می‌روند .

مانند : دیروز مقاله ونامه را نوشتم **آن** را به برادرم دادم و**این** را نگهداشتم .

درین مثال : مرجع (آن) مقاله ومرجع (این) نامه می باشد

مثال دیگر :

هرچند بود مردم دانا درویش صدره بود از توانگر نادان بیش
اینرا بشود جاه چوشدمال ازپیش و**آن**شاد بود مدام ازدانش خویش
سنائی

در مثال بالا : مرجع (این) توانگر نادان است . ومرجع(آن) مردم دانا می‌باشد .

موصولات یا (ضمایر موصولی)

موصول کلمه‌ای است که قسمتی از جمله را بـه قسمت دیـگـر پیوند دهد.

دوضمیر (که) و (چه) از موصولات اند که مرجع آنها اشخاص واشیاء می‌توانند بود.

مانند: مردی **که** آمد آموزگار دبستان ما بود.

یا: کتابی **که** خریدم قیمتش گران بود.

یـا:

آنچه می‌گویم به قدر فهم تست مردم‌اندر حسرت فهم درست

مولوی

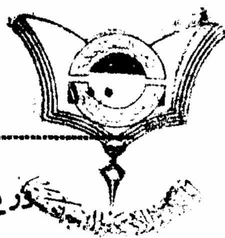
درمثال اول مرجع ضمیر موصول (که)، (مردی) در دومی (کتابی) ودرسومی (آن) مرجع است

جمله‌ای که بعداز ضمیر موصولی می‌آید (صله) نامیده می‌شود.

معمولاً (صله) جمله‌ای است که شامل صفت یاوصف یامضاف‌الیهی برای مرجع ضمیر موصول است، به عبارت دیگر صله به تاویل صفت یا مضاف‌الیه یا مصدر یاکلمهٔ دیگر می‌رود.

مانند: مردی که دانش بسیار آموخته، در جامعه محترم است که برابر است با: (=مرد دانشمند درجامعه محترم است).

مثال دیگر: برادر **که دربند خویش‌است** نه برادرونه خویش است.



درین عبارت : (در بند خویش است) پس‌از تاویل ، صفت برادر می‌شود .

بدین صورت : برادر در بند خویش نه برادر و نه خویش است.

یا : کتابی که متعلق به برادرم بودگم شد .

که برابر است با : کتاب برادرم گم شد .

غذائی که می‌خوریم موجب تقویت ما می‌شود ـ برابر است با : غذا خوردن موجب تقویت مامی‌شود .



(که ـ هر که ـ آنکه) برای عاقل وغیر عاقل و (هرچه ـ آنچه ـ هرآنچه) برای غیر عاقل بکار می‌رود . مرجع‌این ضمایر معیّن نیست. بدین جهت از ضمایر مبهم (= مبهمات) بشمار می‌آیند .

مانند :

هرکه علم شد به سخا و کرم　　　بند نشاید که نهد بردرم .

یا : که‌راخانه آبادو همخوابه دوست　　　خدارابه‌رحمت نظر سوی اوست

سعدی

یا : هرچه خدا خواست همان می‌شود .

پیش‌از «که» ضمیر موصول غالباً ضمایر اشاره ـ ضمـایـر شخصی منفصل ـ ضمایر نامعین (مبهمات) یا اسم نکره می‌آید . مانند : آنکه اینکه ـ هر که ـ من که ـ کسی که ـ کتابی که .

اسم نکرهٔ قبل از ضمیر موصول را «نکرهٔ مخصّصه» می گویند زیرا با خصوصیت ووصفی، ممتاز ومشخص می‌شود مانند :

گلی که تربیت از دست باغبان نگرفت .
اگر به‌چشمهٔ خورشید سرکشدخودروست

مردی که آمد برادرم بود .

اسمهای نکرهٔ «گلی» و «مردی» با بیان : تربیت از دست باغبان نگرفت و کلمهٔ «برادرم» از نکره وناشناس‌بودن خارج می‌شود تخصیص به خصوصیتی می‌یابد .

اقسام (که) و (چه) :

«که» و «چه» به سه‌قسم تقسیم می‌شوند .

۱ـ «که» و «چه» موصول (شرح آن گذشت)

۲ـ «که» و «چه» ربط . آنست‌که دو جمله را به هم مربوط سازند ، وبرخلاف ضمایر موصولی مرجع واقع نمی‌شوند مانند :

مکن تکیه برملك دنیاوپشت　　　　که بسیارکس‌چون‌توپروردوکشت

یا : به داشتن مال ومنال غره مباش چه این هردو دراندك زمان از دست بشود .

۳ـ «که» و «چه» پرسشی یا استفهام ـ بـرای پرسش از کسی یا چیزی می‌آید . مانند :

که آگه است که جمشید وکی کجارفتند ؟
که واقف است که‌چون رفت تخت جم‌برباد؟
من‌که خواهم‌که ننوشم بجز از راوق خم
چه کنم گر سخن پیر مغان ننیوشم ؟

در این بیت : (که) موصول وچه (پرسشی) است .

ضمایر پرسشی (ادوات‌استفهام)

۱ـ که ؟ مانند : **که** را می‌شناسی زآزادگان ؟
۲ـ چه ؟ مانند : باچه می‌نویسی ؟ **چه** می‌خوانی ؟
۳ـ کدام ؟ مانند : **کدام** را ترجیح می‌دهد ؟
٤ـ کدامین ؟ مانند: **کدامین** را بیشتر دوست داری ؟

توضیح :

چون مرجع این ضمایر مشخص نیست آنهاراضمایر پرسشی‌مبهم می‌نامند .

ضمایرمبهم (مبهمات)

ضمایری هستند که مرجع معینی ندارند ؛ مانند :

گویند مرا چوزاد مادر پستان به‌دهن‌گرفتن آموخت

مرجع ضمیر متصل (ند) نامعین است وبرافرادی ناشناخته‌دلالت می‌کند .

کلمات دیگری مانند :

دیگران ، دیگری ، دگران ، برخی ، بعضی ، کسی ، هیچکس ، هیچکدام ، فلان ، بهمان ، هرکدام ، یکدیگر ، این و آن ، همدیگر همه ، هریك ، هریکی ، کسانی ، کسان و مانند اینها ، از ضمایر مبهم می باشند مانند :

کسان که در رمضان چنگ می‌شکستندی
نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند

سعدی

هر **کسی** را هوسی در سر و کاری در پیش
من بیچاره گرفتار هوای دل خویش
یك روز صرف بستن دل شد به **آن و این**
روز دگر به کندن دل **زین و آن** گذشت

کلیم

از کوزه **آن و این** بود آبم
درسفرهٔ **این و آن** بود نانم

مسعود سعد سلمان

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام
هریك از گوشه‌ای فرارفتند

سعدی

بنی آدم اعضای **یکدیگر** ند
که در آفرینش زیك گوهرند

✩ ✩ ✩

همه گویند وسخن گفتن‌سعدی دگر است
عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است



کسانی که بدرا پسندیده‌اند نداتم زنیکی چـه‌بدیده اند

هیچکس‌دم نزدزبان نگشاد داد تحسین آن قصیده نداد
جامی
هیچ نمی‌دانم و گویند خلق دانش تو بیشترازهرچه هست
بهار
خروشی بر آورد بیژن چوشیر زترکان برفتند چندی دلیر
فردوسی
صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
همه دانندکه درصحبت‌گل‌خاری‌هست
سعدی
همه چیز راهمگان دانند . همگان هنوز ازمادر نزاده‌اند
بزرگمهر
همگی خواهان سعادتند . اما راه رسیدن به آنرا بخـوبی در نمی‌یابند .
یکی‌راپسرگم‌شدازراحله(۱) شبانگه‌بگردید در قافله
سعدی

۱ـ حیوان بارکش ـ شتریا چارپای دیگری که بـرای سواری دادن یا بردن‌بار آماده باشد .

یکی راکه در بندبینی مخند   مبادا که روزی در افتی به‌بند



یکی کرده بی‌آبروئی بسی   چه غم دارد از آبروی کسی

سعدی



تمرینها

تمرین ۱- در ابیات وعبارات زیر ، ضمایر متصل و منفصل را معین کنید :

من اگر نیکم وگر بد تو برو خودرا باش
هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

زنان و مردان هرمملکتی باید درآنچه مربوط به شخص ایشان است آزاد و مختار باشند . آن‌طورکه می‌خواهند زندگی کنند ، آنچه به عقلشان می‌رسد بیندیشند وبگویند و بنویسند بی آنکه هیئت حاکمه مانعی پیش‌پای ایشان بگذارد.
(آزادی وآزاد فکری) (مجتبی مینوی)

خراسان بیامد سیاوش برش   بدید آن نشست و سرو افسرش
فرودآمد از تخت وشد پیش اوی   به گوهر بیاراسته روی و موی



بخواهم من اورا و پیمان کنم   زبان را به نزدت گروگان کنم
نه من با پدر بیوفایی کنم   نه با اهر من آشنائی کنم



که گر او نیاید به فرمان من   روا دارم ار بگسلد جان من

بدو نیك هرچاره کاندر جهان کنند آشکارا و اندر نهان
بسازم ، گر او سر بپیچد ز من کنم زو فغان بر سر انجمن
فردوسی

آنهارا به خانه‌ات دعوت‌کن وزحماتی که برای تو متحمل شده اند جبران کن تابدانند از آدمی سیرتی بهره‌ای برده‌ای ودر برابر نیکی آنهانیکی می‌کنی ومحبت های ایشان را فراموش نکرده‌ای . آیا موافقی ؟ یاخیر ؟



تمرین ۲ـ درجملات زیر ، ضمایر اشاره و صفتهای اشاره را مشخص کنید : (۱)

گل همین پنج روزو شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد



بسی رنج بردم دراین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
فردوسی

حالی که من این بگفتم دامن گل بریخت ودر دامنم آویخت . فصلی درهمان روز اتفاق بیاض افتاد .

آن پراز لاله های رنگارنگ وین پر از میوه های گوناگون

* * *

گرت‌زین بدآید گناه من‌است چنین دان واین راه راه من است
براین زادم وهم برین بگذرم یقین دان که خاك پی حیدرم

۱ـ به صفتهای اشاره‌ای (این) و (آن) که قبل‌از اسم می‌آیند اسم اشاره وبه اسم بعداز آن دو (مشارالیه) نیز می‌گویند .

* * *

مرا عمز کردند کان پرسخن | به مهر نبی و علی شد کهن
ازین در سخن چند رانم همی | چو دریا کرانه ندانم همی
اگر جز به کام من آید جواب | من و گرز و میدان و افراسیاب

* * *

چو یك چند گاهی برآمد براین | درختی پدید آمد اندر زمین
جهان آفرین گفت : بپذیر دین | نگه کن دراین آسمان برین
گرایدون که دانی که من کردم این | مرا خواند باید جهان آفرین

ای دوستی نموده و پیوسته دشمنی | در شرط تو نبود که با من تو این کنی

ز دست رفته نه تنها منم دراین سودا | چه دستها که ز دست تو بر خدا و نداست

نگر تا چه گوید ، بر آن کار کن | خرد برگزین ، این جهان خوار کن

دقیقی

تمرین ۳- در ابیات و جملات زیر ضمایر موصولی را مشخص کنید :

آن که از حق یابد او وحی و جواب | هرچه فرماید بود عین صواب
آفتابی کز وی این عالم فروخت | اندکی گر پیش تابد جمله سوخت
شمس تبریزی که نور مطلق است | آفتاب است و زانوار حق است
آن خیالی که شه اندرخواب دید | در رخ مهمان همی آمد پدید

ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا | گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد بکن

* * *

. . . اما درحالی که گر سیوز افراسیاب را بیذریغ به کشتن سیاوش برمی انگیخت ، پیلسم برادر کهتر پیران که جوانی هنرمند ودانا بود بهپادشاه نزدیك شد» .

هرآن کس که او برگزیند رواست | جهاندار ، بربندگان پادشاست

وه که هرگه که سبزه دربستان | بدمیدی چه خوش‌شدی دل من

سعدی

تمرین ۴ـ در ابیات وجملات زیر ضمایر پرسشی راتعیین‌کنید .

گفت : کوی‌اوکدام است‌وگذر ؟ | اوسر پل گفت و کوی غاتفر

مولوی

فرو مانده در کنج تاریك جای | چه دریابد از جام‌گیتی‌نمای؟

سعدی

بدوگفت طوس : ای‌فریبنده‌ماه | تورا سوی بیشه‌که بنمودراه ؟

فردوسی

ازین دانش آموزان کدام را برای مسابقه انتخاب کرده ای ؟ از کتابهای خطی کدامین را بردیگران ترجیح می‌دهی ودلیل آن چیست ؟ چه بدست آمد وچه از دست رفت ؟ نمی‌دانم ! که تورا بنام فراخواند واین همه خواری برتو رواداشت ؟ برای انجام این‌ماموریت مهم که را درنظر گرفته‌اید ؟ سرانجام یکی را انتخاب خواهم‌کرد .

تمرین۵ـ انواع ضمایر مبهم را در ابیات وعبارات زیر تعیین کنید:

عیب رندان مکن‌ای زاهد پاکیزه سرشت

که‌گناه دگران برتو نخواهند نوشت

من اگر نیکم اگر بد تو برو خودرا باش
هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت
حافظ

«با این احوال کسی که خودرا مسلمان وتابع احکام قرآن می‌خواند چگونه خودرا مجاز می داند که قاضی عقاید واعمال دیگران بشود و تازیانهٔ تکفیر وچماق‌تادیب بدست بگیرد ودرامری‌که خدا علم آن‌را بخودمخصوص کرده است ازروی جزم ویقین حکم‌کند ؟
(آزادی وآزاد فکری) مجتبی مینوی

اگر این ، مفتوح شود همه کس‌خودرا محق خواهد شمرد که در حق دیگران قضاوت قطعی کند وهرکس راکه نمی‌پسندد از میان بردارد» .
(همان کتاب)

گر از بسیط زمین عقل منعدم‌گردد بخودگمان نبرد هیچ کس‌که نادانم

همه‌کس‌را عقل خود بکمال نماید وفرزند خودبجمال . **سعدی**

* * *

کرا بزرگی ونعمت زاین وآن بودی ورا بزرگی و نعمت‌زآل‌سامان‌بود
رودکی

دگر تخت شاهی وآیین بار دگر بزم رود و می و میگسار
فردوسی

چوبر دخته شد هیربدرا بخواند سخنهای شایسته چندی براند
فردوسی

شبستان همه پیشباز آمدند به دیدار او بزمساز آمدند
فردوسی

صالح و طالح متاع خویش نمودند تاچه قبول افتدو که در نظرآید

غفلت حافظ درین سرا چه عجب نیست هرکه به میخانه رفت بی خبرآمد

ماییم و آستانهٔ عشق و سر نیاز تاخواب خوش کرابرداندرکناردوست
حافظ

هرچه فرود عالم بالاست ودرنشیب این خاکدان ، همه عرضهٔ عوارض تقدیراست .

(مرزبان نامه)

کسی کو چو من دید برتخت عاج ز یاقوت وپیروزه برسرش تاج
نباشد شگفت ار به مه ننگرد کسی را به خوبی به کس نشمرد

من هرچه دیده‌ام ز دل و دیده دیده‌ام
گاهی ز دل بنالم وگاهی ز دیده ام
(شاهزاده افسر)

چنانی که از مادر پارسا بزاید شود برجهان پادشا
فردوسی

شب فراق که داند که‌تاسحر چند است ؟
مگر کسی که به زندان‌عشق در بند است
سعدی

از هرچه می‌رود سخن دوست‌خوشتراست
پیغام آشنا نفس روح پرور است
سعدی

هرکه عیبم کنداز عشق وملامت گوید — تاندیده‌است ترا برمنش‌انکاری‌هست
سعدی

کسان که‌درزمضان‌چنگ‌می‌شکستندی — نسیم گل بشنیدند وتوبه بشکستند
سعدی

کسی‌را که در بند بینی مخند — مبادا که روزی در افتی به بند
سعدی



فصل چهارم :

فـعـل

فعل کلمه‌ای است که بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی‌در یکی از زمانهای (ماضی = گذشته) (مضارع = حال) و (مستقبل = آینده) دلالت کند مانند : حسن **آمد** (= انجام‌کار) حسن مریض شد (= بیان حالت) .

فعلی که برگذشته دلالت می‌کند (ماضی) است مانند : تقی به مدرسه **رفت** .

فعلی که برحال و آینده دلالت‌کند (مضارع) است مانند :برادرم به مدرسه **می‌رود** . امروز به تهران **میروم** .

فعلی که برآینده دلالت کند (مستقبل) می‌باشد مانند : فردا به تبریز **خواهم‌رفت** .

ریشه یا (ماده) فعل ـ شناسه فعل

اگر درصیغه های مختلف افعال دقت کنیم درهر فعل دوجزء تشخیص خواهیم داد :

جزء اول (ماده یاریشهٔ فعل) است که همیشه ثابت می باشد و جزء دوم (شناسه) است که برحسب اشخاص وصیغه ها فرق می کند .

تمام فعلهای ماضی از ماده وریشه ماضی ـ که بامصدرمرخم و سوم شخص مفردماضی مطلق یکی است ـ وضمایر متصل شخصی فاعلی ترکیب می شوند .

در فعلهائی که برحال یا آینده دلالت می کند از مـاده یاریشهٔ مضارع ـ که بافعل مفرد امر حاضر یکی است ـ و ضمـایر متصل شخصی فاعلی ترکیب می شود .

مانند : رفتند (=رفت+ند)

می روم (=می+رو+م)

ساختمان فعل یا «صرف افعال»

زمانهای مختلف افعال از دوریشهٔ ماضی ومضارع ساخته می شود. چنانکه از مصدر (گفتن) ریشه یا مادهٔ ماضی آن (گفت) و ماده یا ریشهٔ

مضارع آن (گوی) می‌شود.

اشخاص - در صرف هر فعل سه شخص وجود دارد:

الف - اول شخص یامتکلم مفرد و جمع - مانند: رفتم (مفرد) رفتیم (جمع).

ب - دوم شخص یا مخاطب، مفردوجمع - مانند: رفتی (مفرد) رفتید (جمع).

ج - سوم شخص یا (مغایب) که‌به‌آن (دیگر کس) هم‌می‌گویند. و آن فردیا افرادی هستند که نه گوینده و متکلم اندونه مورد خطاب.

بنابراین درصرف هر فعل وهر زمان باید به جدول زیر توجه داشت:

(صرف زمان حال اخباری فعل «رفتن»)

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	میروم	میرویم
دوم شخص	میروی	میروید
سوم شخص	میرود	میروند

صیغه یا ساخت فعل :

صیغه ریخت وصورت فعل است که ازآن می‌توان زمان‌وشخص آن‌را - از جهت مفرد وجمع بودن - تشخیص داد . مانند : رفتم (که صیغهٔ اول شخص مفرد) است . وخواهی رفت (که صیغهٔ دوم شخص مفرد) می‌باشد . زمان اولی ماضی و زمان دومی مستقبل ساده است . بنابرین هر فعلی در هریك از زمانهای (گذشته - حال - آینده) شش صیغه دارد . که با دیدن یك صیغه از صیغه های فعلی می‌توان آنرا تشخیص داد .

پس : اگر بپرسند : (باشم) چه صیغه ای است ؟

در پاسخ می گوئیم : صیغهٔ اول شخص مفرداست ازمضارع التزامی وبقیهٔ صیغه های آن چنین است :

باشم	باشیم
باشی	باشید
باشد	باشند



فعل ماضی واقسام آن :

فعل ماضی آنست که بروقوع فعل یا حالتی درگذشته دلالت کند

فعل ماضی به پنج قسم منقسم می‌شود .

الف ـ ماضی مطلق :

که بر گذشته بدون قید وشرط دلالت می‌کند خواه زمان وقوع فعل به حال نزدیك باشد یادور .

ساختمان ماضی مطلق

برای ساختن ماضی مطلق ریشه یا مادهٔ ماضی فعل را به ضمایر متصل شخصی می افزائیم . ضمایر متصل شخصی در افعال ماضی عبارتند از :

م	یم
ی	ید
ـ	ند

اینك صرف فعل ماضی مطلق از مصدر (رفتن)

		مفرد	جمع
اول شخص	:	رفت+م=رفتم	رفت+یم=رفتیم
دوم شخص	:	« « ی « رفتی	« « ید « رفتید

سوم شخص : رفت+ـ=رفت رفت+ند=رفتند

ب ـ ماضی نقلی :

بروقوع‌فعل وحالتی درزمان گذشته دلالت می‌کندکه ممکن‌است تا حال ادامه پیدا کند . یادرگذشته اتفاق افتاده باشد .
مانند : برادرم کنارمیز نشسته‌است(= نشستن ادامه دارد)
یا : پرویز کتاب بینوایان‌را خوانده است (=ازوقوع فعل‌چند سال می‌گذرد) .

شیوه ساختن ماضی نقلی :

این زمان به کمك اسم مفعول فعل مورد نظر و مضارع مخفف فعل (استن) ساخته می‌شود .

اسم مفعول یا صفت مفعولی هر فعل از ریشهٔ ماضی آن بعلاوهٔ (هاء ماقبل مفتوح = ـَه) ساخته می‌شود چنانکه از فعل نوشتن اسم مفعول چنین است: (نوشت+ ـَه = نوشته) وازمصدر : کشتن(کشت+ ـَه = کشته) .



از فعل (استن) یا با تلفظ دیگر (هستن) در ساختن ماضی نقلی

استفاده می‌شود . درنظم ونثر قدیم فعل مزبور به صورت اصلی بکار می‌رفته است :

مانند : شنیدستم ـ شنیدستی ـ شنیده است ـ شنیدستیم ـ شنیدستید شنیدستند .

سعدی گوید .

آن شنیدستی که درصحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور ؟

ایرج میرزا جلال‌الممالك گوید :

شنیدستم که عارف جانم آمد رفیق سابق تهرانم آمد .

✿ ✿ ✿

میر داماد شنیدستم من که چوبگزیدبن خاك ، وطن

اماکنون : نیمایوشیج

مضارع فعل (استن) که به صورت :

استم	استیم
استی	استید
است	استند ـ صرف می‌شدهوبکار می‌رفته است

صورت مخفف آن به شکل :

ام ایم

ای	اید
است	اند

بکار می‌رود .

بنابرین‌صرف ماضی نقلی از مصدر(رفتن) بدین صورت‌می‌باشد

مفرد **جمع**

اول شخص : رفته+ام = رفته‌ام رفته+ایم = رفته‌ایم

دوم شخص : رفته+ای = رفته‌ای رفته+اید = رفته‌اید

سوم شخص: رفته+است = رفته‌است رفته+اند = رفته‌اند(۱)

* * *

ج- ماضی بعید:

برگذشتهٔ‌دور دلالت می‌کند . از دو فعلی که در گذشته اتفاق افتاده فعل گذشته‌ای که قبل از گذشتهٔ دیگر و قوع یافته ماضی بعید می‌باشد .

ماضی بعیدرا به همین جهت ماضی مقدم نیز گفته‌اند مانند :

وقتی که برادرم آمد تکالیفم را انجام **داده‌بودم** .

ماه طلوع **کرده‌بود** که راه افتادیم .

۱- ماضی نقلی استمراری نیز گاه بکار میرود مانند : درقدیم مردم پیش‌از زمان ما به‌زیارت می‌رفته‌اند .

ساختمان وصرف ماضی بعید :

ماضی بعید به کمك اسم‌مفعول فعل مورد نظر بعلاوهٔ ماضی‌مطلق فعل (بودن) ساخته می‌شود :

صرف ماضی مطلق فعل بودن چنین است .

اول شخص : بودم	بودیم
دوم شخص : بودی	بودید
سوم شخص : بود	بودند

ماضی بعید فعل (رفتن)

اول شخص : رفته بودم	رفته بودیم
دوم شخص : رفته بودی	رفته بودید
سوم شخص : رفته بود	رفته بودند

د ـ ماضی استمراری

بر کار یا حالتی دلالت می‌کند که بطور استمرار در گذشته اتفاق افتاده است . مانند :

سال گذشته برادرم به دبیرستان شاهرضا **میرفت** .

ساختمان وصرف ماضی استمراری

ماضی استمراری با افزودن پیشاوند (می) به ماضی مطلـق فعل موردنظرساخته می‌شود . بنابرین تصریف‌فعل‌استمراری از مصدر (رفتن) چنین می‌شود :

اول شخص :	می‌رفتم	می‌رفتیم
دوم شخص :	می‌رفتی	می‌رفتید
سوم‌شخص :	می‌رفت	می‌رفتند



درقدیم بجای‌جزءپیشین(می)(همی) به‌اول فعل‌ماضی‌افزوده‌می‌شده‌است که‌معنی‌استمراروتکرار داشته است . گاه درآخر فعل‌ماضی‌مطلق(ی)استمراری می‌آورده اند :

مانند : «... هربامداد دراعه پوشیدمی واز برای طلب علم از خانه بیرون آمدمی ...» (جوامع‌الحکایات عوفی)

یعنی: هربامداد دراعه می‌پوشیدم وازبرای طلب علم از خانه بیرون می‌آمدم ».

گاه (همی) و (ی) استمراری باهم می‌آمده است مانند : «وهمی گفتی که من مردی‌عالم وزاهدم» .

هـ ماضی‌التزامی ـ برگذشته با قید شك وتردید وآرزودلالت می‌کند .

مانند : شاید خواهرتان درامتحان شرکت کرده باشد ...

ساختمان وصرف ماضی التزامی:

ماضی التزامی به کمك اسم‌مفعول فعل‌مورد نظر ومضارع التزامی فعل (بودن) یا (باشیدن) ساخته می‌شود.

مضارع التزامی فعل باشیدن به کمك مادهٔ مضارع بعلاوهٔ ضمایر متصل شخصی‌فاعلی ساخته می‌شود. مادهٔ مضارع همان امر حاضر ازمصدر باشیدن است. به صورت : باش

اول شخص : باش + م = باشم　　باش + یم = باشیم
دوم شخص : « « ی « باشی　　« « ید « باشید
سوم‌شخص : « « د « باشد　　« « ند « باشند

ماضی التزامی از مصدر (رفتن) بدین صورت است :

اول شخص : رفته + باشم = رفته باشم　　رفته + باشیم = رفته‌باشیم
دوم شخص : « « باشی « رفته باشی　　« « باشید « رفته باشید
سوم شخص : « « باشد « رفته باشد　　« « باشند « رفته باشند

فعل مضارع

فعل مضارع به دوقسم منقسم می‌شود : مضارع اخباری ـ مضارع التزامی.

ساختمان وصرف مضارع اخباری

فعلهای مضارع معمولا از ریشه یا مادهٔ مضارع ساخته می‌شود.

مضارع اخباری

به کمک ریشهٔ مضارع (=امر حاضر) با افزودن پیشاوند (می) به اول وضمایر متصل شخصی فاعلی به‌آخر آن ساخته می‌شود .
چنانکه از مصدر (رفتن) - ریشهٔ مضارع آن : (رو) می‌باشد که با امر حاضر (دوم شخص مفرد) با حذف (به) ازاول آن برابراست.

بنابرین تصریف مضارع اخباری چنین می‌شود :

اول شخص : می+رو+م= می‌روم   می+رو+یم = می‌رویم
دوم شخص : « « « ی « می‌روی   « « « ید « می‌روید
سوم شخص : « « « د « می‌رود   « « « ند « می‌روند

مضارع اخباری از مصدر نوشتن چنین‌است :

می+نویس+م=می‌نویسم   می+نویس+یم=می‌نویسیم
می « نویس « ی=می‌نویسی   می « نویس « ید=می‌نویسید
می « نویس « د=می‌نویسد   می « نویس « ند = می‌نویسند

✿ ✿ ✿

در برخی فعلها مانند داشتن گاه پیشاوند (می) از اول آن حذف می‌شود:
مانند : دوکتاب خوب دارم (=می‌دارم) اما گاه (می) حذف نمی‌شود مانند : دوست می دارم من این نالیدن جانسوزرا ...

مضارع التزامی :

برخلاف مضارع اخباری که بطوریقین از انجام فعل خبرمی‌دهد مضارع التزامی برشك وتردید وآرزو دلالت می کند ، مانند :
شاید نامه را **بنویسم** وآن‌را به برادرم **تسلیم کنم** .

ساختمان‌وصرف‌مضارع التزامی :

مضارع التزامی به کمك ریشهٔ یا مادهٔ مضارع فعل مورد نظر و ضمایر متصل شخصی فاعلی ساخته می‌شود .
معمولا به اول صیغه‌های این فعل (باء زینت) می‌افزایند .
بنابر این از مصدر (رفتن) مضارع التزامی بدین صورت ساخته می‌شود :

اول شخص : ب + رو + م = بروم   ب+رو+ یم = برویم
دوم شخص : ب » » ی » بروی   ب » » » ید » بروید
سوم شخص : ب » » د » برود   ب » » » ند » بروند

مستقبل (آینده) :

بروقوع کار یا حالتی در زمان آینده دلالت می‌کند .

این فعل به کمك مضارع فعل (خواستن) و مصدر مرخم فعل مورد نظر ساخته می‌شود . مضارع فعل معین (خواستن) چنانکه گفتیم از مادهٔ یاریشهٔ مضارع (که بافعل امر مفرد) یکی است و افزودن ضمایر متصل شخصی فاعلی بدست می‌آید بدین صورت :

(بخواه) یا بهتر بگوئیم : (خواه) +م + ی + د+یم+ید +ند . برابراست با :

اول شخص :	خواهم	خواهیم
دوم شخص :	خواهی	خواهید
سوم شخص :	خواهد	خواهند

اینك صرف زمان مستقبل ساده از مصدر (رفتن)

	مفرد	جمع
اول‌شخص:	خواهم+رفت = خواهم‌رفت:	خواهیم+رفت = خواهیم‌رفت
دوم‌شخص:	خواهی « « خواهی‌رفت.	خواهید « « « خواهیدرفت
سوم‌شخص:	خواهد « « « خواهدرفت.	خواهند « « « خواهندرفت

فعل امرونهی :

فعلی است که بر امر وفرمان دلالت می‌کند وزمان وقوع آن

حال یا آینده است مانند : برو ـ بروید .

قبل از فعل امر باء زینت یاتاکید به اول فعل امرمی‌افزایند .

مانند : بیا ـ بیایید .

بیایید ای کبوتر های زیبا بدن کافورگون پا ها چوشنگرف
بهار

فعل امر را با آوردن (ن)یا (م) به اول آن منفی می‌کنند.امرمنفی‌را (نهی)می گویند. مانند:مکن ـ مرو ـ **میازار** موری‌که‌دانه‌کش است.

یا : از رودکی شنیدم سلطان شاعران
کاندر جهان به‌کس **مگرو** جز به‌فاطمی
معروفی بلخی

یا : سخنگوی‌چون برگشاید سخن **بمان** تابگوید تو تندی مکن
فردوسی



گاه با آوردن (می) به اول فعل امرآن‌را به (امر استمراری) تبدیل می‌کنند مانند :

می‌باش به‌عمر خودسحرخیز از خواب سحر گهان بپرهیز
نظامی

فعل دعا :

فعلی است که بردعا یا نفرین دلالت کند .

طرز ساختن فعل دعائی :

فعل دعا به کمک سوم شخص مفرد مضارع التزامی هرفعل ساخته می‌شود . بدین طریق که قبل از حرف آخر سوم شخص مفرد (الف) بدان می‌افزائیم مانند :کناد (از: کند) دهاد (از : دهد) زیاد (از:زید) مانند : **دیر زیاد** آن بزرگوار خداوند (یعنی عمر درازی داشته باشد ...)

بخشایاد بر تو کردگارت   که‌بس دشوار و آشفته است کارت
فخرالدین اسعد گرگانی

هرگاه بخواهند فعل دعائی را منفی کنند به‌اول آن(م) می‌افزایند:
مکناد ، مرساد ، مبیناد ، مریزاد ، (مانند :

مریزاد دستی که انگور چید   مماناد پائی که در هم فشرد
حافظ

در فعلهائی که حرف ماقبل آخر آن (و) است ، بعد از افزودن (الف) آنرا حذف می‌کنند مانند : بود که تبدیل به (بواد) می‌شود و پس از حذف(و) به‌صورت : **باد** درمی‌آید مانند : زنده **باد** ! و منفی آن: مباد ! می‌شود .

گاهی در آخر فعل دعائی (الفی) دیگر افزوده می‌شود مانند :

مبادا که بهمن شود تاجدار   بخواهد زما کین اسفندیار
فردوسی

✿ ✿ ✿

دوزمان دیگر نیز در مکالمه و نوشته‌های عامیانه بکار می‌رود که آنهارا: ماضی ملموس ومضارع ملموس نامیده‌اند.

مانند: **داشت‌می‌رفت** که برادرش وارد شد! (=ماضی‌ملموس) دوستم گفت: چـرا به دبیرستـان نمی‌روی؟ گفتم: **دارم‌می‌روم** — (= مضارع ملموس).

وجوه افعال:

شیوهٔ انجام فعل را (وجه‌فعل) می‌گویند. چنانکه اگر از وقوع یا عدم وقـوع فعلی به طریق یقین وقطع خبر دهند آنرا (اخباری) و - اگر انجام فعل باشك وتردید یا بیان آرزو و تمنـا توام بـاشد آنـرا (التزامی) می‌نامند.

در افعال شش وجه وجود دارد.

الف - **وجه‌اخباری**: که از انجام فعل به طریق یقین خبردهد مانند: جمشید به دبیرستان **می‌رود**.

ب - **وجه‌التزامی**: که انجام فعل را به طریق شك و تـردید رزو وشرط بیان کند مانند: کاش به‌وطن **برگردد** یا: دوست‌دارم‌که م رخ همچون قمرت‌را!

توضیح:

چون فعلی که به وجه‌التزامی بیان می‌شود پیروجملهٔ دیگری

است آنرا (وجه تبعی یا مطیعی) نیز می‌گویند . مانند : **شاید** پرویز **آمده باشد** .

مثال دیگر :

دیشب صدای تیشه از بیستون **نیامد**(خبری)

شایدبه‌خواب‌شیرین فرهاد**رفته‌باشد**(التزامی)



ج ـ **وجه‌شرطی** ـ آنست که‌وقوع فعل را به طریق شرط بیان کند : مانند :

اگر کینه از مغز بیرون کنی بکوشی و بر دیو افسون‌کنی

ز دیدارت آرایش جان کنم زمن‌هرچه‌خواهی‌تو‌فرمان‌کنم

فردوسی

گاه علامت شرط از جملهٔ شرطی حذف می‌شود . مانند :

مزید رفعت دنیا و آخرت طلبی

به عدل و عفو و کرم کوش‌ودرصلاح افزای

سعدی

(یعنی : اگر مزید رفعت دنیا و . . .)

گاهی بجای علامت‌شرط (اگر) (ار) می‌آید . مانند :

دست حسرت گزی ار یك درمت‌فوت شود

هیچت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست

سعدی

در نظم و نثر قدیم درآخر افعال شرطی (ی)افزوده می‌شده است .
مانند :

ترا اگرملك چینیان بدیدی‌روی　　نماز **بردی** ودینار بر**پراگندی**
شهید بلخی

اگر غم را چو آتش دود **بودی**　　جهان تاریك **بودی** جاودانه



د ـ **وجه امری** : آنست‌که انجام‌فعل را به طریق حکم ، فرمان
یا خواهش بیان کند .　مانند :
برو کار **میکن‌مگو** چیست کار　　که سرمایهٔ جاودانی است‌کار

توضیح :

امر منفی را (نهی) می‌گویند . مانند : مزن‌بی‌تامل به‌گفتاردم !
ه ـ **وجه وصفی** ـ آنست که به صورت وصف یا صفت مفعولی
بکار رود ، اما درمعنی فعل باشد ، فعلی که به وجه وصفی‌بکار می‌رودبا
فاعل مطابقه نمی‌کند.مانند :
آموز گار به دبستان **آمده** کارش را آغاز کرد .
مهین کنار سفره **نشسته** غذا خورد .

توضیح :

وجه وصفی بیشتر به صورت قید حالت در جمله بکارمی‌رفته.

است :

مانند : استاد **نشسته** ، **ردا بدوش کشیده** ، درس می‌داد .

مهمانان **ایستاده** ناهار خوردند .

(نشسته) و (ایستاده) قید حالت است .

مثال دیگر : خواجه ، **دست بر بینی نهاده** ، بیرون رفت .

و ـ **وجه مصدری** ـ آنست که فعل به صورت مصدر بکار رود ودلالت برعمل یاحالتی کندکه شمول وکلیت دارد . مانند :

غم خرد را خرد **نتوان شمرد** .



من ندانم به نگاه توچه رازی است نهان

که مرآن راز **توان دیدن** وگفتن نتوان (= نتوان گفتن)

دکتر رعدی آذرخشی

به عذر و توبه **توان رستن** از عذاب خدای

ولیك می‌نتوان از زبان مردم رست

(= ولیك از زبان مردم نمی‌توان رست)

توضیح :

وجه مصدری گاه به صورت مصدر کامل (= غیر مرخم) مانند : (نشاید گفتن) می‌آید .

وجه مصدری گاه بزمان یاشخص معین دلالت نمی کند وفاعل معین ندارد •
معمولا بعد از افعال : توانستن، بایستن ، شایستن، شدن ، یارستن ، خواستن ، فعل به‌صورت مصدر می‌آید • مانند :
نتوان مرد بسختی ، توان **رفت** ، نبـاید **رفت** ، میشود **گفت** ، نیارست **نبشتن** ؛ نخواهم **رفت** •

فعل لازم ومتعدی :

فعل لازم: آنست که مفعول صریح نداشته باشد • مانند: پرویز **آمد** - مرغ **پرید** •
فعلهای - آمد وپرید لازم اند •
فعل متعدی - آنست که بتواند مفعول صریح داشته باشد مانند: پرویز نامه‌را **نوشت** • مرغ جوجه‌اش را به‌چنگال **گرفت** - کتاب بینوایان را بادقت **خواندم** • درجمله های بالا : فعلهـای (نوشت) (گـرفت) و (خواندم) متعدی است •
در جملهٔ اول : (نامه) مفعول صریح یا (مفعول رائی) در جملهٔ دوم (جوجه) و درجملهٔ سوم (کتاب بینوایان) مفعول صریح یا بی‌واسطه می‌باشد •
فعل لازم ومتعدی یا (ذووجهین) : برخی فعلها هم به‌صورت لازم وهم به طریق متعدی بکار می‌روند مانند :

ریختن ، سوختن ، شکستن ، پختن ، گسستن (گسیختن) ·

مثال ـ آبها **ریخت** (لازم) ـ کودك آبهارا **ریخت** (متعدی)

دیروز نصف خانهٔ برادرم **سوخت** (لازم) ـ زمستان گذشته مستخدم اداره ، همهٔ هیزم هارا سوخت (متعدی) .

گلدان بلور شکست (لازم) ـ خدمتگزار گلدان بلور را شکست. (متعدی)

گوشت مرغ زود می‌پزد (لازم) ـ آشپز خورا کهارا یکی بعداز دیگر می‌پزد (متعدی) .

ناگهان رشتهٔ محبت بین ما گسست (لازم) ـ دوست بی‌وفا و «ابن الوقت» مارشتهٔ دوستی‌را (گسست) (متعدی)

* * *

گاه برای متعدی ولازم ، دوفعل جداگانه بکار برده می‌شود · مانند : (افتادن) و (انداختن) که اولی از ریشهٔ ماضی (افتاد) و دیگری از ریشهٔ مضارع (انداز) ساخته شده است .

مثال ـ شاخهٔ درخت به زمین افتاد (لازم) ـ باد شدید شاخهٔ درخت را به زمین انداخت (متعدی) .

✿ ✿ ✿

طرز متعدی کردن فعلهای لازم :

برای متعدی کردن برخی افعال لازم ، به مادهٔ یاریشهٔ مضارع آن (اند) یا (انید) می‌افزایند ، ماده ماضی فعل متعدی بدست می‌آید.
چنانکه از فعل (دویدن) به ریشهٔ مضارع آن (=دو)(اند) یا (انید) می‌افزائیم ، فعل متعدی (دوانید) یا (دواند) بدست می‌آید .
مثال - اسب دوید (لازم) سوار کار ماهر اسبش رادوانید یادواند (متعدی)
دزدگریخت(لازم) مرد رهگذر دزد نابکارراگریزاند یاگریزانید (متعدی)
کودك روی صندلی نشست(لازم) مادر کودکش‌را روی صندلی آرایشگاه نشاند . (متعدی)
ساعت ۸ صبح نوآموز به دبستان رسید (لازم) پدر کودکش‌را با ماشینش به دبستان رسانید (متعدی)

توضیح

گاه برخی از افعال متعدی را دیگر بار برابر قاعدهٔ یاد شده متعدی می‌سازند مانند : (نوشت) که دیگر باره به صورت (نویساندن - یا - نویسانیدن) متعدی می‌شود .
ونیز : (خوردن) که به صورت ، (خوراندن) یا (خورانیدن)

در می‌آید .

فعلهائی که برابر این قاعده متعدی نمی‌شوند به کمك افعالی مانند :(واداشتن) یا(وادار کردن) متعدی می‌شوند .

مانند : مدیر دبستان جمشید را به آمدن واداشت (=وادار کرد)

«فعل معلوم ، فعل مجهول»

فعل متعدی به‌دو نوع تقسیم می شود : **فعل معلوم**،**فعل مجهول**

فعل معلوم - آنست که به فاعل نسبت داده‌شود . مانند :دیروز حسن نامه را **نوشت** . فعل (نوشت) معلوم است، زیرا فاعل آن (حسن) می‌باشد .

فعل مجهول - آنست که به مفعول صریح نسبت داده شود مانند : دیروز نامه **نوشته‌شد** . فعل (نوشته شد) مجهول است زیرا به مفعول صریح (= نامه) نسبت داده شده است .

طریق مجهول کردن افعال:

برای مجهول کردن فعل - اسم مفعول فعل مورد نظر را به فعل (شدن) درهر زمان وصیغه‌ای که بخواهیم،می‌افزائیم مانند:

دیروز نامه نوشته شد (ماضی مطلق) .

توضیح :

بجز فعل (شدن) افعال دیگری نیز هستند که بـه صرف فعل مجهول کمك می‌کنند مانند : گشتن ـ گردیدن ـ آمـدن و مانند اینها
مثال : سهراب دهجنگ باپدر ـ کشته گشت (=کشته گردید)

یا :

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته‌آید در حـدیث دیگران
مولوی

یا :

گفته‌آمد که به دلجوئی ماآمده ای

دل ندارم که به دلجوش نیازی باشد

(گفته آمد=گفته شد)



اینك صرف کامل فعل مجهول (خـوانده شدن) در زمـانهای مختلف :

زمان‌حال ساده : نقی نامه را می‌خواند (معلوم) نـامه خوانده می‌شود (مجهول) .

ماضی مطلق : نقی نامه را خواند (معلوم) نامـه خـوانده شد (مجهول)

ماضی نقلی : تقی نامه را خوانده است (معلوم) نامه خوانده شده است (مجهول) .

ماضی استمراری ـ تقی نامه را می‌خواند (معلوم) نامه خوانده میشد . (مجهول) .

ماضی بعید : تقی نامه را خوانده بود (معلوم) نامه خوانده‌شده بود (مجهول) .

ماضی‌التزامی : شاید تقی نامه را خوانده باشد (معلوم) شاید نامه خوانده شده باشد (مجهول) .

مضارع‌التزامی : شاید تقی نامه را بخواند (معلوم) شاید نامه خوانده بشود (مجهول) .

مستقبل ساده ـ تقی نامه را خواهد خواند (معلوم) نامه خوانده خواهد شد (مجهول) .



توضیح :

هرگاه جمله را بخواهیم از صورت معلوم به مجهول برگردانیم، ابتدا باید دقت کنیم که آیا فعل جمله متعدی‌است یا لازم ــ اگر فعل‌متعدی باشد مفعول صریح را به جای فاعل فعل مجهول قرار می‌دهیم و سپس

فعل معلوم را باهمان زمانی که بکار رفته است بـه‌صورت مجهـول بر می‌گردانیم .

مانند : دانش آموزان شیشهٔ پنجره را شکسته بودند .

درین جمله : (شیشه پنجره) مفعول صریح‌است‌وزمان فعل‌معلوم، ماضی بعید است .

بنابرین مجهول آن بدین صورت خـواهد بود ، شیشهٔ پنجـره شکسته شده بود .

فعلهای معین

فعلهای معین آنهائی هستند که افعال دیگر به کمك آنها صرف می‌شوند ، مانند :

فعل (خواستن) که مستقبل ساده را به کمك آن صرف می‌کنیم مانند : خواهم رفت .

فعلهای معین عبارتند از : خواستن ـ بودن (= باشیدن) استن ـ شدن .

فعل خواستن‌در صرف مستقبل ساده =(خواهم خواند)

« بودن در صرف ماضی بعید =(خوانده بود)

« باشیدن درصرف ماضی التزامی=(خوانده باشم)

« استن در صرف ماضی نقلی=(خوانده است)

« شدن در صرف افعال مجهول ـ بکار می‌روند و نیز افعال گشتن ـ گردیدن وآمدن وفعل (داشتن) برای ساختن ماضی ومضارع ملموس بکار می‌رود .

* * *

افعالی که به صورت معین بکار می‌روند دیگر معنی اصلی خود را از دست می دهند . چنانکه فعل (خواستن) درصرف (مستقبل ساده) مانند : خواهم آمد ـ خواهدنوشت . معنی (میل داشتن) ندارد؛ افعال دیگر معین نیز چنین است .

گاه افعالی مانند : آمدن، افتادن بجای فعل معین (شدن) استعمال می‌شود . مانند :

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
مولوی

گفته آید = گفته شود .

مثال دیگر : چنانکه پیش ازین مذکور افتاد زبان ازارکان ملیت است :

مذکور افتاد = مذکورشد .

تقسیم افعال :

افعال از جهتی به دوقسمت تقسیم می‌شوند :

۱ـ **افعال تام** : افعالی هستند که معنی آنها ـ بدون مسند یا متمم ـ کامل است مانند :

دیروز کتابی **خریدم**.

برادرم را به بیمارستان **بردم**.

درخت **شکست**.

توضیح : افعال تام را افعال خاص نیز گفته‌اند.

۲ـ **افعال ناقص** ـ افعالی هستند که معنی آنها بدون مسند یا متمم کامل نیست. مانند :

هوا **سرد شد**. (سرد=صفت است ومسند).

پرویز **افسرده می‌نمود** (افسرده=صفت است ومسند)

من‌اورا **تبهکار پنداشتم**(تبهکار=صفت است ومتمم).

افعال ناقص ـ به دو نوع منقسم می‌شوند:

الف ـ افعال ناقص لازم که آنهارا افعال **ربطی هم می‌گویند**. مانند :بودن ، شدن ، گشتن، گردیدن ، استن(هستن) نمودن ـ و... این افعال (مسندالیه) و (مسند) را به یکدیگر ربط می‌دهند(۱).

ب ـ افعال ناقص متعدی عبارتند از : پنداشتن ـ تصور کردن، شمردن ، نامیدن (= نام نهادن) انگاشتن ، یافتن ، داشتن ، کردن و افعالی که از جهت معنی به این افعال شبیه‌اند.

۱ـ دربارهٔ(مسندالیه)،(مسند) و (متمم) در بخش‌دوم (نحو) بتفصیل سخن خواهیم گفت.

توضیح : افعال ناقص و یا ربطی را افعال عام نیز می نامند .

افعال ناقص (ربطی)

افعال ناقص (ربطی) افعالی هستند که به (مسند) احتیاج دارند و بیشتر بیان حالت واسناد می‌کنند مانند : (است) و (بود) درین دو جمله :

کارها نیست - دیروز هوا سرد بود :

درین دوجمله : اگر بگوئیم : کار... نیست . (یا) دیروزهوا... بود . معنی فعل کامل نیست .

فعلهائی که بین مسندالیه و مسندرابطه بر قرار می‌کنند آنهارا افعال ربطی یاعام هم می گویند ، مانند افعال : (بودن) (شدن)(گشتن) (گردیدن) (استن = هستن)که معنی آنها با (مسند) تمام می‌شود .

مانند :

حسن **دلشکسته‌بود** (دلشکسته = صفت مفعولی مرکب = مسند) .

همه ساله بخت‌تو **پیروز باد** شبان سیه بر تو چون روز باد

فردوسی

(پیروز = مسند)

هوا **گرم‌شد** (گرم = مسند ـ شد = فعل ربطی یا ناقص)

چوبنیان‌او **گشت نا استوار** نیارد بر سیل جوشان قرار
رشیدیاسمی

(نااستوار = مسند)

یکی ننگ‌باشد مرا زین سخن که تا جاودان این**نگردد کهن**
فردوسی

(کهن = مسند)

توضیح:

اگر فعل (بودن) یا (هستن) به معنی(وجود داشتن) استعمال‌شود در شمار افعال تام خواهد بود . مانند :

بود بقالی و اورا طوطیی خوش نوا وسبز گویا طـوطیی
مولوی

گفت دانائی برای دوستان که:درختی**هست** در هندوستان
مولوی

ونیز (شدن) اگر به معنی (رفتن) باشد از افعال تام خواهدبود.

مانند :

بیگاه **بشد** از برمن فرجوانی بیگاه درآمد زدرم‌محنت‌پیری
بهزاد

(بشد = برفت)

ونیز فعل : (گشتن) و (گردیدن) اگــر بــه معنی دور زدن و چرخیدن باشد از افعال تام خواهد بود . مانند :

زمین را بسی سر بسر گشته‌ام بسی شاه بیـدادگر کشته ام
فردوسی

و ! بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیادر نبندد هوشیار

سعدی



افعال ناقص متعدی افعالی هستند که بامتمم معنی آنها تمام می‌شود، مانند :

۱ـ نامیدن :

مانند : مادر فرزندش را **آرش نامید** (آرش = متمم)

یا :

تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نـامت **نهند آدمـی**

(آدمی = متمم)

۲ـ کردن :

مانند : یکی باد برخاستی پرزگرد **دوفش مرا سرنگونسار کرد**

فردوسی

(سرنگونسار=متمم)

یا : که خرم کنم دل به دیدار تو		کنون چون شنیدیم گفتار تو

فردوسی

(خرم=متمم)

یا : زشادی دل خویش را نو کنم		همه روی پالیز بی‌خو کنم

فردوسی

(نو) و(بی‌خو = متمم).

۳- پنداشتن :

مانند : من اورا **طمعکار پنداشتم**(طمعکار = متمم)

مدیر دبستان مرا در کار تدریس **ناتوان پنداشت**(ناتوان=متمم)

٤- بایستن :

مانند : دلایل **قوی باید و معنوی**		نه رگهای گردن به حجت قوی

سعدی

(قوی) و (معنوی) = متمم

۵- دیدن :

مانند :جان گدازی اگر به آتش عشق		**عشق را کیمیای جان بینی**

هاتف اصفهانی

(کیمیای جان=متمم)

یا : کم آواز هرگز **نبینی خجل**		جوی مشك بهتر که یك توده گل

سعدی

(خجل)=متمم

۶- شمردن :

مانند : معمولا هرملت‌را ازآن روز صاحب **تاریخ** می‌شمارند و در مرحلهٔ تمدن **واردمیدانند** که ...» (صاحب تاریخ ووارد=متمم)

یا : هرآنکوگذشت‌ازره مردمی ز دیوان شمر مشمرش آدمی

فردوسی

(آدمی = متمم) .

۷- خواندن :

مانند : چه‌جوئی‌نبردیکی‌مرد پیر که کاوس **خواندی**وراشیرگیر

فردوسی

(شیرگیر = متمم)

۸- دانستن :

مدیر ماجمشیدرا **لایق** می‌دانست . (لایق = متمم)



بسیاری ازین افعال بصورت افعال تام نیز بکار می‌روند مانند : من این مطلب را **می‌دانستم** . کتابهای کتابخانهٔ شخصی خودرا هنوز **نشمرده‌ام** .

چندی قبل کتاب مائده های زمینی اثر آندره ژید را **خواندم**

افعال بسیط ومرکب

فعل ساده یا بسیط : فعلی است که یك جزء باشد مانند : رفتن آمدن ، دیدن ، شنیدن .

فعل مرکب ـ فعلی است که از دوجزء یا بیشتر ترکیب شود و بر روی هم معنی خاصی داشته باشد مانند :

سوگند خوردن ، برگشتن ، دست کشیدن ، خجالت کشیدن ، یاد گرفتن ، نگاهداشتن ، درآمدن ، بر آمدن . در رفتن (= داخل شدن) ، ومانند اینها ..

وقتی فعلی مرکب است که جزء دوم آن معنی اصلی خود را از دست داده باجزء اول ـ بررویهم ـ مفهوم خاصی را برساند .

اینك تعدادی از افعال مرکب را در زیر می‌آوریم .

دست انداختن ، نظر کردن ، رخ دادن ، دشنام دادن ، نگاه کردن ، فراموش کردن ، رواج داشتن ، فریاد کردن ، داد زدن ، چانه زدن ، فریب خوردن ، گول زدن ، گمان کردن ، یاد دادن ، یاد گرفتن ، خجالت کشیدن دست کشیدن ، ناز کردن ، سوار کردن پیاده‌کردن ، دررفتن ، درآمدن ، ور آمدن ، بالاکشیدن ، درازکشیدن و غیره .

✿ ✿ ✿

چندنکته :

۱ـ هرگاه به افعالی که با (همزه) شروع می‌شوند (باء زینت) یا (نون نفی) اضافه شود همزه می‌افتد .

مانند : بینداخت ، بیفکند ، نیفکند ، نینداخت .

اما اگر (می) یعنی علامت استمرار اضافه شود (همزه) برجای می‌ماند مانند:

می‌افتاد ، می‌آمد ، می‌افکندیم .

۲ـ اگر (باء زینت) و (ن نفی) باهم برسر فعل بیاید ، اول باء زینت را می‌آورند ، سپس (نون نفی) را .

مانند :

غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند
آنچه تو می‌بینی آن چنان بنماند

۳ـ باء زینت یا تاکید همیشه به فعل متصل نوشته می شود بر خلاف (به) اضافه که به‌اسم بعداز خود نمی‌چسبد مانند :
به خانهٔ برادرم رفتم ـ مگرهنگامی که‌قید بسازد مانند :
بنرمی سخن گفت مرد جوان .

یا : این کار بسادگی انجام نمی‌پذیرد !

مثال برای باء زینت یا تاکید : بگذشت یار وسوی اسیران نظر نکرد ! ویا : بیار آنچه داری زمردی و زور !





تمرینها

تمرین-۱ درحکایت زیر افعال وزمانهای آنهارا تعیین‌کنید :

اصمعی گفت : درایامی که من تحصیل می‌کردم واز مال دنیا نصیبی نداشتم وبه فقرروزگار می‌گذاشتم ، هربامداد دراعه پوشیدمی واز برای‌طلب علم از خانه بیرون آمدمی ، ودر رهگذار من بقالی بود فضول . از من‌سؤال کردی که: «کجامی‌روی؟» من می‌گفتم : «به نزدیك فلان محدث» و به‌هنگام مراجعت همان سؤال کردی وگفتی : «روزگار خود ضایع می‌کنی ، این‌جمله کاغذهارا به من ده تادر خمره کنم وآب برآن ریزم تایك هفته که نگاه‌کنی همه آب بود . » وپیوسته از این نوع مرا ملامت می‌کرد ومن سخت از آن می‌رنجیدم تا محنت فقر وبی‌برگی به غایت رسید وجامهٔ من خلقان شدچنانکه میسر نمی‌گشت که خود پوشیدمی . روزی بردرخانه ایستاده بودم، خادمی بیامد وگفت امیر ترامی‌خواند . گفتم او مرا چه می‌شناسد که من مردی درویشم . خادم درحال به خدمت امیر رفت وبرگشت وگفت : جامه بدل‌کن وبیامهمی باتوهست . من‌جامه بدل کردم‌وبه خدمت امیر شدم ... (۱)

تمرین۲- وجوه افعال رادر ابیات وعبارات زیر تعیین‌کنید :

۱- باتلخیص وتغییر از جوامع‌الحکایات عوفی .

گویند پشه بر لب دریا نشسته بود — درفکر سرفکنده به‌صدعجزو صدعنا
گفتند: چیست حاجتت ای پشهٔ ضعیف؟ — گفت: آنکه آب این همه دریا بود مرا
گفتند: حوصله چولداری مگوی این — گفتا به ناامیدی ازو چون دهم رضا؟
منگر به نا توانی شخص ضعیف من — بنگر که این طلب ز کجا خاست، وین هوا
عقلم هزار بار به روزی کند خموش — عشقم خموش می نکند یك نفس رها

شیخ عطار

* * *

اگر مملکت را زبان باشدی — دعاگوی شاه جهان باشدی
رهی تو گر صد زبان داردی — که درهر دهان، صد زبان باشدی
بدان هر زبان، صد لغت داندی — که در هر لغت، صد بیان باشدی
بنان گرددی موی ها بر تنش — یکی کلك با هر بنان باشدی
وگر مهر تو نیستی در جهان — فلك سخت نا مهربان باشدی

مسعودسعد سلمان

* * *

مرا سیر شد دل زجنگ وبدی — همی جست خواهم ره ایزدی
کنون دانش و داد باز آوریم — به جای غم و رنج ناز آوریم
بر آساید از ما زمانی جهان — نباید که مرگ آید از ناگهان

* * *

«... هرکه را از اهالی وسکان دارالخلافه گمان می‌رفت که دراین کار زشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت به اندازه واستحقاق مورد سیاست وحد واخراج بلد نمودیم».

«از منشآت قائم مقام»

یکی درصورت درویشان نه بر صفت ایشان ، در محفلی دیدم نشسته وشنعتی در پیوسته ودفتر شکایتی بازکرده وذم توانگران آغاز کرده ، سخن بدینجا رسانیده که درویش را دست قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته» .

هرگز دیده‌ای دست دغایی برکتف بسته یابینوائی به زندان درنشسته یا پردهٔ معصومی دریده یاکفی از معصم بریده الابه علت درویشی ؟

سعدی

چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد کاین شتر صالح است یاخر دجال .



شانهٔ عاج ار نبود بهر ریش شانه توان‌کرد به انگشت خویش

شیخ بهائی

تمرین۳ـ در جملات زیر فعلهای لازم ومتعدی‌را مشخص کنید :

« زنی زاهدولیکو سرشت بود که هر ماهه درسرای ماهی‌آمد وهرگز جامه‌ای جز حریر سیاه نمی‌پوشید . روزی از اوسبب سیاه پوشیدن اورا پرسیدند ، او چنین جواب داد که من کنیز فلان ملك بودم که شاهی کامکارو بزرگ بود ، وعادل ومردم دوست بود و مهمانخانه‌ای ترتیب داده بود از برای غربا ومسافرینی که وارد شهر او می‌شدند وجماعتی را موکل کرده‌بود که هر تازه واردی را به‌آن‌سرا ببرند و بعداز اینکه سرد غروب شام شب می‌خورد شاه اورا به حضور خود می‌طلبید وسرگذشت آن‌مسافر وعجایبی را که دیده بود ازاو می‌پرسید .

یك روزشاه ما ناگهان ناپدیدشد ومدتی ازاو خبر نداشتیم ، تاوقتی‌که دیدیم همان طور هم ناگهان پیداشد وبرتخت خودنشست . تفاوتی که باحالت سابقش داشت‌این‌بود که همواره لباس سیاه به تن می‌کرد . شبی بامن بلطف و مهربانی سخن می‌گفت ، وتعجب می‌نمود که چرا هیچکس ازاو سبب سیاه

پوشیدن اورا نمی‌پرسد ، من گفتم که ما همگی طالب دانستن این راز هستیم ولی جرات سؤال نداریم. شاه خود تواندکه سر را بپوشد یا فاش‌کند.شاه‌چون مرا محرم سر (متمم) یافت حکایت کرد که از جملهٔ غربائی‌که‌درمهمانخانهٔ او منزل گرفته بودندغریبی بودکه دستار وجامه وکفش او سیاه بود وشاه ازوسبب سیاه پوشیدنش را پرسیده بود. . . تاآخر(۱) .

تمرین۴ـ درجملات وابیات زیر فعلهای ساده ومرکب راتعیین‌کنید :

صبح روز بعد به حمام رفتم و سپس به‌گوشه ای خزیدم . کار ها را انجام دادم و سپس به خانه برگشتم . نویسنده ای را می شناسم که داستان می نویسد ؛ یعنی تصویر هایی نمونه از زندگی در جامعهٔ خود می پردازد . در هر داستانش آدمهایی هستند که در جایی از شبکهٔ حیات اجتماعی می آیند و می‌روند . در داستانش ، از دیدگاه او ، به چشم انداز او نگاه می‌کنم . او فقط رنگهای تند را می بیند . فقط صداهای بلند را می‌شنود . فقط بوهای تند را احساس می‌کند. من از چشمهای او انتظار دارم که همهٔ رنگها را بشکافد تا به جایی برسد که دیگر رنگی نمانده است . نویسنده‌به اطراف خود نگاه می‌کند . مردمی هستند که‌درهم‌می‌لولند. دروغ می گویند. فریب می‌دهندو فریبمی خورند. تارومی‌زنند. نویسنده‌به اطراف‌می‌نگرد واین همه‌را می‌بیند. ، واین‌همه‌را می‌نویسد. نویسنده مورخ عصر خویشتن است. اما اگر از گذشته‌ها شناختی نداشته باشد ، اززمان حال که نتیجهٔ جریان گذشته است ، چه شناختی می تواند داشت . ـ

از درس زندگی‌چه خبر داری؟ ... کاینگونه نقد عمر همی بازی ؟
قیمت نه به معرفت اندوزی ... غفلت مکن زپشت هم اندازی !
دوری کن از کمال‌که دراین ملك ... مال است مال مایهٔ ممتازی
کس‌باتو دشمنی نکند جز دوست ... خیره‌بدوستیش چه می‌نازی ؟
با مال جور خویشتنت سازد ... آنرا که دست گیری و بنوازی
ای وای اگر تباه کنی چون من ... این نقد را به قافیه پردازی !

احمدگلچین معانی

۱و۲ـ از داستانهای هفت پیکر به قلم استاد مجتبی مینوی (مجلهٔیغما سال هشتم)

تمرین۵ـ فعلهای معلوم ومجهولی که در تمرینهای سوم وچهارم دیده می‌شود مشخص کنید .



یادآوری : چون‌دربخش‌دوم (نحو) دربارهٔ جمله ومسندالیه ومسند و متمم بحث خواهیم کرد ، تمرینهائی در باب تشخیص مسند ومتمم در بخش دوم خواهیم آورد .



فصل پنجم:

قید

قید کلمه ای است که فعل یاصفت یاقیدی دیگر را مقید به‌زمان یامکان ویا حالت وکیفیت سازد .

مانند :

هرگز حسد نبردم برمنصبی ومالی　　الا برآنکه دارد بادلبری وصالی

یا :

ناگهان شهره‌ای به جهل و غرور　　بانگ زد از حریم مجلس دور
جامی

همه ساله بخت تو پیروز باد　　شبان سیه بر تو چون روز باد

فردوسی

چواز دل برکشیدی آندرین هو   روان از سر بکندی عنبرین مو
ویس و رامین

یا :

درخرابات مغان گر گذر افتد بازم   حاصل خرقه وسجاده روان دربازم
حافظ

(هرگز) (ناگهان) (همه‌ساله) (روان = فوری) همه قید می‌باشند یا مانند : حسن خیلی کارمی کند - این شغل بسیار خوب است . امروز خیلی زود آمدی . - فردا زودتر برای درس و بحث حاضر شوید .

تقسیم قید :

قید به‌دو نوع تقسیم می‌شود : قیدمختص - قید مشترك .

قید مختص - آنست که همیشه قید باشد مانند : هرگز - همیشه ، هنوز ، کجا ، کی ، ومانند اینها .

قید مشترك : آن است که گاه‌صفت یا اسم وگاه قید باشد . مانند : روز ، بامداد ، شب ، خوب ، بد ، بامدادان ، آهسته، دیر ، زود ، بسیار .

مانند : روز کارمی‌کنیم وشب استراحت می‌نمائیم . (روز) و (شب) قید زمان است . بچه‌ها روز را دوست دارند ولی از شب

می ترسند . (روز) و (شب) درین جمله اسم است . جمشید **خوب** کار می‌کند اما بامردم **بد** معاشرت می‌نماید . (خوب = قید کیفیت) (بد = صفت) است .

که تدبیر عاقل باش و بینا ره **امروز** را مسپار **فردا**
اسم قیدزمان

عمر **بسیار** بباید پدر پیر فلك را
تادگر مادرگیتی چوتوفرزند بزاید

درین بیت(بسیار = صفت‌است) ونیز :

اندیشه مکن به‌کارهادر، بسیار (قید مقدار)
کاندیشهٔ بسیار (صفت) بیچاند کار .
مسعودسعدسلمان

برادرتان ثروت **زیادی** بدست آورد اما آنرا **زود** خرج‌کرد :

درین مثال : (زیاد = صفت) و (زود = قیدزمان) است .



اقسام قیود : قید های معروفی که درزبان فارسی بکار می‌روند عبارتند از :

۱- **قیدهای‌زمان** مانند: ناگاه ، ناگهان ، گاهگاهی ، همواره، همیشه ، روز ، شب ، امروز ، امسال ، بامدادان ، فورا ، بی‌درنگ،

بلافاصله ، اکنون ، اخیراً ، غالباً ، اغلب : ندرة ، سابقاً ، دردم ، دوش ، دیشب ، دوشینه ، بامداد ، شامگاه ، سال بسال .

۲ـ **قیدهای مکان** ، آنجا ، اینجا ، نزدیك ، دور ، هرجا ، هرکجا بالا ، پائین : پس ، پیش . ایدر ، فرود ، کنار ، بیرون ، درون ، روبرو .

۳ـ **قیدهای مقدار** ، کم ، زیاد ، فراوان ، بسیار ، بس ، اندك اندك پاك ، سراسر ، یکسر ، چند ، چندان ، ذره ذره ، کم کم ، بسا ؛ بسی ، کاملا ، بکلی ؛ خیلی .

٤ـ **قیدهای وصف و حالت** . شادان ؛ خندان ، گریان ، سواره ، پیاده ـ نهفته ؛ خنده کنان ؛ خنده زنان ؛ آشکار ، نهان : ایستاده ، نشسته مردانه ، شجاعانه ؛ آهسته ، مردوار ، لنگ لنگان ، سربسته .

۵ـ **قیدهای تاکید و ایجاب** ـ البته ، براستی ، بیقین : هر آینه ، لابد ، لاجرم ، بی گمان ، بی تردید ، بی چندوچون .

٦ـ **قیدهای شك و تردید** ، پنداری ، گوئی مگر ، گوئیا ، شاید گویا .

۷ـ **قید های ترتیب** . پی درپی ، نخست ، یکان یکان . دُمادُم ، درآغاز ، پس آنگاه ، دو بدو ، دسته دسته ، سرانجام .

۸ـ **قیدهای نفی** ـ نه ـ بهیچوجه ، ابداً ـ اصلا ـ هرگز ـ مطلقاً

۹ـ **قیدهای تشبیه** ـ مانند ، همانا ، مانا ، چنین ، چنان .

۱۰ـ **قیود تمنی و ترجی** کاشکی ، کاش، ای کاش ، بود که، بو که .

۱۲ـ قیدپرسش ، آیا و ...



به قیود نیز مانند صفت ممکن است علامت تفضیل افزوده شود مانند :

دیشب برادرم **زودتر** آمد .

امروز پرویز دیرتر رفت وکمتر کارکرد .

حمید **عاقلانه تر** بامشتریان رفتارمی کند .

(عاقلانه تر) قید وصف است

گاه برسر قیدی، قیدی دیگر درمی آید مانند :

خسرو **خیلی زود** آمده بود .

(خیلی)=قیدمقدار (زود)=قیدزمان

توضیح:

باافزودن (به) و (با) و ... به برخی اسمها قید ساخته می شود شماره این قبیل قیدها بسیار زیاد است مانند :

باعجله ، باشتاب ، بنرمی ، بگرمی ، بسردی ، بدشواری به تندی و ... مانند :

به تندی گفت من رفتم شبت خوش

اگر آبی به پیش آید گر آتش

با افزودن پساوندهائی مانند (وار) و (انه) نیز قید هائی ساخته می‌شود که تعداد آنها نیز زیاداست . مانند :

دست باید شست از جان مرد وار تا توان گفتن که هستی مرد کار

عطار

یا مردانه باید جنگید یا به صلح راضی شد :



تمرینها

تمرین ـ انواع قیود را درابیات وجملات زیر تعیین کنید :

فراوان به نیزه بر آویختند   همی خون زجوشن فروریختند

بر افراختند آن زمان یال را   ز زین بر کشیدند کوپال را

چو مانده شداز کاررخش وسوار   یکی چاره سازید بیچاره وار

تو اکنون سوی لشکرت بازگرد   شب تیره کس می نجوید نبرد

من اکنون همی سوی ایوان شوم   بیاسایم و یک زمان بغنوم

بسازم کنون هر چه فرمان تست   همه راستی زیر پیمان توست

به جان امشبی دادمت زینهار   به ایوان رسی کام گژی مخار

به‌رستم نگه کردم امروز من — بدان برز و بالای آن پیلتن
فردوسی



گرایدر چنین بی‌گناه آمدی — چرا با زره نزد شاه آمدی
چوزرم یلان سخت پیوسته شد — سیاوش به‌جنگ اندرون خسته شد
همی تاختندش(۱) پیاده‌کشان — چنان روز با نان مردمکشان
بفرمود تا روز با نان کشان — مر اورا کشیدند چون بیهشان
بدو گفت بر گرد وایدر مپای — چه‌دانی که ایدر مرا چیست رای



وطبیب را هرچندبجستند نیافتند ، هفتم روز غلام محمد زکریا دررسید بر آن استر نشسته واسب را جنیبت کرده ، ونامه عرض کرد .

اتفاقاً شاه روزی شد سوار — باخواص خویش از بهر شکار
شه به‌جای حاجبان با پیش رفت — پیش آن مهمان غیب خویش رفت
پرس‌پرسان می‌کشیدش تا به صدر — گفت گنجی یا فتم آخر به صبر
عاشقی گرزین‌سروگرزان‌سراست — عا قبت مارا بدان سر رهبراست
نرم‌نرمك گفت : شهرتو کجاست؟ — که علاج اهل هرشهری جداست
دست بر نبضش نهاد و یك بیك — باز می‌پرسید از جور فلك
خواجگان و شهر هارا یك بیك — باز گفت از جای واز نان و نمك
هان وهان‌این راز راباکس مگوی — گرچه شاه از توکندبس جستجوی

۱ـ تاختن درین بیت وبیت زیر متعدی است :

گوشیردل‌کار اورا بساخت — فرستادگان‌را به‌هرسو بتاخت
فردوسی

گفت پیغمبر : هر آن کو سر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
زر خرد را واله و شیدا کند خاصه مفلس را که خوش رسوا کند



آن سیه کاسه که بنشسته برایوان اکنون
آن ستم پیشه که بنشسته براورنگ الحال

فتحعلی خان صبا

آبگینه همه جا یابی ازآن قدرش نیست
لعل دشخوار بدست آید ازآن است عزیز

سعدی

آنکه ناگاه کسی گشت ، به چیزی نرسید
وین به تمکین وفضیلت بگذشت ازهمه چیز

هرچه زود برآید دیر نپاید .
آتش خشم ، اول درخداوند خشم او فتد پس آنکه زبانه به خصم رسد یا نرسد.

سعدی

نرم نرمك، قصه گویان ، می نشست در بر من ، مادر پر مهر من

پس سیاحت کرد آنجا سالها می فرستادش شهنشه مالها

چون بسی دید اندر آن غربت تعب عاجز آمد آخرالامر از طلب

مولوی

چو در دست است رودی خوش ، بزن مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان براندازیم

حافظ

فصل ششم :

حروف اضافه

حروف اضافه کلماتی هستندکه نسبت میان دوکلمه (فعل واسم) یا (شبه فعل واسم یا ضمیر) را بیان می‌کنند : بطوری که معنی یکی بدون دیگری ناتمام باشد .

مانند : دیروز از خانه آمدم وبیدرنگ به دبستان رفتم .

دوحرف اضافه (از - به) بین فعل (آمدم) و (خانه) و نیز بین فعل (رفتم) واسم(دبستان) نسبتی برقرار کرده است .

و نیز اگر بگوئیم : از شما سپاسگزارم

بین صفت فاعلی (سپاسگزار) ومتمم آن (= ضمیر شما) که جانشین اسم است نسبتی برقرار شده است .

معمولا اسم یاضمیری که بعد از حروف اضافه می‌آید مفعول غیر صریح (باواسطه) می‌باشد چنانکه درمثالهای :

دیروز از خانه آمدم (=قید زمان+حرف اضافه + مفعول با واسطه+فعل وفاعل) .

بیدرنگ به‌دبستان‌رفتم (بیدرنگ=قیدزمان)(به=حرف‌اضافه)

درین‌دومثال : خانه ودبستان مفعول بواسطه یا غیرصریح‌است.

مشهور ترین حروف اضافه بشرح زیر است :

به) ـ با ، از ، بر ، تا ، در ، اندر ، نزد ، نزدیك ، پیش ، برای ، بهر ، روی ، زیر ، زبر ، سوی ، میان ، پی .

را ـ حرف نشانه است برای مفعول صریح اما گاه بجای : به از ، برای ، ومانند اینها بکار می‌رود .

مانند : حکیم‌راگفتم (= به حکیم گفتم)یا: حکیمی راپرسیدند (=از حکیمی پرسیدند) یا :

از حال‌خودشکسته دلان را خبرفرست

تسکین حال سوختگان را نظر فرست

خاقانی

[=از حال خودبرای شکسته دلان خبر بفرست و برای‌تسکین حال ....الخ] .

حرف اضافهٔ (تا) در صورتی که معنی مقصد ومنتهی دهد حرف اضافه‌والاحرف‌ربط خواهد بود .

مانند : از خانه تــا بازار رفتم (تا=حرف‌اضافه)

اما درین مثال :

همیشه در محضر درس استاد گوش فراده **تا** درس را خوب یاد بگیری .(تا=حرف ربط)

یا : **تا** نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
گوش نا محرم نباشد جای پیغام سروش
حافظ

سر به زیر پا درآوردیم **تا** سرور شدیم
پیروی کردیم از آن پس پیشوایی یافتیم
شاه نعمةالله ولی

مثال دیگر : درس بخوان **تا** قبول شوی .

کلمهٔ (نزدیك) گاه به صورت صفت بکار می‌رود مانند :

راه **نزدیك** را بر راه دور ترجیح می‌دهم .

(نزدیك = صفت)

امادرین مثال : **نزدیك** برادرت نخواهد رفت .

(نزدیك = حرف اضافه

جهان پهلوان **نزدیك ونزدیکتر** آمد سرانجام اورا شناختم.

(نزدیك ونزدیکتر = قیدمکان)

پنج نکتهٔ مهم :

۱- هرگاه حروف اضافه از دوکلمهٔ یا بیشتر مرکب باشد آنهارا

حروف اضافه مرکب خواهیم نامید مانند :

از بهر ، ازبرای ، از پس ، درپی ، از پی ، بنـزد ؛ بنزدیك ، به‌پیش ، بسوی ، درمیان .

۲ـ حروف اضافه گاه برسر افعال در می‌آینـد وفعلهای مرکب را می‌سازند مانند : برآمدن ، در آمدن ، بر انگیختن ، برافراشتن، در رفتن (= درقدیم معنی داخل شدن‌واکنون‌گاه ، بمعنی فرارکردن بکار می‌رود) .

۳ـ حروف اضافه هرگاه قبل‌از اسم درآیند و به اسم بعد اضافه شوند ، حروف اضافه والا قید مکان خواهند بود مانند :

حسن **سوی** خانه رفت .

درین جمله : (سوی) حرف اضافه و (خانه) مفعول با واسطه است .

(حسن = فاعل‌یامسندالیه) (خانه = مفعول‌غیر صریح)(رفت) فعل ماضی (= مسند) می‌باشد .

* * *

٤ـ حروف اضافه گاه باصفت‌یا اسم ترکیب می‌شوند وصفت‌مرکب یا اسم مرکب می‌سازند مانند :

(به+خرد = بخرد)(ب+نام = بنام)(ب+نفرین = بنفرین = ملعون).(به+ناموس = بناموس)(به+دست = بدست = وجب)

۵- درقدیم قبل از مفعول غیر صریح وبعداز آن - برای تاکید- حروف اضافه می‌آورده‌اند مانند: «درخانهٔ بالائین در، بیست‌و چهار تاج نهاده بود که قیمت آن خدای دانست ..»

(مجمل التواریخ والقصص ص۴۹۷)

«ستاره به سر بسر، شگفتی نمود به خاک اندرون، روشنائی فزود

یکی بزم سازم بهر کشوری که باشد بر آن کشور اندر، سری»

فردوسی

به دریادر، منافع بیشمار است اگر خواهی سلامت بر کنار است

سعدی

درویشی به مناجات در، می‌گفت (باب هشتم گلستان سعدی)

زتور اندرون تاکه گرشاسب خاست

گذر کرده بُد هفتصد سال راست

اسدی طوسی

هوا تیره فام وزمین تیره گشت دودیده دراو اندرون ، خیره گشت

فردوسی

دیگر آنکه فهم کن ای بلهوس که درین خانه درون ،خودهست کس

مولوی



تمرینها

تمرین ۱ـ در عبارات واشعار زیر حروف اضافهٔ ساده و مرکب را مشخص کنید :

خبری که دانی دلی بیازارد توخاموش تادیگری بیارد .

ملك از خردمندان جمال گیرد ودین از پرهیزگاران کمال یابد .

به روز حشر که فعل بدان و نیکان را
جزا دهند بـه مکیال نیك و بـد پیمای

به نو بتند ملوك الـدرین سونج سرای
کنون که نوبت توست ای ملك به عدل گرای

چه مایه برسر این ملك سروران بودند
چو دور عمر بسر شد درآمدند زپای

تو مرد باش وببر باخود آنچه بتوانی
که دیگرانش به حسرت گذاشتند به جای

سعدی

سخنی که نیست طاقت که زخویشتن بپوشم به کدام دوست گویم که محل راز باشد ؟
به کرشمهٔ عنایت نظری به سوی ماکن که دعای درد مندان زسر نیاز باشد

* * *

یکی درخت گل اندر فضای خلوت ماست که سرو های چمن پیش قامتش پستند
سعدی

«خواجهٔ بزرگ فصلی سخن گفت به تازی ، سخن نیکو ، در این معنی ، واشارت کرد در آن فصل سوی رسول تا نامه را برساند . رسول برخاست ونامه در خریطهٔ دیبای سیاه ، پیش تخت برد به دست امیر داد وباز گشت ، ودر همانجا که نشانده بودند بنشست . امیر خواجه بو نصر را آواز داد پیش تخت شد ونامه بستد وباز پس آمد وروی فراتخت بایستاد وخریطه بگشاد و نامه بخواند . چون به پایان آمد ، امیر گفت :

« ترجمه‌اش بخوان تا همگان را مقرر گردد . بخواند به پارسی..»
(تاریخ بیهقی)

* * *

به ایران بد افراسیاب آن زمان ابا لشکر و نامور مهتران
شب تیره چون من برفتم زپیش همه نام جستم نه آرام خویش
چو دید آن درفشان درفش مرا به گوش آمدش بانگ رخش مرا
بپرداخت ایران وشد سوی چین جهان شد پر از داد و پر آفرین
چه نازی بدین تاج گشتاسپی بدین یاره و تخت لهراسپی
که گوید برو دست رستم ببند؟ نبندد مرا دست ، چرخ بلند
من از کودکی تا شدستم کهن بدین گونه از کس نبردم سخن
مرا خواری از پوزش و خواهش است
وزین نرم گفتن مرا کاهش است

* * *

نشانمت بر نامور تخت عاج نهم برسرت بر ، دل‌افروز تاج
دهم بی نیازی سپاه تورا به چرخ اندر آرم کلاه تورا

* * *

« صوفیه جهاد بانفس را از هر جهادی برتر می‌شمردند وظفری را که بر خود خواهی وخود پسندی وخـود بینی دست می‌داد بزرگترین پیروزی می‌دانستند . مرد خودبین‌خود پسند خود خواه است که در خود عیب نمی‌بیند ونسبت به دیگران رحم وگذشت ندارد . صـوفیه که مقصود و مقصـدی جز وصول به واحد مطلق ومتحدگشتن باور انداشتند در دنیا و اهل دنیا جز خدا و مخلوق خدا ومشیت خدا چیزی نمی‌دیدند وبرآن عیب نمی‌گرفتند .

(آزادی وآزاد فکری ـ مجتبی مینوی ص۱۴)



فصل هفتم

حروف ربط

حروف ربط کلماتی هستند که دو جمله، دو عبارت یا دو کلمه را بیکدیگر ربط و یا پیوند دهند .

حروف ربط ساده : عبارتند از :

و ، تا ، یا ، پس ، اگر ، چون ، چه ، چو ، هم ، نیز، اما ولی ، که .

حروف ربط مرکب

آنهائی هستند که از دو کلمه یا بیشتر ترکیب شده باشند :
مانند : چندانکه ، چونکه ، زیرا که ، همینکه ، همانکه ، بلکه ، چونانکه ، چنانچه ، چنانکه ، تا اینکه ، همچنانکه، ولیکن،

ولکن ، معهذا ، اگر چند ، اگرچه ، گرچه ، در صورتیکه ، باوجود اینکه ، حال آنکه ، بهرجهت ، بنابرین .

• • •

حروف ربط مزدوج:

آنهائی هستند که درعبارت تکرار می‌شوند :

۱ـ خواه . . . خواه . . .

مانند : **خواه** درمشهد بمانی **خواه** به طهران بروی ، بایددرس بخوانی .

من آنچه‌شرط بلاغ‌است باتو می‌گویم
تو**خواه** ازسخنم پندگیرو **خواه** ملال
حافظ

۲ـ چه . . . چه

چوآهنگ رفتن کند جان پاك **چه** برتخت مردن **چه** برروی خاك

۳ـ هم . . . هم . . .

برادرم **هم**درس می‌خواند**هم**کار می‌کند

۴ـ یا . . . یا

یا بیا پای تخت در خدمت **یا** که آماده باش جنگانا ! !
عبیدزاکانی

یا این را استعمال کن یا معادلی برای آن برگزین .

٤ـ نه . . . نه . . .

نه درخانه می‌ماند نه به مدرسه می‌رود .

نه درمسجد گذارندم که رندی نه در میخانه کاین خمارخام‌است.

معانی برخی از حروف ربط :

۱ـ تا (برای شرط)

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
حافظ

سخن چینی مکن تا پیش یاران شرم زده نشوی .

۲ـ که (وقتی ربطاست که جمله‌ای‌را به جملهٔ‌دیگر بپیوندد) مانند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که درآفرینش زیك‌گوهرند .

(برخلاف ـ که ـ موصول ـ که‌قسمتی‌از جمله را به قسمت دیگر جمله = صله ـ وصل می‌کند) مانند :

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملك خویش بکند

۳ـ که ـ (به معنی‌تعلیل = بیان علت‌وسبب) معادل زیرا :

مانند : ای فرزند راستگو باش که راستی مایهٔ رستگاری‌است .

٤ـ که (به معنی توضیح و تفسیر) مانند :

شنیده ام که بهشت آن کسی تواند یافت
که آرزو برساند بـه آرزو مندی
شهیدبلخی

۵ - که (برای تفضیل و برتری) معادل (از)

مانند : به سختی مردن به که بار منت‌دونان بردن •

[= بهتر است از ...]

۶ـ که (برای مفاجات= ناگهان اتفاق افتادن) .

درین سخن بودیم **که** دوهندو از پس سنگی سر بر آوردند و ...

• • •

(چه) نیز معانی مختلفی دارد :

۱ـ برای تسویه ومساوات :

پیمانه چوپرشود**چه** شیریـن و **چه** تلخ
چون عمر بسر رسد **چه** بغداد و **چه**بلخ

۲ـ برای تعلیل وسببیت = معادل زیرا که :

مکن صبر با عامل ظلم دوست چه از فربهی بایدش کندپوست

• • •

توضیح :

«چه» اگر به معنی چقدر و بسیار باشد از قیود خواهدبود مانند:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری به امیّدی رسد امیّد واری

* * *

چه نیکو زده است این مثل برهمن بود حرمت هر کس از خویشتن

سعدی

اگر به معنی پرسش از چیزی باشد از (ادوات استفهام) (صفت یا ضمیر پرسشی) خواهد بود .

مانند : گفتم : این چه حالت است ؟

چه گویمت که زسوز درون چه‌می بینم ؟

ز اشك پرس حکایت که من نیم غماز

حافظ

اگر به معنی «چیز» باشد از موصولات خواهد بود .

مانند :

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

* * *

توضیح دیگر :

« و » از حروف ربط یا عطف است و دو کلمه و یا دو جمله را بیکدیگر ربط می‌دهد و یا عطف می کند . مانند :

هنگام فرودین که رساند ز ما درود بر مرغزار دیلم و طرف سپیدرود

سراینده‌ای این غزل ساز کرد دف و چنگ و نی را هم آواز کرد .

✩ ✩ ✩

کلمهٔ اول (معطوف علیه) و کلمهٔ دوم‌را (معطوف) می گـویند :
مانند : علی‌وحسن به‌دبستان رفتند :
درین جمله : (علی) معطوف علیه و (حسن) معطوف است .

نکتهٔ مهم :

درشاهنامه وآثار دیگر کهن فارسی گاه (اگر) بـه معنی (یا) و (کجا) به‌جای (که) بکاررفته‌است مانند :

ندانم که عاشق گل آمد گر ابر   که از ابر بینم خروش هزبر
فردوسی

وفا چون درختی بود میوه دار   کجا هـر زمـانـی تـو آید ببار
فردوسی



تمرینها

تمرین۱ـ در ابیات وجملات زیر حروف ربط را مشخص کنید :

جان دادم وفارغ شدم از محنت هجران   یعنی که زشبهای دگر بهترم امشب

عرفی طوسی

ای که صدبار مرا سوختی از آتش عشق   بازمی سوزکه عشق تو دوصد چندان است

نظام وفا

اول به وفا می و صالم در داد   چون مست شدم جام جفارا سرداد
پرآب دو دیده و پر از آتش دل   خاك ره او شدم بـبادم در داد

حافظ

به روزمرگ چو تابوت من روان باشد   گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
مرا بگور سپردی مگو وداع !وداع !   که گور پردهٔ جمعیت چنان باشد
ترا چنان بنماید که من به خاك شدم   به زیر پای من این هفت آسمان باشد

سعدی

نشاط جوانی ز پیران مجوی   که آب روان باز ناید بـه جوی
چو دوران عمر از چهل درگذشت   مزن دست وپا کآبت از سرگذشت

نشاط آنکه از من رمیدن گرفت — که شامم سپیده دمیدن گرفت
بباید هوس کردن از سر بدر — که دور هوسبازی آمد به سر
به سبزه کجا تازه گردد دلم — که سبزه نخواهد دمید از گلم
کسانی که دیگر به غیب اندرند — بیایند و بر خاک ما بگذرند



قضا روزگاری ز من در ربود — که هر روزی ازوی شب قدر بود



اگر پای در دامن آری چو کوه — سرت زآسمان بگذرد از شکوه
زبان درکش ای مرد بسیار دان — که فردا قلم نیست بربی زبان

سعدی

صد انداختی تیرو هرصدخطاست — اگر هوشمندی یك انداز وراست
درون دلت شهر بند است راز — نگر تا نماند در شهر باز
از آن‌مرد دانا دهن‌دو خته است — که‌بیندکه‌شمع از زبان‌سوخته‌است

شعدی

حالی که من این سخن بگفتم عنان طاقت درویش از دست تحمل برفت تیغ زبان برکشید واسب فصاحت در میدان وقاحت جهانید وبر من دوانید و گفت: چندان مبالغه دروصف ایشان بکردی وسخنهای پریشان بگفتی که‌وهم تصور کند که تر یاقند یاکلید خزانهٔ ارزاق، مشتی متکبر مغرور، معجب نفور، مشتغل مال ونعمت مفتتن جاه وثروت‌که سخن نگویند الا به سفاهت ونظر نکنند الابه کراهت، علمارا به گدائی منسوب کنند وفقرارا به بی‌سرو-پائی معیوب گردانند وبه‌عزت مالی که دارند وعزت جاهی که‌پندارند برتر از همه‌نشینند وخودرا بهتراز همه بینند. نه‌آن درسردارند که سربه کسی‌بردارند

بی‌خبر از قول حکما که گفته اند « هرکه به طاعت از دیگران کم است‌وبه نعمت بیش ، به صورت توانگر است‌وبه معنی درویش .

گفتم : مذمت اینان روا مدار که خداوند کرمند !

گفت : غلط گفتی‌که بندهٔ درمند ! !



فصل هشتم :

اصوات

اصوات کلماتی هستندکه به هنگام بیان : تحسین ، ندا ،شگفتی وبیم‌وآگاهی وتنبیه‌وتحذیر ومانند آنها استعمال می‌شوند .

اصوات چون در حکم جمله اند یا دارای فعل محذوف هستند به آنها : شبه‌جمله می‌توان‌گفت ومتمم ومفعول می‌توانند داشت‌مانند: افسوس ! که از دست بشد عمر عزیز !

(افسوس = افسوس یاتأسف می‌خورم) ای دل‌تورا نگفتم کزعاشقی حذرکن ! (ای دل به تومی‌گویم یا : باتو هستم = تورا می‌خوانم) زه ! آفرین ! (= تحسین می‌کنم) وغیره .

اصوات معروف عبارتند از :

۱- برای «ندا» مانند : ای - ایا - یا - آی - الف آخر اسم درحالت منادا مانند : شاها !

۲- برای «شگفتی و تعجب» مانند: وه ! وه وه ! ای شگفتا ! شگفتا ! عجبا ! .

۳- برای «تحسین و آفرین» مانند : زه ! خه ! خوشا ! خنك ! بهبه ! آفرین ! (۱) .

٤- درد و افسوس و دریغ مانند : وای ! آه ! آخ ! آوخ ! دریغ درد - دریغا - حسرتا ! دریغ دریغ - حیف - حیف‌حیف !

۵ - در تنبیه و تحذیر - مانند : هان ، ها ، هین ، هلا ، الا ، زنهار بپا ، مباد ، مبادا .

توضیح:

برخی از اصوات که تقلیدی از صوتهای طبیعی هستند مانند ! چه چه ، جیك‌جیك ، خش‌خش ، لای‌لائی ، بع‌بع ، شرشر ، میومیو ، پچ پچ .

در حکم اسم می‌باشند و می‌توانند همهٔ حالات اسم را قبول کنند: مانند:

تك‌تك ساعت چه گوید ؟ هوشدار گویدت بیدار باش ای هوشیار

(تك‌تك ساعت)=مسندالیه

کلماتی که برای تحذیر و تنبیه در جمله می‌آید مقامی در جمله ندارد جز این که شبه جمله اند : مانند : هان والا !

۱- در تحسین (احسنت - چه نیکو!) در نثر و نظم بکار می‌رفته است .

هانای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
ایوان مـدائن را آئیـنـهٔ عبـرت دان
خاقانی

الا تا نشنوی مدح سخنگوی که اندك مایه نفعی از تو دارد

اصوات مرکب :

اصواتی هستند که ازدو کلمه یا بیشتر ترکیب می‌شوند واحساسی را بیان می‌کنند . مانند :
پناه برخدا ! خدا بیامرز ، خدای ناخواسته، یاعلی ، خدانکند خدا نکناد ، خاك عالم ، بیچاره ! بدبخت ، خدارا ،وماننداینها ، که همه درحکم (شبه جمله) اند ومتمم محذوف یاصریح دارند .



تمرینها

تمرین ۱ ـ درجملات زیر اصوات واسمهای صوت را مشخص کنید :

الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند

هان ای‌دل‌عبرت بین‌از دیده‌عبر کن‌هان ایوان مدائن راآیینهٔ عبرت‌دان

توانگرا دل‌درویش خود بدست‌آور که مخزن‌زروگنج درم نخواهدماند

زمهربانی‌جانان‌طمع‌مبرحافظ(۱) که نقش‌جورونشان‌ستم نخواهدماند

بنرمی‌چنین داد مرغش جواب که‌ای‌سالیان‌خفته‌یك‌شب‌مخواب
پروین اعتصامی

خنك‌آن‌روزکه‌پروازکنم‌تابردوست بـه امید سرکـویش پـرو بالی بزنم
مولوی

ای‌که‌ازعالم معنی‌خبری نیست ترا بهتر از مهر خموشی مهری نیست‌ترا
صائب تبریزی

ویحك ! ای‌بی‌خبر زعالم عشق نـاچشیده حـلاوت غـم عشق
فخرالدین‌عراقی

۱ـ تخلص شاعران دربیت آخر غزل بیشتر بصورت منادا می‌آید اما علامت ندا غالباً حذف می‌شود .

ای‌که برپشت زمینی ، همه وقت آن تونیست
دیگران در شکم مادرو پشت پدرنه
سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند
سعدی
ماییم و نوای بینوایی بسم‌الله ! اگر حریف مایی .



زنهار ازین امید درازت‌که در دل‌است هیهات‌ازین‌خیال محالت که‌درسراست!
سعدی
تاکی‌از خانه هین ره صحرا تاکی از کعبه هین در خمار
سنائی



فصل نهم:

ونـدها

پیشاوندها، میانوندها ، پساوندها

پیشاوندها الفاظی هستند که برسر افعال واسمها درمی‌آیند .
میانوندها درمیان برخی کلمات‌وپساوندها درآخر آنها می‌آیند و معنی خاصی به‌کلمات می‌دهند .

اینك مشهورترین پیشاوندها ومیانواندها وپساوندهارا در زیر می‌آوریم :

۱- به - برسر اسم‌درمی‌آید وصفت‌می‌سازد : مانند: بخرد، بنام، بنیرو ، بنفرین .

۲- با - برسراسم درمی‌آید وصفت‌می‌سازد مانند: با ادب - باهوش - باعقل .

۳- بی - پیشاوند نفی است واز اسم صفت منفی می‌سازد مانند:

بیکار - بی‌نشان ، بی‌عقل .

٤- **بل** - برسر اسم درمی‌آید و صفت مبالغه می‌سازد مانند : بلکامه(هوسران) بلعجب (چیز بسیار شگفت) .

۵- **باز** - برسرفعل‌درمی‌آید ومعنی تجدید و تکرار دارد مانند: باز آمدن ، باز گشتن .

۶- **بر** - برسر فعل درمی‌آید ومعنی بلندی وبالا دارد مانند : بر آمدن ، برخاستن .

۷- **پاد** - برسر اسم درمی‌آید ومعنی ضد ومخالف دارد مانند : پادزهر ، گاه معنی حامی وپشتیبان می‌دهد مانند : پادشاه

۸- **پر** - برسراسم‌درمی‌آیدوصفت می‌سازد مانند : پرگهر، پرمایه

۹- **پیش** - براسم وفعل درمی‌آید وصفت مرکب یامرکب فاعلی می‌سازد مانند : پیشاهنگ ،پیشقدم ، پیشرو .

۱۰- **در** - برسر فعل‌درمی‌آید مانند : دریافتن - درآمدن ، در-رفتن .

۱۱ - **زبر** - براسم در می‌آید و صفت مرکب می‌سازد مانند : زبردست .

۱۲- **فر** - برسرفعل‌یاصفت درمی‌آیدمانند : فرهیختن، فرسودن، فرخجسته .

۱۳- **فرا** - برسر فعل درمی‌آید مانند : فراگرفتن - فراخواندن

۱٤- **فرو** - برسر فعل درمی‌آیدوفعل مرکب می‌سازد مانند:فرو-

گذاشتن ، فرورفتن ، فزوریختن . گاه برسراسم درمی‌آیدوصفت‌می‌سازد مانند : فروتن ، فرومایه .

۱۵- **فراز** - برسر فعل درمی‌آید وفعل مرکب می‌سازد مانند : فراز کردن (بستن و باز کردن) .

۱۶-**م**- برسر فعل درمی‌آید وآن را منفی می‌کند مانند : مکن، مرو مینداز .

۱۷-**می**- برسرفعل ماضی ومضارع وامردرمی‌آید مانند ، میگفت- می‌روم ،می‌باش .

۱۸- **ن** - برسرفعل واسم‌درمی‌آید وآنرا منفی‌می‌کند ، نمی‌روم؛ نستوه - نفرین ، ناهار .

۱۹- **نا** - پیشاوندمنفی است که‌صفت منفی‌می‌سازدمانند؛ نااهل، ناهموار ، ناامید .

۲۰- **هم** - براسم درمی‌آید واسم وصفت مرکب می‌سازد مانند : همسر ، همراز ، همدل ، همکار .

۲۱- **همی** - برسرفعل ماضی درمی‌آید ومفید معنی استمراراست مانند : همی‌آید - همیرفت .

گاه برسر فعل‌مضارع‌درمی‌آید مانند : همی‌گوید (=می‌گوید)

میانوندها

۱ـ(الف) برای ساختن فعل دعائی بکار می‌رود مانند : مریزاد، مباد، کناد، دهاد ـ گاه برای اتصال دو کلمه مانند : دستادست(= نقد) دوشادوش، برابر ، سراسر ، بناگوش(= بن گوش)

۲ـ به ـ برای اتصال دو کلمهٔ همجنس بکار می‌رود مانند : سر بسر دوش بدوش ، نو به نو ، مو به مو .

۳ـ تا ، برای اتصال دو کلمهٔ همجنس بکار می‌رود مانند :سرتاسر کران تا کران .

٤ـ در ، برای اتصال دو کلمهٔ مانند : پی‌درپی ، تودرتو .

٥ـ و ، برای اتصال دو کلمه مانند : گیرودار ، زدوخورد ، پیچ و تاب .

٦ـ یا ، برای اتصال دو کلمه مانند : دیریازود .

پساوند ها

۱ـ الف : در آخر ریشهٔ مضارع برای ساختن صفت فاعلی بکار می‌رود مانند : دانا ، گویا ، بینا .

۲ـ الف : برای نداودعا مانند خداوندا ، شاها ، ملکا .

۳ـ الف ، برای تعجب و کثرت مانند : صحبا ، بسا ، خوشا ، خرما.

٤ـ الف ، برای ساختن اسم مصدر (بجای : ی مصدری) مانند درازا ، پهنا ، فراخا .

۵ـ الف ، زائد در آخر فعل برای پاسخ مانند : گفتا ، ودر آخر برخی از کلمات مانند : درختی که تلخش بود گوهرا ! (الف اطلاق)

۶ـ ار ، برای ساختن صفت فاعلی مبالغه مانند خریدار ، خواستار ، برای ساختن اسم مصدر یا (حاصل مصدر) مانند : گفتار ، کردار .

برای ساختن صفت مفعولی مانند : مردار .

۷ـ آسا ، برای بیان شباهت ، مانند : شیرآسا ، پلنگ آسا .

۸ـ اك ـ برای ساختن اسم مصدر (حاصل مصدر) مانند : خوراك ، پوشاك :

۹ـ آگین ـ برای ساختن صفت مرکب مانند : مشك آگین ـ عنبر آگین .

۱۰ـ ان برای توقیت و بیان وقت مانند : سحرگاهان ، بامدادان ، بهاران .

۱۱ـ ان ، برای ساختن صفت فاعلی حالیه مانند : خندان ، گریان ، فروزان ، (این نوع صفات گاه قید حالت می باشند)

۱۲ـ انه ، برای لیاقت و شباهت و نسبت و گاهی قید حالت و وصف می باشند مانند : خردمندانه ، عاقلانه ، شاهانه ، مردانه ، زنانه .

۱۳ـ **ام** ، برای ساختن عدد ترتیبی یاصفت عددی مـانند دهم ، صدم ، پنجاهم .

۱٤ـ **او** ، برای ساختن صفت واسم مصغر مانند : اخمو ، یارو، خواجو . گاه برای بیان کثرت ومبالغه مانند : ترسو ـ ریشو ـ گاه نسبت مانند : گردو

۱۵ـ **اور** ، معنی اتصاف به کلمه می‌دهدمانند : گنجور ، رنجور، (=رنجیده ومریض)

۱٦ـ **اومند** . معنی اتصاف و دارندگی به کلمه می‌دهد مانند ، تنومند ، دانشومند ، حاجتومند ، برومند .

۱۷ـ **بار** ، به‌معنی کنار و ساحل مـانند : رود بار ، جویبار ، زنگبار .

۱۸ـ **باره** به معنی‌دوستداروخواهان‌مانند : شکمباره ، غلامباره

۱۹ـ **بان** ، معنی محافظت و نگهداری به کلمه می‌دهد مانند ، باغبان ، روزبان ، شهربان ، پاسبان .

۲۰ـ **بد** ، به معنی رئیس وصاحب ونگهبان مانند : سپهبد ، باربد ، موبد ، هیربد .

۲۱ـ **تـا** ، برای ساختن صفت به معنی عدد فرد مانند : یکتا ، همتا .

۲۲ـ **تاش** ، به‌معنی یار وشریك (ترکی است) مانند : خیلتاش، خواجه تاش ، بکتاش .

۲۳ـ **چی** ، لفظی است ترکی معنی ورزنده وفاعلی به کلمه می‌دهد مانند : درشکه چی ، تماشاچی ، آهنچی ، سورنچی .

۲٤ـ **چه** ـ برای تصغیر مانند : باغچه ـ سراچه

۲۵ـ **دان** ، معنی ظرفیت به کلمه می‌دهد مانند : نمکدان ـ گلدان .

۲٦ـ **دیس**، معنی شباهت‌دارد مانند طاقدیس ـ تندیس(مجسمه)

۲۷ـ **زار** ، معنی مکان وکثرت به کلمه می‌دهد مانند . گلزار ـ نمکزار ـ چمنزار .

۲۸ـ **سار** معنی کثرت ومکان به کلمه می‌دهد مانند کوهسار ، چشمه سارودر معنی ، گاه کلمه، همان (سر) است‌که بصورت (سار) در آمده مانند . نگونسار ـ گاوسار

گاه پسوندمکان است مانند : رخسار (جای رخ) وگاهی از کلمه صفت‌می‌سازد مانند . خاکسار (معنی شباهت به کلمه می‌دهد)

۲۹ـ **سان** ، معنی شباهت دارد مانند . دیوسان ـ یکسان .

۳۰ـ **ستان**، معنی‌مکان وجا می‌دهدمانند . بلوچستان ؛ کردستان، گلستان .

۳۱ـ **ش** ، به ریشهٔ‌مضارع فعل افزوده می‌شود واسم مصدر می‌سازد مانند : ورزش ، گردش ، سایش ، فرمایش ، بودش (هستی)

۳۲ـ **فام** ، معنی رنگ‌دارد مانند . سیه فام ، بیجاده فام، لعل‌فام

۳۳- ک ، برای تصغیر ودلسوزی‌است. مانند . شیخك ،شاعرك طفلك .

گاه معنی شباهت‌به کلمه می‌دهد مانند : پستانك ، عقربك .

گاه برای‌ساختن اسم ازصفت بکار می‌رود مانند : سرخك-زردك

گاه برای ساختن اسم آلت بکار می‌رود مانند : غلتك ، عینك ، سمعك.

۳۴- کار ، گار ، گر ، برای ساختن صفات فاعلی و شغلی بکار می‌رود مانند ؛ ستمکار ، آموزگار ، دادگر ، آهنگر .

۳۵- کده ، معنی مکان وجامی‌دهد مانند : آتشکده ؛ بتکده ، غمکده .

۳۶- گان - معنی نسبت‌دارد مانند : بازرگان ؛ دهقان (دهگان) شایگان(شاهگان)رایگان(راهگان)

۳۷- گاه پسوند مکان وزمان است مانند : دانشگاه ، پایگاه، کمینگاه ، زرمگاه ؛ شامگاه ؛ صبحگاه

۳۸- گاهان نیز برزمان دلالت‌می‌کند : شامگاهان ،صبحگاهان

۳۹- گن ، مخفف (گین) معنی اتصاف می‌دهد مانند : غمگن (غمگین) ؛ خوشگن .

۴۰- گون ، معنی رنك دارد مانند : بیجاده گون ، لعلگون ، زنگار گون .

۴۱- گونه ، معنی رنك و شباهت دارد مانند : زعفران گونه -

گلگونه، بیمارگونه .

۴۲- **لاخ** ، معنی جاومکان به کلمه می‌دهد مانند : دیولاخ، سنگلاخ

۴۳- **مان** ، گاه معنی خانه و مکان به کلمه می‌دهد مانند : دودمان، خانمان، کشتمان (= کشمان)

گاه معنی شباهت دارد مانند : آسمان

گاه معنی‌منش واندیشه دارد مانند : پژمان ، شادمان ، قهرمان

گاه از ریشهٔ‌ماضی، اسم ذات می‌سازد مانند : ساختمان

گاه از ریشهٔ مضارع، اسم معنی می‌سازد مانند : سازمان

۴۴- **مند** ، معنی‌اتصاف ودارندگی به‌کلمه می‌دهد وصفت‌می‌سازد مانند : دانشمند ، ارجمند ، هنرمند .

۴۵- **ناك** ، معنی اتصاف به کلمه می‌دهد وصفت می‌سازدمانند: دردناك ، غمناك

۴۶- **نده** ، معنی اتصاف به کلمه می‌دهد وصفت فاعلی واسم‌فاعل می‌سازد مانند : شرمنده ، عمنده ، دیرنده ، گوینده ، جوینده ، پرنده

۴۷- **وار** ، پسوند شباهت است ومعنی شباهت ولیاقت به کلمه می‌دهد مانند : شاهوار ، گوشوار ، دایره وار . این نوع کلمات گاه اسم گاه صفت و گاه قید هستند مانند : گوشوار ، امیدوار ، راهوار، دیوانه وار .

گاه معنی دارندگی به کلمه می‌دهند مانند : عیالوار ، سوگوار

گاه معنی مقدار به کلمه می‌دهد مانند : یك درم وار آفتاب . یك جامه وار پیلوار .

۴۸- **واره** ، هم معنی شباهت دارد مانند : ماهواره ، گاهواره وهم معنی نسبت واسم آلت مانند : گوشواره

۴۹- **وان** ، پسوند (بان) گاه بصورت (وان) در می‌آید مانند : پشتیوان .

۵۰- **ور** ، معنی اتصاف ودارندگی به‌کلمه می‌دهد وصفت‌می‌سازد مانند : هنرور ، جانور ، خردور

۵۱- **وش** ، (فش) معنی شباهت دارد مانند : شیروش : اژدهافش (اژدهاوش) ، مهوش .

۵۲- **ه** ، گاه معنی نسبت می‌دهد مانند : دهه ، دسته ، یکشبه ، صدساله .

گاه‌معنی شباهت مانند : دندانه ، زبانه ، گوشه

گاه صفت فاعلی مبالغه مانند : ستمکاره ، خونخواره

با افزودن (ه) به‌آخر ریشهٔ ماضی، اسم مفعول یاصفت مفعولی ساخته می‌شود مانند : کشته . پخته . پرورده .

با افزودن (ه) به‌آخر ریشهٔ‌مضارع اسم آلت مشتق ساخته‌می‌شود مانند : تابه . ماله ، کوبه ، گیره

باافزودن (ه) به‌آخر ریشهٔ مضارع‌اسم مصدر ساخته می‌شودمانند:

خنده ، گریه ، ناله، مویه

۵۳- (ی) و اقسام آن

الف-ی مصدری که به صفت اضافه میشود واسم‌مصدریائی می‌سازد مانند :خوبی ، نیکی ، بدی، شادمانی .

ب - ی نکره یاوحدت (که درمبحث اسم بدان اشاره شده‌است)

ج- ی استمراری که به آخر فعل ماضی افزوده می‌شود مانند : کردی ، رفتی .

د - ی نسبت مانند : تهرانی : لهجه بلوچی ، کردی

ه - ی تعبیرخواب که به آخر فعل ماضی افزوده می‌شود مانند:

دیدم‌که بخواب دوش‌که ماهی برآمدی .
کزعکس روی اوشب هجران سر آمدی
حافظ

و - ی شرطی مانند :

اگر مملکت را زبان باشدی ثنا گوی شاه جهان باشدی
مسعودسعدسلمان

ز- یِ تمناو آرزو بعداز کلماتی مانند کاش ؛ کاشکی مانند :

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق تادمی چند که مانده‌است غنیمت شمرند

ح- ی شك و تردید : به آخر فعلی افزوده می‌شود که قبل از آن گویی ، پنداری آمده باشد مانند :

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی

ویا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی

ط . ی لیاقت که به آخر مصادر افزوده میشود مانند : غذای خوردنی، لباس پوشیدنی . یاردوست‌داشتنی ، گستردنی ، آوردنی، دندان کندنی .

ی ـ ی ضمیر مخاطب (دوم‌شخص مفرد) مانند : رفتی . آمدی

این (ی) گاه بجای فعل ربطی (هستی . ای) می‌آید مانند :

تو مهربانی (= تومهربان هستی) توبزرگی ودر آیینه کوچك ننمایی (تو بزرگ هستی)

یاء اول را ضمیر متصل شخصی فاعلی و یاء دوم را یاء فعل ربط می‌گوئیم ، در صورتی‌که ماضی نقلی باشد بجای (ی) (ای) می‌آید. مانند: توخانه را خریده ای .

ك . ی تاکید قیدمانند : به سختی

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف

نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم

سعدی

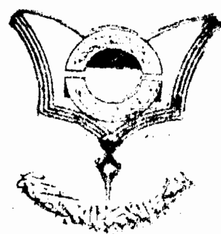
بسی رنج بردم، بسی نامه خواندم

۵۴- **یار** . معنی اتصاف وداربندگی دارد مانند : دولتیار ، بختیار هوشیار، خردیار .

۵۵- **ین** برای نسبت به‌کار می‌رود مانند : زرین . پشمین ، دوشین وگاه برای اعداد ترتیبی مانند : پنجمین . دهمین .

۵۶- **ینه** - برای نسبت به‌کار می‌رود مانند : زرینه ، پشمینه ، دوشینه .





تمرینها

تمرین ۱- پیشاوندها وپساوندها ومیانوندهارا درابیات وجملات زیر مشخص کنید.

سپرور پیاده‌ده و دو هزار	گزین کرد شاه از در کارزار
به‌شادی یکی نامه پاسخ نوشت	چو روشن بهار و چو خرم بهشت
نوشتند نامه به‌مشک و عبیر	چنانچون سزاوار بد بر حریر
زدیده همی خون فروریختند	بزاری خروشی برانگیختند
گواهی همی داد دل درشدن	که دیدارازین پس نخواهد بدن
چنین‌است کردار گردنده‌دهر	گهی نوش بار آورد گاه زهر
وازآن‌جایگه کوس بر پیل بست	به‌گردان بفرمود، خود برنشست
همان پنج موبد ز ایرانیان	بر افراخته اختر کاویان
به بالا رسال سیاوش بدند	خردمند وبیدار و خامش بدند
به درگاه پرانجمن شد سپاه	در گنج و دینار بگشاد شاه

فردوسی

رفتن‌از عالم‌پرشور به‌ازآمدن است	غنچه‌دلتنگ‌به‌باغ آمدو خندان‌برخاست

صائب تبریزی

باخود گفتم فالی ازاین صادقتر وجایی ازاین موافقتر ممکن نگردد اختی رخت وبنه که درصحبت بود بفرمودم تا بدان جانب تحویل کردندوآن

مدت، شاهوار در آن بقعه درظل رفاهیت غنودم «ترجمهٔ تاریخ یمینی»

من ارچه درنظر یار خاکسارشدم رقیب نیزچنین محترم نخواهدماند
چو پرده‌دار به‌شمشیر میزندهمه‌را کسی مقیم حریم‌حرم نخواهدماند
توانگرا دل‌درویش‌خودبه‌دست‌آور که‌مخزن‌زرو گنج‌درم نخواهدماند
زمهربانی جانان طمع مبر حافظ که‌نقش‌جورونشان‌ستم نخواهدماند
حافظ

مقام گوهر شهوارا ندرسینه می‌باید بیاض‌ازسینه بایدساخت شعرانتخابی‌را
صائب

ساده‌لوحان زودمی‌گیرند‌رنگ‌همنشین صحبت طوطی سخنور می‌کند آیینه را
صائب

فلك در نورد، تو درخوابگاه تومدهوش‌و درشبروی مهروماه
پروین اعتصامی

پرستار را ناگهان خواب برد همان‌دم‌که اوخفت‌رنجورمرد
پروین‌اعتصامی

بساط سپیدی تباهی گـرفت زمه تا به ماهی‌سیاهی‌گرفت
پروین اعتصامی

ورق‌نسخه رویت‌به‌گلستان‌بردیم باز مرغان چمن رابه‌فغان‌آوردیم
خواجوی‌کرمانی

پیش‌خواجو‌که‌نشانش زعدم‌می‌دادند از دهانت سر مویی‌به نشان‌آوردیم
خواجوی‌کرمانی

بشد بـا کمر پیش کاووس شاه بدو گفت مـن دارم ایـن پایگاه
فردوسی

بدین کار همداستان شد پدر   که بندد برین کین سیاوش کمر

فردوسی

دیوانه وار سر به بیابان گذاشتم   در سر نه فکر مایه و در دل نه رنج سود

جلال همائی



بخش دوم

نحو یا (ترکیب)

☆ ☆ ☆

☆(شناسائی حالات ترکیبی کلمات در جمله)☆

نحو (ترکیب)

نحو ـ علمی‌است که‌از موقع کلمه در جمله و وظیفه ای کـه‌در ترکیب جمله برعهده دارد ، بحث می‌کند .

چنانکه درین‌جمله : (حسن برای‌برادرش‌سیب‌آورد) **از جهت** (صرف) یا علم (تجزیه) .

حسن اسم ، خاص ، مفرد ، ذات است

برای ـ حرف اضافه .

برادرش ، اسم ، عام ، مفرد+ (ش) ضمیر متّصل (اضافه)

سیب ـ اسم ، عام ، (جنس) مفرد - ذات

آورد ، فعل ماضی ـ سوم شخص مفرد ـ متعدی ـ معلوم میباشد:



اما از جهت ترکیب یا نحو :

حسن: فاعل(مسندالیه)(= نهاد)

برای= حرف اضافه .

برادرش =(برادر+ش) (مضاف+مضاف‌الیه) مفعول با واسطه (=مفعول غیر صریح) .

سیب=مفعول صریح (حرف نشانهٔ ـ **را** ـ به جهت اینکه سیب اسم جنس‌می‌باشد حذف شده است) .

آورد=فعل‌متعدی ـ معلوم

درین جمله : (برای برادرش سیب آورد=گزاره) است .

چنانکه ملاحظه کردید ، اگر به گروه کلمات از جهت‌صرف (=**تجزیه**) بنگریم ، تك‌تك کلمات را از آن جهت که جزو کدامیك از انواع هشت گانه می‌باشند ، می‌شناسانیم ، اما در ترکیب (=**نحو**) فقط به وظیفه ومقام کلمه در جمله توجه می‌کنیم .

برای دریافت کامل جمله ها وعبارات باید به (**تجزیه‌وترکیب**) توجه کاملی کرد .

حال به بینیم(**جمله**) چیست ؟

جمله ـ یا (**گفتار**) یك یاچند کلمه است که به اثبات یا نفی در بارهٔ کسی یاچیزی حکم کند .

مانند : خدابزرگ است (۱) کار عار نیست(۲)

علی برادرش را به دبیرستان برد (۳) مرغ پرید(٤) .

در جملهٔ اول ـ خدا (مسندالیه) بزرگ (مسند) است (رابطه)

درجملهٔ دوم ـ کار (مسندالیه) عار (مسند) نیست (رابطه)

درجملهٔ سوم ـ علی (فاعل) برادرش (مفعول صریح) دبیرستان

(مفعول باواسطه) برد (فعل) .

در جملهٔ چهارم - مرغ (فاعل) پرید (فعل) می باشد .



انواع جمله

جمله را از جهتی به چهار نوع می‌توان قسمت کرد .

۱ـ **جملهٔ کامل** ـ آنست که معنی آن تمام وکامل باشد و مخاطب پس از شنیدن آن منتظر نماند .

مانند : دانش آموزان به دبیرستان رفتند .

خدا داناست :

۲ـ **جملهٔ ناقص** ـ آنست که معنی ومقصود گوینده ناتمام باشد وشنونده رادر انتظار گذارد .

مانند : تاکار نکنی ...

اگر درس بخوانی ...

وقتی جمشید آمد ...

۳ـ **جملهٔ مکمل** ـ آنست که معنی جملهٔ ناقص را تمام کند مانند :

تاکار نکنی **موفق نمی‌شوی**

اگر درس بخوانی **قبول خواهی شد** .

وقتی جمشید آمد **کارم راتمام کرده بودم**

درین مثالها : جمله‌های اول را (پیرو) وجمله های دوم‌را (پایه) می‌گویند .

٤- **جملهٔ معترضه** ـ آنست که اگـر ازمیان سخن گـوینده یا نویسنده حذف شود به ارکان جمله اصلی خللی وارد نشود . مانند :

سعدی گوید :

سبزه درباغ ـ گفته اند ـخوش‌است داند آنکس که این سخن گوید

(گفته اند=معترضه است) .

چشم بداندیش ـ که (برکنده‌باد) عیب نماید هنرش در نظر

سعدی

درین بیت (برکنده باد) جملهٔ معترضه است .

از جهت دیگر ، جمله یاساده ومستقل است یامرکب.

جملهٔساده ـ آنست که یك فعل داشته باشد مانند : علی‌شاهنامه را خوانده است .

جملهٔمرکب ـ آنست که دارای دوفعل یا بیشتر باشد مانند :

وقتی‌آمدی درسم را تمام کرده بودم .

یـا :

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است ،

به وقت مصلحت ،آن‌به که درسخن‌کوشی.

این عبارت (دارای سه جمله وسه فعل است) بدین قرار :

۱ـ اگرچه پیش‌خرد مند خامشی ادب است .

۲- بموقت مصلحت آن بهتر است که ..
۳- در سخن گفتن بکوشی .



از جهت شیوهٔ بیان مطلب جمله به چهار نوع تقسیم می‌شود .

۱- **جملهٔ خبری** - آنست که خبری را بطور قطع و یقین بیان کند : مانند : جمشید از تهران آمد .

سعدی گلستان‌را در نیمه قرن هفتم هجری تصنیف کرد .

۲- **جملهٔ پرسشی**- آنست که پرسشی را بیان کند و بطریق استفهام ادا شود . مانند :

از مدرسه آمدی ؟ به دیدن برادرت رفته‌ای ؟
آیا کتاب بینوایان را خوانده‌ای ؟

۳- **جملهٔ تعجبی** - آنست که شگفتی کسی را در بارهٔ امری بیان کند . مانند :

چه منظرهٔ زیبائی ! چه هوای دلکشی !

٤- **جملهٔ امری** - مانند : بیا !

ساعت چهار ازدبستان برگرد ! مرو درپی آنچه دل خواهدت!(۱)

۱- جملهٔ انشائی - آنست که برای بیان خواهش ، پرسش ، امر ، ویادعا به کار می‌رود وبه اصطلاح قابل صدق و کذب نمی‌باشد (= برخلاف جمله خبری) .



جمله را از جهت فعلی که درآن بکار رفته باشد می‌توان به دو نوع تقسیم کرد : جملهٔ اسمیّه ، جملهٔ فعلیّه .

۱- **جملهٔ اسمیه** - جمله ای است که فعل آن ناقص یا ربطی یا عام و محتاج مسند باشد مانند :

خدا داناست (دانا = مسند)

۲- **جملهٔ فعلیه** - آنست که فعل آن تام واز افعال خاص باشد . مانند :

علی برادرش را به دبیرستان برد

مرغ پرید

شاخ درخت شکست

جمله واجزاء ووابسته‌های آنها

چنانکه در بخش اول اشاره شد ممکن است جمله بظاهر یك کلمه باشد مانند : بنشین ! (۱)

یادوکلمه باشد مانند : جمشید رفت (۲)

در جمله (۱) - (فاعل) یعنی (تو) ضمیری است مستتر (پوش

(فعل) آن : (بنشین) است بصورت فعل امرحاضر .

* * *

درجملهٔ (۲) جمشید (فاعل) است . رفت (فعل) میباشد .

• • •

ونیز به این جمله ممکن است ، مفعول باواسطه (متمم فعل) افزوده شود بدین صورت : جمشید به اصفهان رفت (۳)

درجمله (۳) اصفهان مفعول باواسطه است

• • •

اگر فعل جمله (متعدی) باشد (برخلاف فعل ، رفت ، که لازم است) جمله ، مفعول صریح (بیواسطه) نیز می‌تواند داشت .

مانند : جمشید ، برادرم را باخود به اصفهان برد (٤)

درجمله (٤) : یك‌مفعول صریح (=بی‌واسطه) (=برادرم)

(را=حرف نشانه است که بعداز مفعول صریح می‌آید)

دو مفعول باواسطه (=غیر صریح) (خود=ضمیر مشترك)

و (اصفهان=اسم خاص) به (جملهٔ۳) افزوده شده است .

• • •

از وابسته‌های دیگر اسم ،صفتهای توصیفی یا انواع دیگرصفت است ، که به هریك از اسم ها ممکن است افزوده شود .

مانند : جمشید ، برادر مهربانم را ، با خود به اصفهان برد (۵)

در این مثال : صفت (مهربان) به اسم قبل‌از خود (موصوف = برادر) افزوده شده است .



از وابسته های دیگر اسم (مضاف‌الیه) یا (متمم اسم) است که معنی اسم قبل از خود را در جمله تمام میکند .

مانند : کتاب حسن‌را گم‌کرده ام .

کتاب (= مضاف) حسن(= مضاف‌الیه = متمم اسم)

از وابسته های فعل درجمله (قید) است که ممکن است به‌جمله افزوده شود .

مانند : **سال گذشته** ، جمشید ، برادر مهربانم را ، باخود به اصفهان برد . در جملهٔ (۶) (سال گذشته) (= قید زمان) و وابسته به (فعل) است .



اگر فعل جمله (ناقص) یا (ربطی) باشد . ممکن است : (فعل) (رابطه) واقع شود . مانند : هواگرم است (۷) .

درجملهٔ «۷» **هوا** «مسندالیه» **گرم** «مسند» **است** «فعل ناقص و

ربطی» «=رابطه» میباشد .



صفتها و متممهای اسم (=مضاف الیه‌ها) گاه وابسته فاعل (= نهاد) هستند گاه وابستهٔ متممها در (گزارهٔ) جمله می‌باشد ، اما قید همیشه وابستهٔ گزاره درجمله میباشد .

مثال دیگر :

هوا بسیار گرم است «۸»

درجملهٔ «۸» «گرم» صفت و «مسند» وقید «بسیار» جملهٔ اسنای را «مقیّد» به «قیدمقدار» می‌سازد .

اگر فعل «ناقص» باشد ممکن است جمله «متمم» نیز داشته‌باشد: زیرا بدون متمم، معنی چنین «فعلی» ناقص خواهد بود .

مانند :

از روی یار خرگهی ایوان همی‌بینم **تهی**

وز قد آن سرو سهی **خالی** همی‌بینم چمن

دراین جمله : «تهی» و«خالی» متمم‌فعل : (دیدن) است که‌بصورت فعل ناقص متعدی بکار رفته است .

مثال دیگر : وراجمشیدنامید آن‌پریرو = آن پریرو اورا

جمشید نامید .   درین جمله : (جمشید) متمم است .



بنابراین هر جمله علاوه بر (مسندالیه یا فاعل یا نهاد) ـ (مسند) و (فعل) یا (رابطه) (متمم‌ها) (مفعول های بیواسطه = (صریح) و (مفعولهای باواسطه=(غیر صریح) و وابسته های دیگری همچون صفات وانواع آنها ـ مضاف‌الیه ها ، قیدمکان یـازمان یـا ... نیز می‌تواند داشته باشد .



«کلمات درترکیب جمله»

هریك از کلماتی که دربخش اول (صرف) از آنها سخن گفتیم مانند: (اسم ـ صفت ـ کنایات ـ فعل و....) در (بافت‌جمله‌های‌گوناگون) ممکن است حالات ترکیبی خاصی پیدا کنند : چنانکه (اسم) ممکن است درجمله : فاعل یا مسندالیه ـ مضاف‌الیه ـ مسند ـ متمم ـ مفعول‌ـ صریح ـ مفعول غیر صریح ـ بدل ، تمیزو ... واقع شود .

صفت نیز در جمله ممکن است : (مسند) (متمم) و ... باشد ، کنایات که جانشین اسم می‌شوند حالات ترکیبی اسم را درجمله قبول‌می‌کنندو...

فعل نیز درجمله ممکن است (مسند) واقع شود .

و برهمین قیاس .....

اکنون به شرح حالات ترکیبی کلمات دربافت جملـه (= نحو) می‌پردازیم و هریك را ـ جداگانه از لحاظ ترکیب (نحو) درجمله‌بررسی می‌کنیم :



فصل اول :

اسم
وحالات ترکیبی آن
در جمله

از کلمات هشت گانه (اسم ، صفت ، کنایات (ضمایر) ـ فعل ـ قید ـ حروف اضافه ، حروف ربط ، اصوات) یکی اسم است که درجمله مقام وموقع خاصی می‌تواند داشته باشد وما از آن به **حالات اسم** تعبیر می‌کنیم •

حالات اسم

اسم درجمله پنج حالت یا بیشتر می‌تواند داشته باشد بشرح زیر

اول: حالت فاعلی (یا مسندالیهی) که آنرا «نهاد» هم می‌نامند وآن وقتی است که اسم درجمله فاعل یا مسندالیه واقع شود مانند :

علی رفت ـ **هوا** گرم است .

هر اسمی‌که فاعل باشد مسندالیه نیز خواهدبود ولی هراسمی‌که مسندالیه باشد فاعل نخواهد بود .

مانند : (علی) درجمله بالا که هم فاعل است وهم مسندالیه .

اما : (هوا) درجملهٔ بالا مسندالیه است ولی فاعل نمی‌باشد .

دوم حالت مفعولی : وآن هنگامی است که اسم،مفعول واقع شود : حالت مفعولی نیز بردونوع است .

الف‌ـمفعول‌صریح(بیواسطه) که بدون واسطه (حرف‌اضافه) فعل برآن قرار گیرد . مانند : حسن **کتاب** را برداشت .

درین مثال : (کتاب) مفعول صریح (بیواسطه) است .

بعد از مفعول صریح حرف نشانه (را) می‌آید : بدین جهت‌این نوع مفعول را مفعول رایی نیز می‌گویند .

گاه (را) در برخی جملات حذف میشود . مانند : جمشید**سبزی** خرید . محسن هنوز **کتاب** نخریده است .

درین دومثـال : (سبزی) و (کتاب) مفعـول صریح است و اسم جنس وعلامت مفعول صریح (=را) بعدازآن دواسم نیامده است .

مثال دیگر :

کم آواز هرگز نبینی خجل جوی مشك بهتر که یك‌توده‌گل

سعدی

(=کم آواز را هرگز خجل نبینی ...)

گاه (را) بجای (برای) می‌آید مانند :

زمانی علم و بحث‌ودرس وتحقیق — که باشد نفس انسان **را** کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایات — که باشد دفع خاطر را ملالی

که باشد نفس انسان‌را کمالی (= که برای نفس انسان کمالی باشد ...)

هنگامی که (را) نشانهٔ مفعول صریح نباشد کلمهٔ قبل از آن (مفعول غیر صریح) خواهد بود . مانند : (نفس انسان) در جملهٔ بالا که مفعول غیر صریح یامتمم است (۱)

ب ـ **مفعول باواسطه (غیرصریح)** آنست که با واسطهٔ حرف اضافه ، فعل برآن قرار گیرد . مانند : من‌به **کتاب** شما دست نزده ام

درین جمله : (کتاب شما) مفعول باواسطه یاغیر صریح است .

مثال دیگر : از **دوستان‌بد** دوری کن وبا **افرادنیکنام** همنشینی کن !

درین دو جمله : (دوستان بد) و (افراد نیکنام) هردو مفعول غیر غیرصریح می‌باشند :

۱ـ درنثر ونظم‌قدیم قبل‌از مفعول لفظ(مر) می‌آورده اند مانند :
«بی‌هنران مرهنرمندان را نتوانندید همچنانکه سگان بازاری مرسگ صید را» گلستان .
یا : من‌آنم‌که درپای خوکان نریزم — مر این قیمتی در لفـظ دری را
ناصرخسرو

۳ـ **حالت اضافه** : هنگامی است که اسم یا کلمه جانشین آن مانند ضمیر ، مضاف‌الیه واقع شود ومعنی‌اسم قبل‌از خود (یعنی : مضاف) را تمام کند .

مانند : کتاب **حسن** . زنگ **دبستان**. دست **ادب**

درین سه مثال : (حسن) (دبستان) و (ادب) مضاف‌الیه یامتمم‌اسم می‌باشند و (کتاب) (زنگ) و (دست) مضاف‌اند .

علامت‌اضافه ، کسره (ـِ) است که‌به آخر مضاف افزوده‌می‌شود مانند . کتاب حسن .

توضیح:

مضاف‌الیه قبل از مضاف قرار نمی‌گیرد مگر بندرت .

هرگاه مضاف‌الیه پیش از مضاف بیاید علامت اضـافه (کسره‌ای که در آخر مضاف می‌آید) حذف می‌شود وگاه به صورت اسم مرکب در می‌آید مانند : کاهبرگ ومریضخانه ومهمانخانه که در اصل : برگ‌کاه- خانهٔ مریض ـ خانهٔ مهمان بوده است . چنانکه سعدی گوید :

فراق یار که پیش تو کاهبرگی نیست
بیاو بردل من بین‌که کوه الوند است

و نیز در کلماتی مانند : (مادر زن) (پدر زن) که کسرهٔ اضافه

حذف شده و به صورت اسم مرکب درآمده است .

اضافه هائی که در آنها جای مضاف و مضاف‌الیه تغییر می‌کند (اضافهٔ مقلوب) نامیده می‌شوند . کلماتی مانند : (آسیاسنگ) و (کلاه گوشه) ازین قبیل است که دراصل : (سنگ‌آسیا) و (گوشهٔ کلاه) بوده است .

در اضافه هائی که کسرهٔ اضافه درآنها حذف می‌شود اصطلاح دیگری بنام (اضافهٔ مقطوع) یا (فك اضافه) بکار برده می‌شود .

هرگاه مضاف‌الیه مقدم شود (را) که بدل از کسرهٔ اضافه می‌باشد بعد از آن می‌آید و پس‌از آن مضاف ذکر میشود .

باید توجه داشت که این (را) نشانهٔ مفعول صریح نیست .

مانند : خانهٔ مارا بنیاد سست بود .

که در اصل چنین بوده است : بنیاد خانهٔ ماسست بود .

یا : یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود

دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود

حافظ

یعنی : (روشنی دیده از نور رخت حاصل بود)

هنگامی که فعل متعدی باشد «را» هم برای فك اضافه وهم‌برای مفعول صریح بکار می‌رود مانند .

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرحی نودر اندازیم
حافظ

(سقف فلك بشکافیم = سقف فلك‌را بشکافیم)

اقسام اضافه

اضافه را اقسامی است بشرح زیر .

۱ـ **اضافه‌ملکی** که ملکیت را برساند . درین نوع اضافه مضاف‌الیه مالك مضاف تواند بود .

مانند : خانهٔ **محمود** ـ باغ حسن .

۲ـ **اضافه تخصیصی** ـ آنست که مضاف بـهٔ‌مضاف‌الیه اختصاص داشته باشد درین نوع اضافه ، مضاف‌الیه نمی‌تواند مالك مضاف باشد مانند : درباغ ، زنگ دبستان ـ سقف اطاق .

۳ـ **اضافه بیانی** : که خود به‌دونوع تقسیم می‌شود .

الف ـ اضافه بیان جنس (= بیانی) آنست که مضاف‌الیه جنس مضاف را بیان کند . مانند :

ظرف مس ، کاسه بلور ، پارچه حریر ، انگشتری نقره

ب ـ اضافه توضیحی ـ آنست کـه مضاف‌الیه توضیحی در بارهٔ مضاف بیفزاید . مانند : شهر کرمان ، روز شنبه ، روز آدینـه ، عید غدیر .

۴- **اضافهٔ تشبیهی** - که مضاف به مضاف‌الیه یا مضاف‌الیه به مضاف تشبیه شود (بعبارت دیگر مشبه به مشبه به یا مشبه به به مشبّه) تشبیه شود (۱) .

مانند : قد سرو ، سروقد ، لب‌لعل ، لعل‌لب ، غنچهٔ لب .

۵- **اضافهٔ استعاری** : آنست که مضاف در معنی حقیقی خود بکار نرفته باشد . دراضافهٔ استعاری یکی از لوازم‌یا اجزاء مشبّه به ذکر می‌شود .

مانند : روی‌سخن ، گوش‌هوش ، دست اجل .

۶- **اضافهٔ بنوت** - آنست‌که رابطهٔ فرزندی مضاف رانسبت به مضاف‌الیه برساند .

مانند : مسعود سعد سلمان ، بوعلی‌سینا ، عیسی مریم ، کتایون قیصر ، محمدزکریّا ، فردوسی گوید :

کتایون‌قیصر که بد مادرش گـرفته شب تیره انـدر برش

فردوسی

۱- درهرتشبیه‌چهار رکن وجود دارد : ۱- مشبه(یعنی چیزی که‌تشبیه به چیز دیگری‌می‌شود) مانند : رستم مانند شیر بود . (درین مثال . رستم= مشبه است) ب ـ مشبه به= یعنی چیزی که چیز دیگری بدان تشبیه‌می‌شود مانند : (شیر) درمثال قبل . ج. وجه شبه. یعنی جهت همانندی و مشترك در دورکن اول تشبیه مانند ، دلیری وشجاعت که در رستم وشیرو جـود دارد . د ـ ادات تشبیه= مانند کلمات : (مانند . مثل ـ بکردار) و غیره . برخی رکن پنجمی هم‌برای‌تشبیه قائلند وآن غرض از تشبیه است که گاه مدح‌استو گاه ذم .

۷- **اضافهٔ لیاقت** : آنست که شایستگی فردی را نسبت به امری بیان می‌کند مانند : مرد کار زار ، مرد میدان ، مرد قلم یاسخن .

۸- **اضافهٔاقترانی** - آنست که مضاف مقترن به مضاف‌الیه باشد مانند : دست ادب - پای ارادت

توضیح :

اگر مراد از اضافه (مشبه) باشد «اقترانی» و اگر مقصود «مشبه به» باشد ، استعاری خواهد بود . مثلا در (دست‌ادب) و (پای ارادت) مراد (دست) و (پای) است که دست به حالت ادب وپای به‌حالت ارادت مقرون شده است (۱)

ترکیب اضافی ووصفی وفرق آن دو باهم

ترکیب‌اضافی : از مضاف ومضاف‌الیه مرکب شده است مانند : درس تاریخ ، درخت زردآلو .

ترکیب‌وصفی : از موصوف و صفت مرکب شده است مانند : مرد خوب ، زن پارسا ، برای تشخیص این دوترکیب به دو نکته باید توجه داشت :

۱- درترکیب اضافی ، مضاف‌غیر از مضاف‌الیه است و مضاف‌الیه چیزی است غیرازمضاف - چنانکه در : (خانه حسن) خانه غیر ازحسن

۱- نقل به‌اختصار ازکتاب «اضافه» تالیف دکترمحمد معین ص ۱۵۱

است و (حسن) فردی‌است غیر از (خانه) . امادر ترکیب وصفی ـموصوف غیر ازصفت نیست‌وصفت‌جدا ازموصوف نمی باشد .

۲ـ در ترکیب اضافی معمولا نمی‌توان (مضاف) را (مسندالیه) ومضاف‌الیه را (مسند) قرار داد وحال آنکه درترکیب وصفی موصوف می‌تواند (مسندالیه) وصفت (مسند) واقع شود . چنانکه در مثال بالا : نمی توان گفت : (خانه حسن است) ولی می‌توان گفت : (زن‌پارساست) (مرد خوب است) .

توضیح:

گرچه این قاعده در همه موارد کلیت ندارد ولی دربیشترموارد ملاکی برای تشخیص این دونوع ترکیب می‌تواند بود .

٤ـ **حالت‌ندا** : آنست که اسم یاکلمهٔ جانشین اسم (منادا) واقع شود . مانند : ای **برادر . خداوندا** ـ ایا **مردنیك‌اندیش** ـ **یارب**

درین‌مثالها : (برادر) (خداوند) (مردنیك اندیش) و (رب) منادا هستند (۱)

مثال دیگر :

خدایابه ذات خداوندیت — به اوصاف بی‌مثل و مانندیت

۱ـ باکلماتی که(منادا) واقع می‌شوند فعلی مقدر همراه است‌مانند : ای‌خدا ! که برابر است با (ای‌خدا ترا می‌خوانم) بدین جهت آنرا شبه‌جمله می‌گویند . (ر.ك : فصل‌اصوات) .

یا :

نازنینان منا . مرد چراغ دل من
همچو شمع از مژه ، خوناب جگر بگشایید
خاقانی

نازنینان منا (= ای نازنینان من)

توضیح:

گاه ازاول اسمی که منادا واقع شده است علامت ندا حذف می‌شود درین موارد لحن گوینده حذف علامت ندارا جبران می‌کند . مانند :

حافظ ار خصم خطاگفت نگیریم براو
ور به حق گفت جدل باسخن حق نکنیم
حافظ

۵ـ **حالت مسندی** : وآن هنگامی است که اسم در جمله مسند واقع شود مانند :

نام پیامبر اسلام **محمد (ص)** است

یا : نخستین پادشاه ساسانی **اردشیر** بود .

یا : دانستن **توانستن** است .

در مثالهـای بالا : کلمات : (محمد ص) (اردشیر) (تـوانستن) مسند می‌باشند .

توضیح:

اسم ممکن است درجمله متمم واقع شود مانند :

باغ ملی شهر مارا **پارک** نامیده اند .

آسان گذران کار جهان گذران را

زیرا که **جهان** خواهد خردمند جهان را

مسعود سعد سلمان



حالات دیگر اسم - اینکه گفتیم اسم «پنج حالت یا بیشتر می‌تواند داشته باشد» برای اینست که علاوه برحالاتی که برای اسم درجمله بر شمردیم ممکن است اسم حالت‌های : متمم ، تمیز ، وصف ، بدل ، وعطف نیز داشته باشد اما بیشتر دستور نویسان برای اسم چهار یاپنج حالت بیشتر ذکر نکرده اند .

حالت تمیز : مانند:دوکیلو **پنیر** خریدم .

برادرم دومتر **پارچه** برای من آورده است .

حالت وصف مانند: نقش طلا (که نوعی اضافهٔ بیانی است)

حالت بدلی مانند : محمد ، **پسرزکریا** - مسعود ، **پسر سعد** .

حالت عطفی مانند : پدر و **مادر** - خواهر و **برادر** عزیزاند



تمرینها

تمرین ۱ - درعبارات‌واشعار زیرتعداد جملات وانواع آنهارامشخص کنید .

درسخن با دوستان آهسته باش — تاندارد دشمن خونخوار گوش
پیش دیوارآنچه‌گوئی هوش‌دار — تا نباشد درپس دیوار گوش

سعدی

بلبلا مژدهٔ بهار بیار — خبر بد به بوم باز گذار

سعدی

خبری که دانی دلی بیازارد ، توخاموش ، تادیگری بیارد .

الا تا نشنوی مدح سخنگوی — که اندك مایه نفعی از تو دارد
که گر روزی مرادش بر نیاری — دوصد چندان عیوبت بر شمارد

یکی جهودومسلمان‌نزاع می‌کردند — چنانکه خنده گرفت از حدیث‌ایشانم
بطیره‌گفت مسلمان گراین قبالهٔ من — درست نیست ، خدایا ، یهودمیرانم

سعدی

می‌گویند : تخم مرغ دزدی به جواهر دزدی‌می‌کشد ، یعنی کار؛ از کارهای جزئی عاقبت به‌کارهای کلی می‌کشد . آیا هرکه عصا بکف گرفت‌باید ... مردم‌را بشکند ؟

برادرم از تهران آمد ، دوست شما ، که مردی فاضل است ، ما را به خانهٔ خود دعوت کرده است . حبسیات مسعود سعد سلمان ، که نالهٔ بیست سال زندان است ، سوزو گداز و کیفیتی خاص دارد .

میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است

می‌توان رفت بیك چشم بریدن تا مصر — بوی پیراهن اگر قافله سالار شود

تمرین ۲- حالات اسمهائی که در ابیات وجملات زیر دیده می‌شود تعیین کنید :

تن کودك روز بروز توانا تر می‌گردد . بچه‌ها درخت سیب را شکستند . دانش آموز کتابش را گم کرد . برادرشما امروز به دبستان نیامد ، خواهرم به دانشکدهٔ ادبیات می‌رود . کودك مادرش را بسیار دوست دارد . بچه‌ها در حیاط کودکستان بازی می‌کردند . با برادر شما به باغ ملی رفتم . از کتابخانهٔ دبیرستان کتابی گرفته ام اما هنوز آن‌را تمام نکرده ام . دانشجوی دانشکده درس نمی‌خواند . آدمیان به کرهٔ ماه خواهند رفت و از کره ماه باما سخن خواهند گفت ـ هوا ابری است .

خویشتن را بزرگ پنداری — راست گفتند : یك‌دو بیند لوچ
سعدی

بدان را نیك دار ای‌مرد هشیار — که نیکان خود بزرگ و نیك‌روزند
سعدی

بلبلا مژده بهار بیار — خبر بد بـه بوم باز گذار
سعدی

پسری را پدر وصیت کرد — کای جوانبخت یادگیر این‌پند
سعدی

آدمی را زبان فضیحه کند — جوز بی مغز را سبکساری
سعدی

گاوان وخران بار بردار   به ز آدمیان مردم آزار

سعدی

به علی گفت مادرش روزی   که بترس‌و کنار حوض مرو
رفت‌و افتاد ناگهان‌درحوض   بچه جان حرف مادرت‌بشنو

عنکبوت مگسی‌را شکار خواهد کرد . روزنامهٔ کیهان را می‌خوانم - جمشید ، جوانی‌خوش بیان وخوش اخلاق است . کتاب بینوایان رانخوانده‌ام. تلویزیون‌بچه‌ها را از درس خواندن باز می‌دارد. از رادیو وتلویزیون درسهای مفیدهم می‌توان آموخت .

سر از چرخ لیلوفری برکشیم   به دانش که داننده و بافریم

ناصرخسرو

درختان بلند وسرسبزاند ، بلبلان آواز می‌خوانند . کبوترها آزادی را دوست دارند .

• • •

تمرین ۳ـ در ترکیبات اضافی زیر انواع اضافه هارا تعیین‌کنید :

باد شمال ، مروارید اشك ، درخت سیب ، کتاب جغرافیا ، مردسخن تیغ اجل ، پای ارادت ، خانهٔ حسن ، پشت کمان ، چشم طمع ، لعل لب ، درخانه ، روز شنبه ، دست آز ، دست نیاز ، روی‌سخن ، روز تعطیل ، مهد زمین ، آسیاسنگ ، حسن علی ، یاقوت لب ، سوزدل ، دست تمنا ، برنامهٔ کلاس ، کتاب‌شما ، رکاب زین ، زین اسب ، افسار شتر ، شهرپاریس ، دیوان حافظ ، گیسوی‌کمند ـ مصلح عبدالله ، گودرز کشواد ، دیدهٔ روزگار ،خسرو [illegible] ،کوه دماوند ، چشم احترام ، سقف‌اطاق ؛ ظرف مس ، قالی ابریشم ، شهر بجنورد ؛ دیوار مسجد ، دست ادب ، درخت دوستی ، نهال دشمنی ؛ طبل شکم ؛ شهرطوس ، مداد پرویز ، مردعمل ، مردحرف .

تمرین۴ـ درترکیبات زیر مرکبهای اضافی‌ووصفی‌را ازهم جداکنید :

روزآدینه ـ شب‌جمعه ، کتاب مفید ، زبان مرغ ، دل جوان ، روح آدمی ، آسمان آبی ، کشور ایران ، بخت جوان ، روز روشن ، طالع میمون قلم قرمز ؛ دیوار بلند ؛ دیوارخانه ، کلید برق ؛ برق‌اطاق ؛ سقف سالن ؛ اطاق گرم ؛ دفتر ارزان ؛ شغل‌راحت ، برادر ارجمند ؛ دکان نزدیک ؛ راه‌دور دبستان دختران ؛ زمین آماده ؛ بساط نشاط ؛ قالی‌ابریشمی ؛ پـارچهٔ پشمی ؛ روزگار تیره ؛ درس نقاشی ؛ مداد زرد ؛ مقالهٔ مفید ؛ دوست ارجمند ؛ شهر تهران ؛ خیابان فردوسی ؛ مطلب مفید ؛ پسرخوب ـ پسر تقی .



فصل دوم :

صفت در جمله

صفت وابسته به اسم (= موصوف) است و به دنبال آن یا پیش از آن می‌آید مانند : مرد **بزرگ** - خانهٔ **کوچك** - **پارسا** زن - **نازنین** پسر .

اما گاهی بین صفت وموصوف فاصله می افتد مانند :

یکی بارگی بر نشسته سیاه   همی‌گرد نعلش برآمد به ماه

فردوسی

یا : کار بوسه چو آب خوردن شور (= آب‌شور خوردن)

بخوری بیش تشنه تر گردی

رودکی

گاه این فاصله وجود ندارد مانند :

هشیوار باجامه های سپید   لبی پر زخنده دلی پر امید

فردوسی

گاه صفت برموصوف مقدم می‌شود مانند :

به گیتی بجز **پارسا** زن مجوی زن بد کنش‌خواری آرد به‌روی
فردوسی

مثال دیگر : «... چه **بزرگ** جنونی و**عظیم** غبنی باشد باقی را به فانی‌ودایمی‌را به زایلی فروختن ... » (کلیله ودمنه) باب‌برزویه

برآمد **زاغ‌رنك وماغ‌پیکر** یکی میغ از ستیغ کوه قارن
منوچهری

دوصفت مرکب (**زاغ‌رنك**) و (**ماغ‌پیکر**) بر موصوف (یکی میغ=میغی) مقدم‌آمده است .

جمله در اصل چنین است : میغی زاغ رنگ‌وماغ پیکر ازستیغ کوه قارن برآمد .

مقدم آوردن صفت برموصوف گاه برای مبالغه در **وصف است** مانند : فردوسی بزرگ مرد تاریخ ادبی ماست .

هرگاه صفتی‌وصف مضاف کند نباید آنرا بعداز مضاف الیه‌آورد زیرا در معنی تغییری حاصل می‌شود . مانند :

پسران وزیر ناقص عقل به‌گدائی به روستا رفتند
سعدی

که منظور : (پسران ناقص عقل وزیر) است .

یا اگر بخواهیم(صفتی)به این ترکیب اضافی (کتابخانهٔ فرهنگ وهنر مشهد) بیفزائیم بهتر است . (صفت) را بعداز (مضاف) بیاوریم

بدین‌صورت :

کتابخانهٔ بزرگ فرهنگ و هنر مشهد .

مطابقهٔ صفت باموصوف : صفت باموصوف مطابقه نمی‌کند . بنابرین اگر موصوف جمع باشد صفت را مفرد می آورند مانند : گل خوشبو ـ گلهای خوشبو .

در نثر و نظم قدیم گاه صفت را با موصوف مطابقت می‌داده‌اند مانند:

شدند آن جوانان‌آزادگان چـنـو دایگان‌سیه معجران

اما امروز میگوئیم : (جوانان آزاده ـ دایکان سیه معجر)

مطابقه دادن صفت باموصوف از لحاظ مذکر و مونث و مفرد و جمع ـ به‌تقلید از قواعد زبان عربی ـ در زبان فارسی ، از دیر باز ، معمول بوده است . هم اکنون نیز ترکیبات وصفی بدین صورت بکار برده‌می‌شودمانند:مرقومهٔشریفه ـ مدیرهٔ معظمهٔ ـ حواس خمسه ـ والدهٔ ماجده ـ علمای عظام ـ سفرای کبار . شگفت آنکه گاه صفت مؤنث برای کلمهٔ فارسی نیز بکار برده میشود ! مانند : بانوی مجلله ـ نامهٔ شریفه درآمد حاصله ـ گنبد خضراء وغیره . که نادرست می‌باشد .

توضیح :

صفات و ترکیباتی که از زبان عربی در فارسی بکار برده شده است فراوان می‌باشد مانند : فوق‌العاده ـ تحت‌الحمایه ـ سابق‌الذکر

مشارالیه - محبوب‌القلوب که بصورت صفت بکاربرده میشوند مانند :
کار فوق‌العاده - کشور تحت‌الحمایه - مطلب سابق‌الذکر - شخص مشارالیه
مرد محبوب‌القلوب یاصفات ساده مانند .

فکر لطیف - طبع منیع - موضوع دقیق ومانند اینهاکه درزبان فارسی مانند صفتهای فارسی در جملات عموماً بعد از موصوف می‌آیند وگاه جانشین موصوف می‌شوند .

چند موصوف ویك صفت یایك موصوف وچند صفت

گاه چند موصوف یك صفت دارندوآن صفت وابسته به نهاداست.
مانند : مادر ، پدر وبرادر مهربانم در تربیتم کوشش بسیار کردند .

گاه یك موصوف چند صفت داردکه همه وابسته به نهاد می‌باشند مانند :

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا

یا : «معلم کُتّابی دیدم در دیار مغرب ترشروی ، تلخ گفتار بدخوی ، مردم آزار ، گدا طبع ، ناپرهیزگار . . . .»
سعدی

(این صفات وابسته به مفعول می‌باشند)

یا : معلم دانشمند، جهاندیده ، باتجربه،دلسوزوعلاقه‌مندما باز نشسته شد .

(این صفات وابسته به نهاد هستند)

یا : **لطیف کرم گستر کارساز** که دارای خلق است و دانای راز
سعدی

صفت جانشین موصوف : اگر صفت جانشین موصوف شود گاه مفرد گاه جمع آورده می‌شود .

مانند : **جوانان** کشور خواستار پیروزی و کامیابی می‌باشند .

یا : **آلوده‌دامنان** را درین محفل که جای **دلباختگان** پاکی و پرهیزکاری‌است، راه نیست .

صفاتی که جانشین موصوف می‌شوند تمام حالات اسم را درجمله می پذیرند . مانند : (۱) **جوانان** ورزش را دوست دارند (جوانان = فاعل یا مسندالیه = نهاد) .

(۲) **بدان** را نیك دارای مرد هشیار که **نیکان** خود بزرگ و نیك روزند
سعدی

(**بدان**) = مفعول صریح (**نیکان**) = مسندالیه = نهاد

(۳) ـ ای **تردامن بی‌آبرو** پای ازگلیم خویش بیرون منه !

(**تردامن**) و (**بی‌آبرو**) = منادا

(٤) هوا **گرم** است . (گرم = مسند)

توضیح:

صفت درصورتیکه مسند یاقید باشد (= قیدمشترك) قبل ازفعل می‌آید . مانند : حسن **خوب** کار میکند (خوب = قید مشترك)

صفت تفضیلی وعالی (سنجشی) اگر به آخر صفت عالی کسره اضافه کنیم باید موصوف بعد ازآن جمع بیاید ، مانند : فردوسی **بزرگترین** شاعران ایران زمین است .

اما اگر به آخر صفت عالی کسره افزوده نشود ، باید موصوف بعد ازآن بصورت مفرد بیاید ، مانند : قرآن **استوار ترین** کتاب آسمانی است .

گاه صفت عالی بدون(ین) می‌آید مانند :

آدمی **شریفتر** خلایق و **عزیزتر** موجودات است .

گاه صفت تفضیلی بدون مقایسه بامتمم می‌آیدمانند :

شنودم که‌یکی از ملوك به‌گوش **گرانتر** بوده است .

(سیاستنامه تصحیح دکترشعار ص۱۴)

بدوگفت : آن‌کس‌که **کوشاتر** است

دو گوشش بـه دانش **نیوشاتر** است

فردوسی

گاه چند صفت تفضیلی به دنبال یکدیگر می‌آیند .

مانند : از دیلمان هیچ پادشاهی **بیدارتر وزیرکتر و پیش‌بین‌تر** از عضدالدوله نبوده است .

صفت فاعلی بسیط و مرکب :

این نوع صفات گاه باموصوف همراه اندو گاه بجای موصوف بکارمی‌روند مانند: ضحاك **ستمگر** پدرش را کشت.خدای **جهان‌آفرین**

آدمی را به نعمت نطق ومزیت عقل بردیگر جانوران برتری بخشید ؛
یا : جهان آفرین کاین جهان آفرید .

صفت مفعولی بسیط و مرکب

این نوع صفات نیز گاه باموصوف همراه است وگاهی بجای آن بکارمی‌رود .
مانند :

بکردار چراغ **نیم مرده** — که هر ساعت فزون گرددش روغن
منوچهری

ناتراشیده هیکلی ناراست — همچو غولی از آن میان برخاست
عراقی

مرد **خسته** و **درمانده** به فرمانروای شهر شکایت برد و ازستمی که بروی رفته بود بنالید .
یا : **ستمدیدگان** به شهر آمدند وکاروزندگی خودرا رهاکردند.
یا : **ستمدیده** راپیش او خواندند — بر نامدارانش بنشاندند
فردوسی

توضیح :

صفت مفعولی گاه درجملات قید حالت یا کیفیت واقع می‌شود

مانند :

چو برگشت شب، **گرد کرده عنان** — سپیده برآورد رخشان سنان
گرد کرده عنان = **قید** است .
یا : «.... جوابش نگفتم وسراز زانوی تعبد برنگرفتم

رنجیده نگه کرد و گفت : ۰۰۰»

رنجیده=قید حالت .

سعدی

«۰۰۰ همچنان از پیش بوعلی برفت و دست بر بینی نهاده ، وراست که از در بیرون رفت بجایی متواری شد ۰۰۰» (۱)

دست بر بینی نهاده=قید حالت .



۱ــ قابوسنامه ـ به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ؛ ص۲۱۲

فصل سوم:

کنایات در جمله

ضمایر چون جانشین اسم در جمله می‌باشند همهٔ حالات اسم را می‌توانند داشته باشند.

الف ـ حالت فاعلی (=مسند الیهی)= نهاد مانند:

او درس را بر بازی ترجیح می‌دهد (او=فاعل یامسندالیه = نهاد) .

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از بادو باران نیابد گزند

(م = فاعل یامسندالیه)

هر که نصیحت خود رای می‌کند، **اوخود** به نصیحتگری محتاج است . **هر که** = فاعل یا مسندالیه)

(**او ـ خود**=مسندالیه)

[خود - برای تاکید آمده است]

چو بد **خود** کنیم از **که** خواهیم داد
مگر **خویشتن** را بـه داور بـریم

(**خود**=فاعل یا مسندالیه=نهاد)
(**که** = مفعول باواسطه = غیرصریح)
(**خویشتن** = مفعول صریح)

روزی خویشتن خورد**هرکس** خلق‌را درهم اوفتادن چیست ؟
مسعودسعدسلمان

(**هرکس**=**ضمیرمبهم** = فاعل یامسندالیه = نهاد)

چرخ ، مسافر زبهر ماست شب وروز
هـرچه **یکی** رفت براثر ، **دگر** آیـد
ناصرخسرو

(**یکی‌ودگر**) = مسندالیه یافاعل = نهاد

فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

(**دیگران** = ضمیرمبهم = فاعل یامسندالیه = نهاد)

دیگران چون پس‌از توبردارند این به‌کف کردن ونهادن چیست؟
مسعود سعدسلمان

(**دیگران** = ضمیرمبهم = فاعل‌یامسندالیه = نهاد)

به پیریم **همه‌کس** سرزنش کنند همی
گناه من چه‌درین ، ازخدای بایدخواست

(**همه‌کس**=ضمیر مبهم = فاعل‌یامسندالیه = نهاد)

آن مفید تر است .

این مرا به خانه نشینی کشاند .

(**آن**=ضمیر اشاره=مسندالیه = نهاد).

(**این** = ضمیراشاره = فاعل یامسندالیه = نهاد)

که گفتت برو دست رستم ببند ؟ نبندد مرا دست ، چرخ بلند

فردوسی

(**که** = ضمیر پرسشی = فاعل یامسندالیه = نهاد)

ازین دو کتاب **کدام** بهتر است ؟ (کدام = ضمیر پرسشی = مسندالیه = نهاد) .

چه افتاد ؟ **چه** بر آمد زسر کوه بلند ؟

(**چه** = ضمیر پرسشی = فاعل یامسندالیه = نهاد)

ب ـ حالت مفعولی

مرا از تدریس نیشابور وطوس معاف داری (مرا = من را)

(**من** = مفعول‌صریح)

سنجر **وی** رابدیدو برپای‌خاست (وی = ضمیر منفصل = مفعول‌صریح)

روزی که گذشته است از **او** یاد مکن

فردا که نیامده است فریاد مکن

خیام

(**او** = ضمیر منفصل = مفعول باواسطه)

بترسم که با **او** یل اسفندیار نتابد بپیچد سراز کارزار

فردوسی

(**او** = ضمیر منفصل = مفعول‌غیر صریح = مفعول باواسطه)

من بار نخواهم از **تو** زیراك بار **تو** کشد بزیر بارم

ناصرخسرو

(**من** = نهاد = فاعل یامسندالیه) (**تو** = مفعول‌غیر صریح)

(تو = مضاف‌الیه = متمم اسم)

(**م** = ضمیر متصل = مرا = مفعول صریح)

بیدار شدم زخواب لابل بیدارم کرد کردگارم

(**م** = ضمیر متصل فاعلی) (**م** = مفعول صریح = مرا)

(کردگارم=م = مضاف‌الیه‌متمم‌اسم)

پس کارخویش آنکه عاقل نشست زبان بداندیش بر **خود** ببست

سعدی

(خود = ضمیر مشترك = مفعول غیر صریح)

ره اینست سعدی که مردان راه بعزت نکردند در **خود** نگاه

سعدی

(**خود** = ضمیرمشترك = مفعول‌غیرصریح)

از آن بر ملایك شرف داشتند که **خود** را به از سگ نپنداشتند

سعدی

(**خود**=ضمیر مشترك=مفعول صریح)

کرم از **هیچکس** مجوی که‌نیست عادت **هیچکس** کرم کردن

مسعود سعدسلمان

(هیچکس اول = مفعول غیر صریح) (هیچکس دوم = متمم‌اسم = مضاف‌الیه)

آن را از کجا خریدی ؟ (**آن** = ضمیر اشاره = مفعول‌صریح)

این را به تو نگفته بودم (**این** = ضمیر اشاره = مفعول صریح)

با **آن** نمی‌توان به‌مسافرت رفت(**آن** = ضمیر‌اشاره = مفعول‌باواسطه)

برای **این** ترا به خانه دعوت کـردم . (**این** = ضمیر اشاره = مفعول باواسطه)

توچه دانی که چند بدهر روز بخت نیك از تو می‌بگرداند
مسعود سعدسلمان

(**چه** = ضمیر پرسشی = مفعول صریح)

به **چه** می‌اندیشی ؟ از **چه** بیشتر لذت می بری؟

چه = ضمیر پرسشی = مفعول‌باواسطه)

به **که** نامه می‌نویسی ؟ از **که** پرسیدی ؟

(**که** = ضمیر پرسشی = مفعول باواسطه)

کدام را برگزیده‌ای ؟

کدامین را بیشتر می‌پسندید ؟ (**کدام** و **کدامین** = ضمیر پرسشی = مفعول صریح)

که را می‌شناسی زاهل نظر ؟ (**که** = ضمیر پرسشی = مفعول صریح)

که رادیدی‌اندر میان‌گروه ؟ (**که** = ضمیر پرسشی = مفعول‌صریح)

درین روزگار به **که** می‌توان اعتماد کرد ؟ (**که** = ضمیر پرسشی = مفعول غیر صریح)

ج ـ **حالت‌ندا** ـ کنایات‌بندرت منادا واقع می‌شوند .

مانند :

ای من آن آهوکه خون صاف من ریخت صیاد از برای ناف من
مولوی

(من = ضمیرمنفصل = منادا)

ای که هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد می‌آید ؟
(که = ضمیر موصول = منادا)

د ـ **حالت اضافه** ـ کنایات می‌توانند مضاف‌الیه یامتمم اسم واقع شوند : مانند :

لب برلب من نهادومی گفت براز می‌خورکه بدین جهان نمی‌آیی باز
(من = ضمیر منفصل = مضاف‌الیه)

مپندار چون سرکهٔ خودخورم که جور خداوند حلوا برم
سعدی

(خود = ضمیر مشترك = مضاف‌الیه = متمم‌اسم)

همه مرده از روزگار دراز شد از گفت من نامشان زنده باز
فردوسی

(من = ضمیر منفصل = مضاف‌الیه)

کاین زمانه نشد کسی را دوست دهرکس را نگشت خـویشاوند
مسعودسعدسلمان

[را = علامت فك اضافه است که بعداز مضاف‌الیه آمده‌است]

جمله در اصل چنین بوده است :

این زمانه دوست **کسی** نشد　　دهر خویشاوند **کس** نگشت

[کسی وکس = مضاف‌الیه]

یا : خوشتر آن باشد که سردلبران　　گفته آید در حدیث **دیگران**

مولوی

(**دیگران** = ضمیر مبهم = مضاف‌الیه = متمم اسم)

کتاب **که**‌را برگزیده‌اند ؟　　(که = ضمیر پرسشی = مضاف‌الیه)

قیمت **کدام** مناسب تراست ؟　(کدام = ضمیر پرسشی = مضاف‌الیه)

ه ـ **حالت‌مسندی یا اسنادی** ـ برخی از کنایـات مسند قرار میگیرند :

که گردان **کدام** اندوسالارکیست؟　زرزم آوران،جنگ را یار کیست

فردوسی

یا مانند : راه نجات **کدام**است ؟

(کدام = ضمیر پرسشی = مسند)

عاشق **آن** باشدکه چون آتش بود　　گرم رو سوزنده و سرکش بود

عطار

(آن = ضمیر اشاره = مسند)

اگر راه **این** است ، بیراهه**چیست** ؟

(این = ضمیر اشاره = مسند) (**چه** = ضمیر پرسشی = مسند)

عذر بی‌منفعت نهادن **چیست**؟　　پیش دانش بر ایستادن**چیست**؟

(**چه** = ضمیر پرسشی = مسند)

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم ؟

لطفها می‌کنی ای خاك درت تاج سرم

(من = ضمیر منفصل شخصی = مسندالیه) (که = ضمیر پرسشی = مسند)

من کیم ؟ لیلی ـ و لیلی کیست؟ من   ما یکی روحیم اندر دو بدن

مولوی

(من کیم = من که هستم = که = ضمیر پرسشی است ـ که بجای لیلی نشسته است = مسند) (من = مسندالیه = نهاد)

(ما = ضمیر منفصل = مسندالیه = نهاد جمله) .



تمرینها

تمرین ۱ - در ابیات وجملات زیر ، حالات ضمایر و اسمهای اشاره وضمایر اشاره را مشخص کنید :

چو خسرو دید کآشوب زمانه — هلاکش را همی سازد بهانه
به مشکو رفت پیش مشک مویان — وصیت کرد با آن ماهرویان
که میخواهم خرامیدن به نخجیر — دو هفته بیش و کم زین کاخ دلگیر
قضا را اسپشان در راه شد سست — در آن منزل که آن مه، موی می شست
ز هر سو کرد بر عادت نگاهی — نظر ناگه در افتادش به ماهی

• • •

نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود؟ منت بگویم قضای یزدان بود

رودکی

بعد از آن وادی عشق آید پدید — غرق آتش شد کسی کآنجا رسید
عاشق آن باشد که چون آتش بود — گرم رو سوزنده و سرکش بود
نیک و بد در راه او یکسان بود — خود چو عشق آمد نه این نه آن بود

با تو ذرات جهان همراز شد   گر تورا آن چشم غیبی بازشد

شیخ عطار

• • •

تمرین ۴ــ در ابیات وجملات زیر حالات ضمایر وضمایر نامعین (مبهمات) را مشخص کنید :

هرآنکس که جوید همی برتری   هنرها بباید بدین داوری

چهارم که با هرکسی رازخویش   بگوید بر افرازد آواز خویش

چنین داد پاسخ که هر کوخرد   بیابد زهر دو جهان بر خورد

که اندر جهان سود بی رنج نیست   کسی را که کاهل بود گنج نیست

بی آهو کسی نیست اندر جهان   تن و جان چو بیساود اندر نهان

تو مغز کاو را خرد یار نیست   به گیتی کس اورا خریدار نیست

همان دوستی باکسی کن بلند   که باشد به سختی ترا یار مند

کسی کو به گنج و درم ننگرد   همه روز او برخوشی بگذرد

که چیزکسان دشمن گنج تست   بدان گنج شو شاد، کز رنج تست

چو نیکی کند کس تو پاداش کن   اما دشمن دوست پرخاش کن

کسی کاو ندارد هنر با نژاد مکن زو هگرز از کم‌وبیش یاد
فردوسی



هیچکس را بدون دانش و پرهیزگاری بردیگران برتربی نتواند بود. هرکس به خانهٔ ما آمد از دیگران بدگوئی کرد. بایکدیگر سخن گفتیم وپس از بحث زیاد همدیگر را به باغهای خارج شهر دعوت کردیم. بایکدیگر مجادله کردن وعمر عزیز را برسر سخنان بیهوده تلف کردن، ابلهی است، همه گویند وسخن گفتن سعدی دگر است. همه از شما راضی هستند. همهٔ مردم از گران شدن خواروبار ناخشنودند؛ واز دیگران بدگوئی می‌کنند.



هرکسی را هوسی در سرو کاری درپیش. هرکه آمد عمارتی نوساخت رفت و منزل‌به دیگری پرداخت. کارخویشتن را به فردا میفکن ـ و بدیگران وعده های پوچ مده. که برآوردن وعده‌های پوچ کاری است ناممکن.



کار پاکان‌را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر‌شیر
مولوی

آن‌که دایم هوس سوختن مامی‌کرد کاش می‌آمد واز دور تماشا می‌کرد



هرکه علم شد به سخا و کرم بند نشاید که نهد بر درم
سعدی

پدرم پند می‌داد و می‌گفت: راه اینست وچاه آن است. زنهار! با

نادانتر از خود آموزش نکنی . از آنان کناره گیر و به فکر آن باش که به سعادت ابدی برسی. کدام است راهی که تورا از خطر سقوط اخلاقی نجات تواندداد.

هریکی را به گوشه ای آویخت لشکر از دیده‌ها همی‌خون‌ریخت
هرکه در ملك ودین چنین باشد در خور حمد و آفرین باشد .



فصل چهارم:

فعل درجمله

مهمترین رکن جمله ، فعل است که‌درگزاره‌می‌آید . تعدادجملات به تعداد افعال‌بستگی دارد . بنابرین به تعداد فعلها جمله خواهیم‌داشت

مطابقهٔ فعل بافاعل یا مسندالیه :

هرگاه فاعل جاندار باشد فعل باآن مطابقه می‌کند .

مانند :

به سرهنگ سلطان چنین گفت : زن
که خیزای مبارك در رزق زن
سعدی

(**زن** = فاعل)(**گفت**:فعل‌ماضی‌مفرد)

یا :

دو **کس** چه **کنند** ازپی‌خاص‌وعام   یکی نیك سیرت یکی زشت نام

(**دوکس** = فاعل) (**کنند** = فعل جمع)

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از نعمت خدای عظیم

ناصرخسرو

(حاجیان = فاعل ، جمع) (آمدند = فعل جمع)

مرغان به نقاط گرمسیر **رفتند** .

(مرغان = فاعل جمع) (رفتند = فعل جمع)

هیونان به هیزم کشیدن **شدند** همه شهر ایران به دیدن شدند

فردوسی

روز به روز **تازیان** در زمین پدران حکیم بلخی نیرومند تر **می‌شدند** .

(تازیان = مسندالیه)(می‌شدند = فعل = رابطه جمع)



چه بسا **همسران جوان** که بی‌شوی **ماندند** وچه بسا **کودکان** **بی‌پدرشدند** (همسران جوان = مسندالیه یا فاعل) (ماندند = فعل جمع)

هرگاه فاعل یا مسندالیه بیجان (= غیرذوی‌العقول) باشد : گاه فعل با آن مطابقه می‌کند گاه مطابقه نمی‌کند .

برای فاعل یا نهاد جمعی که بیجان باشد فعل مفرد می‌آید. مانند :

دانه‌ها چون درزمین پنهان **شود** سر آن سر سبزی بستان شود

مولوی

وعده‌هاو**لطفهای** آن حکیم کرد آن رنجور را ایمن زبیم
مولوی

درخت غنچه برآورد و **بلبلان‌مستند**

جهان جوان شد و یاران به‌عیش‌بنشستند
حافظ

بیالید کوه **آبها بردمید** سررستنی سوی بالا کشید
فردوسی

اسم جمع.

هرگاه فاعل اسم جمع باشد، گاه فعل را جمع می‌آورند، گاه مفرد. مانند:

گروهی سوی کوهساران **شدند**

بفریاد، خواهان یاران **شدند**.
سعدی

یا:

خلق این خطه براحت همه **جانبازان‌اند**

ز صغیرو ز کبیرو ز نساء و ز رجال
فتحعلیخان صبا

سپه یکسره بر تو **دارند**چشم

میفکن تنت در بلاها به خشم
فردوسی

کز ایران یکی **لشکر** جنگجوی بدین نامداران **نهادند** روی
فردوسی

مردم (۱) در انتخابات انجمن شهر رای **دادند** (روزنامهٔ کیهان)

گله به‌شهر نزدیک **می‌شد** .

سپاه ایران زمین به هند حمله **برد**

چو بشنید **لشکر** ز رستم سخن یکی پاسخ نو **فکندند** بن
فردوسی

توضیح:

فعل فاعلی که اسم مکان است به اعتبار اینکه اگر مظروف مورد نظر باشد ومتعدد ، جمع آورده میشود ، مانند :

شبستان همه پیشباز **آمدند** به دیدار او بزم ساز **آمدند**
فردوسی

واگر ظرف مورد نظر باشد ومفرد ، فعل هم مفرد می‌آیدمانند :

شبستان همه پرشد از گفتگوی که اینت سرو تاج فرهنگ جوی
فردوسی

به برخی از کلماتی که در جمله بکار میرود نـویسنده یا شاعر شخصیت خاصی میدهد ، در ین صورت می‌توان برای چنین فـاعلی فعل

۱ـ درقدیم کلمهٔ مردم بجای (انسان) یا (بشر) بکار می‌رفته است و بضرورت فعل‌چنین فاعلی نیز مفرد می‌آمده است مـانند : « وچـون **مردم** **بدانست** کزوی چیزی نماند پایدار بدان **کوشد** تانام او **بماند**» .
مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری.

جمع آورد مانند :

ستارگان درآسمان چشمك **می‌زدند**

گوئی **شکوفه‌های** زیبای بهاری شمارا به‌گشت‌وگذاردرباغ و بستان دعوت‌می کنند

توضیح:

امروزه درنوشته ها ، برای فاعل جمع - وگرچه فاعل غیر ذوی‌العقول باشد - فعل جمع می آورند مانند :

«کلمات یاتعبیراتی که در جواب این سؤالهامی**آیند**همه‌قیدند»

دستور زبان فارسی دکتر خیامپور ص ۸۷

فاعل غیر مذکور

هرگاه‌فاعل فعلی نامعین باشد و‌مراد افرادنامشخصی‌باشند، فعل‌را جمع می‌آورند وچنین فاعلی را فاعل غیرمذکور مینامند ، مانند :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود و لیك به عمری دگر شود

یا : **آورده‌اند** که در ناحیت کشمیر متصیدی‌بودخوش و نزه

یا : جهاندار ایران سپاهی ببرد که **گفتند** کان‌رانشاید شمرد(۱)

فردوسی

۱- بحث ضمیر نامعین (Pronom Indefini) درگرامرهای زبان های‌خارجی‌آمده است درزبان فارسی‌هم‌هرگاه فاعل نامعین(= غیر مذکور)←

یا : سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

حذف فعل :

گاه فعل در جمله به قرینه حذف می‌شود . مانند :

همه‌کس را عقل خود به کمال نماید وفرزند به جمال [نماید]
سعدی

درعبارت سابق‌الذکر فعل جملهٔ دوم (= نماید) حذف شده‌است.

یا: بهزندان‌قاضی گرفتار به (= بهتراست) که‌درخانه دیدن برابرو گره
سعدی

یا : شدت نیکان روی درفرج دارد ودولت بدان‌سر در نشیب[دارد]
سعدی

اگر فعل جمله ، ماضی‌نقلی یاماضی بعید باشد فعل معین(است) یا (بود) درجملهٔ اول یا دوم حذف می‌شود . مانند .

« فریب دشمن مخور وغرور مداح مخر که این دام زرق نهاده است وآن دامن طمع گشاده [است] سعدی

←باشد ازضمیر متصل‌فاعلی (ند) درآخرفعل استفاده می‌کنند وگاه آنرابجای‌فعل مجهول هم بکار می‌برند چنانکه بجای : درمدرسه شکسته شده است . می‌توان گفت : درمدرسه را شکستند .

برای بحث بیشتر درین موضوع : ر.ك : (شاهنامه ودستور ، دکتر محمود شفیعی ص ۲۲۸) . و :

Grammaire Larousse du 20e Siècle·P·206

مثال دیگر : «تاریخ بشر را از دوران ماقبل تاریخ ورق زده [است] وروح انسان را بادیدهٔ تیزبین شکافته [است] ومسیر اجتماعات وسر اعتلای آنهارا از نظر گذرانده است» .

از مقالهٔ : دانشمند محترم بقلم (دکتر یار شاطر)

یا : به ما خبر رسید که دزدان به قافله حمله کرده [بودند] وحتی یکی دوتن از افراد قافله را کشته بودند .

اما رئیس قافله گفته [بود] ووعده داده بود که دزدان را بهر صورتی که ممکن باشد دستگیر خواهد کرد .

(صادق چوبك)

توضیح :

اگردر قسمت اول جمله وجه‌وصفی بیاید بعدازآن (واو)نمی‌آورند وجمله را درآخر تمام می‌کنند . مانند :

«نویسنده مقالهٔ مؤثری نوشته ، پرده از جنایات هولناکشان برداشت» .

اما حذف فعل بدون قرینه وبیش از اندازه نارواست . مانند :

«... ناچار آزادیخواهان مشهد ، ایشان را برای استمداد به تهران ، واو باتحمل‌مشقات فراوان خودرا بهطهران رسانیده به آزادی‌خواهان مشهد‌ملحق‌گردید . آزادیخواهان‌ومخصوصاً سپهسالارمأموریت خطیری به ایشان محول تابه اصفهان عزیمت...» (۱)

۱ـ آقای مجتبی مینوی حذف افعال را نوعی جنون شمرده‌اند . در←

درجمله هائی که متضمّن تعجب یا حسرت وافسوس یاپاسخ است غالباً فعل حذف میشود . مانند .

دلارام باشد زن نیکخواه   ولیکن زن بد ، خدایا پناه !
سعدی

خدایا پناه (=ای‌خدا به‌توپناه می‌برم !)

یا : «این‌مردبدان آمده است تا مرا به آتش دوزخ اندازد اهیهات ! هیهات!» (تاریخ بیهقی)   (هیهات=دور است=عجیب است)

واین مکه از بیت‌المقدس کوهپایه تر است ، شهر ، سنگی سنگی وعجب خارایی ! (خسی درمیقات ـ جلال آل‌احمد)

> نوشته های آقای مینوی نه تنها فعل حذف نمی‌شود بلکه تکرار می‌شو اینك مثالی در زیر از نوشته‌های استاد نقل می‌شود :

«این ابوالقاسم‌طنبوری از اهل بغداد بود ودر میان تجار ومردم‌بازار کـه باایشان معامله وخرید وفروش می‌کرد شهرتی داشت واز مال جمع‌کردن وهیچ خرج نکردن او حکایتها ونادره‌ها در افواه بود . اما آنچه بیش ازخود او شهرت داشت کفش او بود . یك‌جفت کفش بـاپاشنه‌هـای بلـند سنگین که سالهای سال بود یارو همدم بلقاسم بود . هروقت به هرگوشهٔ آن پارگی راه یافته بود پارهٔ چرم ضخیم زمختی برآن دوخته بود .

(نقل از : داستانها وقصه‌ها ـ ص ...

چنانکه درنثر ونظم قدیم نیز این تکرارها دیده می‌شود مانند :

مرابسود وفرو ریخت هرچه دندان بود   نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپید سیم زده بود ودروسرجان بود   ستارهٔ سحری بود وقطره باران بود

(سنگی سنگی= برای تاکید تکرار شده است = سنگی سنگی است)

(عجب خارابی = عجب خارابی است!)

مثال دیگر : به دبیرستان نمی‌روی ؟

- چرا (= چرا ، به دبیرستان می‌روم)

- چه دیر ! (= چقدر دیر است) یا (چقدر دیر می‌روی)

جای فعل درجمله :

فعل معمولا درآخر جمله می‌آید ، مانند :

اگر درمان بیمار از طبیب **است** مرا خودرنج و تیمار از طبیب **است**

ویس ورامین

یا : «عمردوبارهٔ آدمی نوشته وگفتهٔ اوست که به اخلاف می‌رسد و یاد اورا در اذهان تازه می‌دارد» ، (مقدمهٔ داستانها وقصه ها - مجتبی مینوی) .

اماگاه بضرورت شعری یاشیوهٔ خاص نویسنده فعل در اول یا دروسط می‌آید ، مانند :

برآشفته‌است بامن روزگارم تو گوئی با فلك در کار زارم

ویس ورامین

یا : **بر بود** گرگ مرگ هرآنکو گزیده‌تر

آیا که چون همی کند این مرگ اختیار

جمال‌الدین اصفهانی

یا : «این سعی میان‌صفا ومروه عجب کلافه‌می‌کند آدم‌را یکسر برت می‌گرداند به هزارو چهارصد سال پیش» .

(خسی درمیقات - جلال آل احمد) .

درنثرهای قدیم نیز گاه فعل درآخر وگاه دراول می‌آمده‌است:

مانند : «هارون وفضل ودلیل معتمد هرسه **در رفتند** .

(تاریخ بیهقی)

« **یافتند** عمری را درخانه به‌نمازایستاده وبوریائی خلق‌افکنده وچراغدانی برشکسته سبوئی نهاده»

(تاریخ بیهقی - داستان ابن سماك)

یا : «درست فرمود علی علیه‌السلام که دوست پیوند روح است و برادر پیوندتن» .

یا :

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

چنین نماندوچنان نیز هم نخواهدماند

توضیح:

درین جمله : «یافتندعمری را در خانه‌به نماز ایستاده وبوریائی خلق افکنده وچراغدانی برشکسته‌سبویی نهاده» (۱) که از تاریخ بیهقی

۲ـ آوردن فعل درآغاز جمله ـ بدین صورت ـ به تقلید [illegible] عربی است .

نقل شد وجملاتی نظیر آن کـه یك فعـل ماضی بـه صورت جمع بکار رفته است(= یافتند) وبقیهٔافعال به صورت (وجهوصفی) است ، بهحقیقت جملات(بهنماز ایستاده) (وبوریائی خلق افکنده) (وچراغدانی برشکسته‌ـ سبوئی نهاده) همه قید اند وفعل نیستند .



تمرینها

تمرین ۱ ـ دراشعار وجملات زیر افعـال را مشخص کنید واگر حذف فعلی در جمله پیش‌آمده است آنرا بنویسید .

عمر برف است و آفتـاب تمـوز ‌ ‌ ‌ انـدکی ماندو خواجه غره هنوز
ای تهی‌ـدست رفتـه در بـازار ‌ ‌ ‌ ترسمت پر نیاوری دستار
زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم ‌ ‌ ‌ به از کسی که نباشدزبانش اندرحکم



تایکی از دوستان که درکجاوه انیس من بود ودر حجره جلیس. به‌رسم قدیم از درآمد . کسی از متعلقان منش برحسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم کرده است ونیت جزم که بقیت عمر معتکف نشیند وخاموشی گزیند.تو نیز اگر توانی سر خویش گیروراه مجانبت پیش .

آزردن دوستان جهل است وکفارت یمین سهل . و خلاف راه صواب است ونقض رای اولوالالباب ذوالفقار علی در نیام وزبان سعدی در کام .

زبان در دهان ای‌خردمند چیست؟ ‌ ‌ ‌ کلیـد در گنج صاحب هنر
چودر بسته باشد چـه دانـد کسی ‌ ‌ ‌ که جوهر فروش است یاپیله ور ؟
اگرچه‌پیش‌خردمندخامشی ادب‌است ‌ ‌ ‌ به‌وقت‌مصلحت آن‌به که‌درسخن کوشی
اول‌اردیبهشت‌ماه‌جلالی ‌ ‌ ‌ بلبل، گوینده‌بر منا برقضبان

برگل‌سرخ از نم اوفتاده‌آلی همچو عرق بر عذار شاهدغضبان



آن پراز لاله های رنگارنگ وین پر از میوه‌های گوناگون
باد درسایهٔ درختانش گسترانیده فرش بو قلمون
(سعدی - گلستان)



سبحه برکف ، توبه برلب ، دل‌پراز شوق‌گناه
معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما
صائب‌تبریزی

مرا در نهانی یکی دشمن است که بربخردان این سخن روشن است
به سال اندکی و به دانش بزرگ گوی پر نژادی دلیری سترگ
فردوسی

شاعری در سخنوری ساحر در فن مدح گستری ماهر
بهرشاهی لوای مدح افراخت پر صنایع قصیده ای پرداخت
جامی

شبی چون‌چاه بیژن تنگ‌و تاریك چو بیژن در میان چاه اومن
ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بدو چون چشم بیژن

آرزومندی وجدایی

اگر چرخ فلك باشد حریرم ستاره سر بسر باشد دبیرم
هوا باشد دوات و شب سیاهی حروف‌نامه برگ وریگ وماهی
نویسند این دبیران تابه محشر امید و آرزوی من بدلبر
بجان من که ننویسند نیمی مرا در هجر ننمایند بیمی

مرا خود با فراقت خواب ناید   وگر آید خیالت در رباید
چنان گشتم درین هجران که دشمن   ببخشاید همی چون دوست بر من
به گریه گه گهی دل را کنم خوش   همی آتش کشم گوئی به آتش
من از هجران تو با غم نشسته   تو باید خواه من خرم نشسته
بگرید چون ببیند دیدهٔ من   مهار دوست اندر دست دشمن

ویس و رامین



فصل پنجم :

قید درجمله

اگر قید از لحاظ لفظ باصفت واسم یکی باشد آنرا **قید مشعرك** می‌گویند . این نوع قید را باید از صفت واسم جدا کرد .

اینك مثالهائی برای باز شناختن آنها درزیر می‌آوریم ،

۱ـ پادشاه اورا عقوبتی **سخت** فرمود (صفت) .

۲ـ چنین گفت : کامد سیاوش به تخت
بر آراست چنگ و برآویخت **سخت** (قید)

پدرش **سخت** برآشفت و .... (قید)

اکنون باید **نیك** بهوش باشم (قید)

کار نیك از مردان نیك پدید آید (صفت)

مثال های دیگر برای اسم وقید :

دراز ترین شب را یلدامی نامند که با **شب** میلاد مسیح (ع) برابر است (شب = اسم)

روز روشن و آفتابی و **شب** مهتاب را دوست دارم .
(روز=اسم) (شب=اسم)
روز کار می‌کنیم و **شب** استراحت می‌کنیم (روز=قید)(شب=قید)
اگر **امروزفردایی** نداشت انسان برای چه زندگی می‌کرد ؟
(امروز=اسم) (فردا=اسم)
پیرمرد بادست **لرزان** هدیه ای به فرزندش داد .
(لرزان=صفت)
پیرمرد **ترسان‌ولرزان** به‌دشمن نزدیك‌می‌شد گوئی‌ازمرك‌استقبال می‌کرد (ترسان=قید) (لرزان = قید)
چون قید، حالت ووصف کیفیت فعل را بیان می‌کند ، باید بدان نزدیك باشد اما گاه قبل‌از آن می‌آید :
مانند : **لنگ لنگان** قدمی برمی‌داشت .
(لنگ‌لنگان = قیدحالت)

یا : **هرشب** (قید) که از کارهای روزانه فارغ مـی‌شوید ، خستگی **روز** (اسم) آغوش‌راحت را برای شما گوارا می‌سازد . (سعید نفیسی)
این غنچه کوچك که از زیر برگهای تازه رسته بیرون می‌آیدو **هرروز** (قیدزمان) شادابتر و برومندتر می‌شود **و روزی** (قید زمان) در هوای صبحدم بر نخستین پرتوآفتاب لبخند می‌زند ، برای آنست که آینده درپیش اوست . (از نوشته‌های سعید نفیسی)
امشب براستی‌شب ما **روز** روشن‌است عیدوصال‌دوست‌علیرغم‌دشمن‌است

(سعدی)

(امشب = قیدزمان)(براستی=قیدتاکید) (شب=روز = اسم)

توضیح:

گاه حروف اضافه باقید اشتباه می‌شوند .

برای تشخیص آنها باید توجه داشت :

اگرحروف اضافه‌قبل‌از اسم‌بیاید اسم‌بعداز آن (مفعول باواسطه) خواهد بود مانند :

حسن **نزدیك** خانهٔ شما گردش می‌کرد .

(نزدیك = حرف‌اضافه)

حسن **کم‌کم‌نزدیك** آمد ، اورادر **تاریکی** شناختم .

(کم‌کم = قید مقدار) (نزدیك = قیدمکان)

دیروزپیش‌برادر شما رفتم و به او سفارش کردم که ....

(دیروز = قیدزمان) (پیش = حرف اضافه) (برادر = مفعول باواسطه) کودك برای دست‌یافتن‌به‌لانهٔ گنجشك **پیش** رفت‌وپای‌برسنگی گذاشت . (پیش=قیدمکان)



تمرینها

تمرین ـ زیرقید هائی که در جملات واشعار زیر آمده است خط بکشید «فردا صبح معلوم شد که ناظم دنبال کار مادرش بوده است که قرار بود بستری شود تاجای سرطان گرفته را یك دوره برق بگذارند.» «فردا که بمدرسه آمدم ناظم سرحال بود وپیدا بود که ازشر چیزی خلاص شده است»(۱)

همیشه چشمم زی زلفکان چابك بود   همیشه گوشم زی مردم سخندان بود

رودکی

لو کر گفت : «وقتی من به خانهٔ اربابم برگردم ...» دزد فرصت نداد که حرفش را تمام کند ، وگفت : «هنوز خیلی طول دارد تاتو به خانه اربابت برسی برای اینکه آن اسبی که تو سوارش بودی اسب بسیار خوبی است و من محتاج به یك اسب دیگر هستم ، پرتو باید این راه را پیاده گز کنی» (۲)

امروز ، شعر حربهٔ خلق است .
زیرا که شاعران ،

۱ـ جلال آل احمد ، مدیر مدرسه ص۱۱۶

۲ـ مجتبی مینوی ، داستانها وقصه ها .

خود شاخه‌ای زجنگل خلقند .
نه یاسمین وسنبل گلخانهٔ فلان .
بیگانه نیست شاعر امروز .
بادردهای مشترك خلق:
او بالبان مردم ـ لبخند می‌زند . (احمد شاملو)

گه به لب کودکم تبسم شیرین — گه به رخ مادرم فرشتهٔ سیما
گه به لب چشمه سار شاهدبیدم — مست برافشانده طره های سمن‌سا
گاه یکی آبشار تافته گیسو — رقص وتفنی کنان چودختر شیدا

شهریار

حیات آدمی ، از لحظهٔ تولد تاآن مرك ، لمحهٔ کوچکی از ابدیت‌است. گوئی انسان در اقیانوس عظیم ابدیت سر از موج بدرکرده ، لحظه ای بردامن امواج می‌لغزدوناچار درنقطهٔ دیگر سربزیر موج می‌کند ودر آغوش نامتناهی ابد پنهان می‌گردد .

دکتر محسن هشترودی

دوش در تیرگی عزلت جان فرسایی
گشت‌روشن دلم از صحبت روشن رایی
سربسر هستی‌ازین‌عشق وازاین‌جاذبه‌خاست
باشد این قصه ز اسرار ازل افشایی



سحرها بگریند چندان که آب — فروشوید‌از دیده‌شان کحل‌خواب
فرس‌کشته ازبس که شب رانده‌اند — سحرگه خروشان که وامانده‌اند
شب‌و روز در بحر سوداو سوز — ندانند ز آشفتگی شب ز روز



بامدادان برای درس خواندن وسیر آفاق وانفس از خانه بدرمی شدم

ودامن کوهساران را باپای شوق می‌سپردم . ناگهان به کنار چشمه‌ای زلال می‌رسیدم که آبی نقره گون وروشن داشت . کتاب را بسوئی می‌افکندم و با علاقهٔ وافر به تفکر درپاکی‌وصفای طبیعت می‌پرداختم .

* * *



فصل ششم :

ترتیب ارکان جمله

ارکان جمله عبارتند از :

۱ـ مسندالیه یا فاعل (= نهاد) که ابتدا می‌آید :

مانند :مرغ(۱)پرید(۲) ۱ـ فاعل(مسندالیه) ۲ـفعل (مسند)

یا : خدا (۱) دانا (۲) ست(۳) ۱ـ مسندالیه ۲ـ مسند ۳ـ رابطه

مسندالیه یا فاعل ممکن است وابسته هائی داشته باشد مانند : مضاف الیه یا صفت و ....

مانند : گل میخك (۱) دوست داشتنی(۲) است(۳)

۱ـ مضاف‌ومضاف‌الیه (= مسندالیه) ۲ـ مسند ۳ـ رابطه

مردباهنر (۱) (گرامی) است (۳)

۱ـ موصوف وصفت=مسندالیه ۲ـ گرامی=مسند

۳ـ است = رابطه

ممکن است فاعل یا نهاد وابسته های دیگری نیز داشته باشد :

مانند :

دانش آموز کلاس اول دبیرستان ناصر خسرو طهران پذیرفته شد

یا : عموی دوست عزیز شما درگذشت .

۲- **مسند** غالباً بعداز مسندالیه می‌آید مانند .

درخت(۱) شکست(۲) ۱- مسندالیه ۲- مسند

یا : برادر شما(۱) باهوش(۲) است (۳)

۱- مسندالیه ۲- مسند ۳- رابطه

گاه بضرورت شعری مسند بر مسندالیه مقدم می‌آید: مانند :

گل است سعدی ودر چشم دشمنان خار است .

سعدی (مسندالیه) گل (مسند) است (رابطه)

۳- **فعل** درآخر جمله می‌آید مگر بضرورت شعری .

مانند :

بکشتی در دلم تخم هوایت کنون آبش ده از جوی وفایت

ویس و رامین

که برگردان آن به نثر چنین می‌شود .

تخم هوایت را در دلم بکشتی - اکنون آنرا ازجوی وفایت آب ده

٤- **مفعول صریح** : اگر جمله فعلیه باشد و مفعول صریح داشته باشد بعداز فاعل یا مسند الیه وقبل از مفعول غیر صریح می‌آید :

مانند :

دوست شما ۱ **کتاب خودرا** ۲ برای **جمشید** ۳ **آورد** ٤ .

۱ـ فاعل ۲ـ مفعول صریح ۳ـ مفعول غیرصریح ۴ ـ فعل
۵ـقید ـ (اگر جمله‌قید داشته باشد)٠ گاه‌قید قبل از مسندالیه یافاعل، گاه بعد از آن می‌آید مانند :

پرویز هرگز کتاب جبر خودرا به دبیرستان نخواهد آورد

۱ ۵ ۲ ۳ ٤

یا : هرگز پرویز کتاب جبر خودرا به دبیرستان نخواهدآورد.

توضیح:

قیود استفهام غالباً در ابتدای جمله می‌آید . مانند :

کجا بودی ؟ (کجا=قید مکان)

ندانم ـ کجا دیده ام درکتاب؟ (کجا=قیدمکان)

چرا دیر آمدی ؟ (چرا=قید علت)

آیا درس نمی‌خوانی ؟ (آیا=قید پرسش)

قیدزمان غالباً در ابتدای‌جمله می‌آید مانند : **دوش** (قیدزمان) دیدم که ملائك در میخانه زدند ـ

فردا (قید زمان) به دبیرستان نخواهم رفت .

جملهٔ مقلوب :

گاه ارکان جمله مقدم ومؤخر می‌شود درین صورت آنرا جمله مقلوب گویند :

قلب بیشتر درنظم پیش می‌آیدمانند:

همی‌تاکندپیشه عادت همیکن جهان‌مرجفارا تو مرصابری‌را

ناصرخسرو

این‌دوجمله به نثر چنین می‌شود : تا جهان مرجفارا پیشه همی کند تومرصابری را عادت همی‌کن.

مثال دیگر :

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی‌که از آن چهره پرده‌برفکنم

حافظ

وگر ناید از تو نه نیك‌ونه بد روانیست برتو نه مدح‌و نه ذم

ناصرخسرو

درین‌دوبیت : (مسندالیه) جمله بعد از ارکان دیگر آمده‌است. اگر اجـزاء جمله به تـرتیب (مستقیم) نقل شود ، بـدین صورت در خواهد آمد :

غبار تنم حجاب چهرهٔ جان می‌شود ...

اگر نه نیك‌ونه بد از تو نیاید مدح وذم برتو روانیست...

گاه در نظم کمتر قلب وبهم ریختگی دیده می‌شود مانند :

بنی آدم اعضای یکدیگرند کـه در آفرینش ز یـك گوهرند

سعدی

جمله مستقیم :

جمله‌ای است که اجزاء وارکان جمله درآن‌مقلوب نشده باشد

مانند :

پیر مردی ز نزع می‌نالید　　　پیر زن صندلش همی مالید

سعدی

(ش=ضمیر متصل مفعولی=برای او)

یا : شاهنامهٔ فردوسی بزرگترین اثر ادبی ایران است .



فصل هفتم:

توابع

ارکان جمله علاوه بر وابسته‌ها تابع هائی‌هم دارند.

تابع برای توضیح متبوع خود در جمله می‌آید واز لحاظ ترکیب همان حالتی دارد که متبوع دارد.

مانند: حسن، برادر شما، مریض است.

درین جمله، (برادرشما) تابع است و (حسن) متبوع می‌باشدو هردو دارای یك حکم اند یعنی (مسندالیه).

یا: حضرت مسیح، عیسی‌بن مریم، پیامبر بود.

درین جمله: (عیسی‌بن مریم) تابع است وبدل است از: حضرت مسیح. وابسته از جهت حالت ترکیبی با تابع فرق دارد: زیرا وابسته ممکن است مضاف‌الیه باشد. درین صورت باکلمهٔ قبل از خود یعنی (مضاف) فرق دارد. اگر وابسته‌صفت باشد نیز باموصوف فرق دارد ولی

تابع چنین نیست .

تقسیم توابع : توابع به سه قسمت منقسم می‌شوند : بدل ، تاکید وعطف .

بــدل

بدل کلمه ای است که برای توضیح و بیان کلمهٔ قبل یعنی (مبدل منه) می‌آید مانند :

محمود ، برادرت ، به دبستان آمد .

انو شیروان ، کسری‌بن قباد ، عادل بود .

درین‌دو مثال : (برادرت) و (کسری‌بن قباد) هردو بدل‌می‌باشد.

توضیح:

بدل را عطف بیان هم می‌توان نامید . بدل ممکن است یکی از اجزاء مبدل منه باشد ، مانند :

حسن ، دستش ، شکست .

محمود ، اخلاقش ، پسندیده نیست .

ضمیر متصل (مضاف‌الیه) به (مبدل منه) راجع است .

تاکید

تاکید کلمه یاجمله ای است‌که برای تاکید حکم و رفع شك و توهم آورده می‌شود :

مانند : حسن ، خودش ، آمد .

درین جمله : (خودش) تاکید است برای (حسن)

ناصر خسرو گوید :

چوتو ، **خود** ، کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را

مولوی گوید :

زهی عشق ، **زهی عشق** که ماراست خدایا

چه نغزست وچه خوبست وچه زیباست خدایا !

فتادیم ، **فتادیم** ، بدان سان که نخیزیم

ندانیم ، **ندانیم** چه غوغاست خدایا !



گاهی باکلمهٔ (همه) واگر منفی باشد باکلمهٔ (هیچ) آن کلمه رامؤکد می‌کنیم مانند :

اگر شبها ، **همه** ، قدر بودی شب قدر بی قدر بودی .

سعدی

عطف

عطف یا معطوف کلمه‌ای است که بایکی از حروف عطف به کلمهٔ قبل از خود (معطوف علیه) مربوط شود .

مانند : جمشید وعلی به کتابخانه رفتند (جمشید وعلی هردو فاعل یا مسندالیه اند) .

کتاب وچتر مرا برداشتند (کتاب وچتر من هردو مفعول صریح‌اند)

هر کلمه‌ای در جمله می‌تواند معطوف داشته باشد .

از کلمات دیگری که برای عطف می‌آید (هم) است . مانند :

دیروز جمشیدآمد ، حسن هم :

درین جمله : (حسن) معطوف است .

سعدی گوید :

دیدار شد میسر و بوس وکنارهم از بخت شکر دارم وازروزگارهم

یا : «من درعجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم ودر بسیاری از سخن عرب هم» (چهار مقاله نظامی عروضی)

توضیح:

در جمله های معطوف فعل به قرینه حذف می‌شود . چنانکه در دومثال اخیر :

بوس و کنارهم (=بوس وکنارهم ، میسر شد)

از روزگارهم (=واز روزگارهم شکر دارم)

ودر بسیاری ازسخن عرب هم (=ودر بسیاری از سخن عرب هم نمی‌بینم) .

برخلاف امروز که فعل اول را حذف می‌کنند وفعل دوم یاسوم... را کامل می‌آورند ، در نثر ونظم قدیم - بویژه در سخنان سعدی - فعل جملهٔ اول کامل می‌آمده است و به قرینهٔ جملهٔ اول فعل جمله دوم یا سوم حذف می‌شده است واین امر منطقی تر می‌نماید .



فصل هشتم :

تنازع

(باب تنازع از اصطلاحات نحوی است وآن عبارت است ازاینکه دوعامل که یکی مؤکد عامل دیگری است بـر یك معمول وارد شونـد و هریك بخواهند درآن عمل کنند) (۱) .

در زبان فارسی نیز ممکن است در مثل یك اسم،فاعل دو یاچند فعل یا مفعول یامتمم چند فعل بوده باشد . مانند :

«سخنی را که گفتید درست نبود» .

درجملهٔ اول «سخنی» مفعول صریح است ؛ اما همین کلمه برای جملهٔ دوم «مسندالیه» می‌باشد .

یا : احمد آمد ، نشست ، سخن گفت ، برخاست و بیرون رفت .

درین پنج جمله یك فاعل یا نهاد (=مسندالیه) دیده می‌شود که

۱ـ فرهنگ علوم ، دکتر سید جعفر سجادی ص ۱۳۱ .

برای جملات دیگر نیز فاعل یا مسندالیه است .

یا : «مرگ چون موم نرم خواهد کرد
تن‌ها گر زسنگ و سندان است»

ادیب‌صابر

در بیت بالا ، «تن‌ها» مفعول صریح است برای جملهٔ اول و (مسندالیه) است برای جملهٔ دوم .

بدین طریق یك کلمه در جمله‌ای ممکن است (مفعول صریح) باشد و برای جملهٔ دیگر (فاعل یا مسندالیه) مانند :

۱ـ جمشید را که عاقل است ، دوست دارم .

یا : (۲) به جمشید که خوش اخلاق است ، جایزه داده اند .

۱ـ (جمشید) درجملـهٔ اول (مسندالیه) ودر جملهٔ دوم (مفعول صریح) است .

۲ـ (جمشید) در جملـهٔ اول (مسندالیه) و در جملـهٔ دوم (مفعول غیرصریح) یامتمم‌می‌باشد



مثالهای دیگر :

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست .

حافظ

درین مصـراع : (سخن اهل دل) از جهتی (مفعول صریح) و از جهت دیگر (مسندالیه) است .

مثال دیگر :

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی　　مگر بنای محبت که خالی از خلل است

حافظ

در مصراع اول (هر بنا) مفعول صریح است برای فعل متعدی (می‌بینی) و (مسندالیه) است برای (مسندورابطه) (خلل‌پذیر بود) .



فصل نهم:

روش تجزیه وترکیب

منظور از تجزیه شناختن کلمات است از جهت «صرف» یعنی دگر گونیهای کلمه، بدون در نظر گرفتن موقع و مقام آن کلمه درجمله. مقصود از ترکیب شناختن مقام وحالتی است که کلمه در جمله پیداکرده است:

الف - بنابرین اگر کلمه **«اسم»** است. باید تعیین شود که آیا:

اسم عام است یا خاص؟
ذات است یا معنی؟
معرفه است یا نکره؟
مفرد است یا جمع؟
بسیط است یا مرکب؟
جامد است یا مشتق؟

(اگر **اسم جمع** باشد مانند: گله، رمه، لشکر و سپاه و غیره

باید یاد آوری شود) .

ب اگر کلمه صفت است ، باید تعیین شود : آیا : **صفت مطلق است یا صفت اشاره‌ای یا عددی یا پرسشی یا مبهم ؟**

و آیا **صفت سماعی است یا قیاسی ؟**

و اگر قیاسی است کدام نوع است ؟ **صفت فاعلی یا صفت مفعولی یا نسبی یا تفضیلی یا عالی و یا مرکب .**

واگر ترکیبی است کیفیت ترکیب روشن شود .

ج ـ اگر کلمه از **کنایات** است باید تعیین شود چه نوع است ؟

ضمیر شخصی متصل است یا منفصل ؟

آیا ضمیر مشترك است ؟

آیا ضمیر اختصاصی است ؟

آیا از ضمایر اشاره است ؟

از ضمایر موصولی (موصولات) است؟

آیا از ضمایر پرسشی است ؟

آیا **از ضمایر مبهم** است؟ واز کدام نوع میباشد ؟

د ـ اگر کلمه «**فعل**» است باید شخص آن و صیغهٔ آن تعیین شود .

باید زمان فعل معین شود (**ماضی** و انواع آن **مضارع** ، **امر** ، **نهی** ، **مستقبل** ، **فعل دعائی**)

اگر فعل ماضی است ، نوع آن تعیین شود (ماضی **مطلق است یا استمراری** ، **نقلی** ؟ **بعید** ؟ **یا التزامی**)

اگر مضارع است تعیین شود **(مضارع اخباری) یا (التزامی) است ؟**

وجه فعل تعیین شود : **(وجه اخباری ، التزامی ، شرطی ، امری ، وصفی ، مصدری)** : کدامیك از آنهاست ؟

اگر فعل منفی (=سلبی) یامثبت (ایجابی) است تعیین شود .
اگر فعل (لازم) یا (متعدی) یا (ذووجهین) است تعیین شود.
اگر معلوم یا مجهول است معین شود .
اگر فعلی بسیط یا مرکب است تعیین شود
اگر فعل ناقص است یا فعل ربطی یا فعل معین باید مشخص شود .

ه - اگر کلمه (قید) است باید : تعیین شود .
قیدمختص است یا قیدمشترك ؟
معلوم شود کدام نوع از انواع قیود است .
و - اگر کلمه از «حروف اضافه» است باید تعیین شود .
«حرف اضافه» بسیط است یا مرکب .
ز - اگر کلمه از «حروف ربط» است .
باید بسیط ومرکب بودن آن تعیین شود ؛
و بویژه در کلماتی که با حروف اضافه گاه مشترك اند دقت شود .
ح - اگر از اصوات (=شبه‌جمله) است تعیین شود .
و مشخص گردد که آیا نماینده کدام یك از تاثرات درونی می‌باشد.
ط - اگر پساوند یا پیشاوند یا میانوند در کلمه دیده می‌شود نوع آنها معین گردد .
وسرانجام نوع کلمه از جهت ترکیبی مشخص شود . و صورت ترکیبی

آن به اجزا تقسیم شود وهمچنین مباحث دیگر ...

روش ترکیب (نحو)

چون ترکیب یا (نحو) متوجه حالت و وضعی است که کلمه در جمله دارد بنابرین باید :

الف ـ معلوم گردد آیا آن کلمه **حالت فاعلی** یا **(مسندالیهی)** دارد ؟

آیا حالت **مفعولی (مفعول صریح یاغیرصریح)** دارد ؟

آیا حالت **مضاف‌الیهی** دارد ؟

آیا حالت **منادا** دارد ؟

آیا حالت **مسندی** دارد ؟ یا **تمیز یا عطف** یا ...

ب ـ تعداد فعلها و نوع آنها از جهت (**عام و خاص** یا ناقص و تام) تعیین شود .

چون بتعداد افعال جمله خواهیم داشت باید شمارهٔ جملات تعیین شود وحدود وارکان آن مشخص گردد .

ج ـ انواع جملات باید تعیین شود .

اگر جمله (مقلوب) است صورت (مستقیم) آن بدست داده شود: پس از بدست آمدن نظم کامل عبارت یا جمله ، (مسندالیه‌ها) یا (فاعل ها) و (مفعولها) وانواع آنها مشخص شود و یا (مسندالیه) و (مسند) و

(رابطه) تعیین‌گردد .

اگر فعل ناقص است باید متمم را معین کرد .

جمله‌های **کامل**،**مکمل** ، **ناقص** و**یا معترضه** باید مشخص‌شود.

سپس جمله را باید ازجهت : **خبری** ، **پرسشی** ،**امری**،**تعجبی** تعیین کرد و همچنین انواع دیگر .

نمونه ۱

زکار بسته میندیش‌و دل شکسته‌مدار

که آب چشمه حیوان درون‌تاریکی‌است

این بیت شامل سه جمله است .

کلمات	تجزیه	ترکیب
ز	مخفف (از) حرف اضافه ـ بسیط	
کار	اسم ـ مفرد ـ معنی ـ عام ـ معرفه . بسیط ـ جامد ـ (موصوف)	مفعول غیرصریح (باواسطه)
بسته	صفت مفعولی (از مصدر : بستن) بسیط .	
میندیش	فعل ، نهی ، دوم شخص مفرد . از مصدر (اندیشیدن)	فعل وفاعل (= تو) یا (مسندالیه)

و حرف ربط

دل اسم، معنی، مفرد، عام، معرفه
بسیط، جامد مفعول صریح

[را] حرف نشانهٔ (را) علامت مفعول صریح
حذف شده است

شکسته صفت مفعولی (از مصدر شکستن) بسیط متمم

مدار فعل، نهی، دوم، شخص مفرد.
از مصدر (داشتن) (از افعال فعل وفاعل یا
ناقص متعدی) (مسندالیه) (فاعل=تو)

که حرف ربط (معنی تعلیل دارد)=
زیرا - بدین سبب که ...

آب اسم، مفرد، ذات، عام، معرفه، بسیط
جامد - (مضاف)

چشمه اسم، مفرد، ذات. عام، معرفه،
مرکب، جامد.

حیوان اسم، مفرد، معنی، عام، معرفه، بسیط، جامد مضاف‌الیه

درون حروف اضافه

تاریکی اسم مصدر (=حاصل صدر) معنی
مفرد، معرفه، عام (=تاریك+ی=
اسم مصدر یائی) مفعول غیرصریح (مفعول باواسطه)

است برابر با (هست)=وجود دارد.
فعل، مضارع اخباری، تام ـ
سوم شخص مفرد، لازم، معلوم، از مصدر(استن)=هستن
فعل (=مسند)

توضیح:
فعل (است) یا (هست) هرگاه به معنی (وجود دارد) یا (یافت می‌شود) استعمال شده باشد فعل تام خواهد بود.

نمونهٔ ۲

دانی که چه گفت زال بارستم گرد
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

مصراع اول شامل دوجمله است زیرا دوفعل دارد وپرسشی است.
مصراع دوم یك جمله وخبری است.

کلمات تجزیه(= صرف) ترکیب(نحو)

دانی دانی (= می‌دانی؟) فعل ـ زمان حال
(مضارع) متعدی، معلوم، بسیط.
دوم شخص مفرد، تام فعل وفاعل (ی =
ضمیر فاعلی)

که	حرف ربط ـ بسیط	
چه ؟	از کنایات ـ ضمیر پرسشی ـ (را = نشانهٔ مفعولی محذوف است)	مفعول صریح
گفت	فعل ماضی مطلق ، اخباری ، متعدی ، معلوم بسیط ، سوم شخص مفرد	
زال	اسم، خاص، ذات، بسیط، مفرد ، جامد ، فاعل یا (مسندالیه)	
بـا	حرف اضافهٔ ـ بسیط	
رستم	اسم ، خاص ، ذات ، بسیط ، مفرد . جامد ، (موصوف)	مفعول غیرصریح (باواسطه)
گرد	صفت ، مطلق . سماعی (جامد) بسیط	
دشمن	(صفت بجای موصوف) ، مفرد ، عام . جامد . معرفه ، ذات ، بسیط ـ (این کلمه در اصل ازدوجزء مرکب بوده است)	مفعول صریح
نتوان	فعل معین ، منفی ، بی‌شخص	
حقیر	صفت (عربی) ، مطلق ، بسیط .	متمم
و	حرف عطف	
بیچـاره	صفت ، مطلق ، مرکب (بی + چاره)	متمم
شمرد	فعل، متعدی (ناقص) معلوم ـ بوجه مصدری	فعل و فاعل

نمونه‌هائی از تستهای دستوری مخصوص کلاسهای ششم دبیرستانها

الف - حالات ترکیبی کلماتی که باحروف درشت نوشته‌شده‌است تعیین کنید

۱- تو پیدا کن **راز دل** برکسی — که **او** خود بگوید برهرکسی

۲- یکی طفل بردارد از **رخش**، بند — نیاید به صد **رستم** اندر کمند

۳- به دهقان نادان چه خوش گفت؛ **زن**

به دانش سخن گوی یا **دم مزن**

۴- بلبل از فیض گل آموخت **سخن** ورنه نبود

این‌همه قول و غزل تعبیه‌درمنقارش

۵- صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ای **دل**

جانب عشق **عزیز** است فرو مگذارش

۶- **پادشاهی** پسر به‌مکتب داد — لوح سیمینش در کنار نهاد

۷- یکی میوه داری بماند ز **من** — که بارد همی بار **او** برچمن

۸- جهاندار نامش سیاوخش کرد — بدو **چرخ گردنده** را بخش کرد

۹- نکاهد آنچه نوشته است **وعمر نفزاید**

پس این چه فایده گفتن که تا به **حشر بپای**؟

۱۰- همی میردت‌عیسی‌از لاغری تو در بند آلی که خر پروری

۱۱- گاهگاهی برادر کوچکترم را به سینما می‌برم‌اما او اصلاً میل ندارد با من شب به سینما برود زیرا از تاریکی سخت می‌ترسد .

۱۲- دوش دیدم که ملائك در میخانه زدند .
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

۱۳- هنربه چشم عداوت بزرگترعیب است
گل است سعدی ودرچشم دشمنان خاراست

۱۴-گدایی‌که بر خاطرش بندنیست به از پادشاهی که خرسند نیست

۱۵- به سوگندخوردن که‌زر مغربی است
چه حاجت؟ محك خود بگوید که چیست؟

۱۶- تو مردباش وببر باخودآنچه بتوانی
که دیگرانش به حسرت گذاشتندبه جای

۱۷- گرت به‌سایه‌در . آسایشی‌به خلق‌رسد
بهشت بردی و در سایه‌ی خدای آسای

۱۸- چه‌نیکوزده‌است‌این‌مثل برهمن بود حرمت هرکس از خویشتن

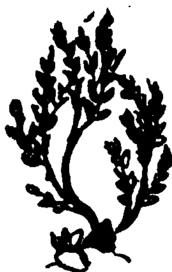
۱۹- اگر مشك‌خالص نداری مگوی ورت هست خود فاش گرددبه‌بوی



ب- درترکیبهای زیر دقت کنید: ترکیبهای اضافی و ترکیبهای وصفی را ازهم جداکنید .

۱- گل سرخ	۲- کتاب جمشید	۳- کتاب مفید
۴- انگشتری فیروزه	۵- قد سرو	۶- طبل شکم
۷- درخت‌انار	۸- شاخهٔ گل	۹- تنهٔ درخت
۱۰- باغ‌بزرگ	۱۱- درخت‌بلند	۱۲- فرش پشمین
۱۳- مقالهٔ‌مفید	۱۴- کتاب‌تاریخ	۱۵- تاریخ‌ایران
۱۶-دیوارسفید	۱۷- درخت‌میوه‌دار	۱۸-قاب سیمین

۱۹-درس جغرافیا	۲۰- کار پرثمر	۲۱- مرد هوشمند
۲۲-استاد فاضل	۲۳-دانشکده علوم	۲۴- رفیق شفیق
۲۵- یار موافق	۲٦-ارادت صادق	۲۷- صورت زیبا
۲۸- رفتار پسندیده	۲۹، کار روزانه	۳۰- برنامهٔ درس



نمونه‌هائی از تستهای چهار سؤالی کنکور

نمونهٔ ۱

قسمت اول : حالات ترکیبی کلماتی که باحروف سیاه نوشته‌شده است پیدا کنید .

گذرگاه قرآن وپنداشت **گوش** به بهتان وباطل شنیدن مکوش
(الف ـ فاعل ـ ب ـ مسندالیه ـ ج ـ مسند ـ د مفعول‌صریح)
براندیش از افتان و خیزان تب که رنجور داند **درازی شب**
(الف ـ فاعل،ب‌ـمفعول صریح،ج ـ مفعول باواسطه ، د ـ قید زمان)
دو نان چو گلیم خویش بیرون بردند گویند چه غم گرهمه‌عالم مردند
(الف ـ مفعول صریح‌ب‌ـ مسند ج‌ـ مفعول غیر صریح دـ فاعل)
عسل خوش‌کند **زندگان** را مزاج ولی درد مردن ندارد علاج
(الف‌ـ مفعول صریح،ب‌ـمضاف‌الیه ج‌ـمفعول غیرصریح، دـ قیدحالت)
مدام این‌دوچون حاجبان بردرند ز سلطان بـه سلطان خبر می‌برند
(الف‌ـمسندالیه ب ـ مسند ج‌ـ مفعول‌صریح د ـ قیدزمان)



قسمت دوم :
هرآنکست که به آزار خلق فرماید عدوی مملکت‌است**او** به کشتنش فرمای

(الف ـ فاعل ا ب ـ مسندالیه ، ج ـ مفعول صریح ، د ـ مفعول غیر صریح)

به تیغ تیز گرفتند جنگجویان ملک — تو بر و بحر گرفتی به عدل و حکمت و رای

(الف ـ مفعول صریح ، ب ـ فاعل ، ج ـ قید حالت ، د ـ مفعول باواسطه)

عجب است اگر توانم که سفر کنم ز دستت

به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد ؟

(مسندالیه ـ مفعول صریح ـ مفعول غیر صریح قید کیفیت)

کسان که در رمضان چنگ می‌شکستندی

نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند

(الف ـ مفعول صریح ، ب ـ قید حالت ، ج ـ فاعل ، د ـ مفعول غیر صریح)

به راه عقل برفتند سعدیا بسیار — که ره به عالم دیوانگان ندانستند

(الف ـ قید مقدار ، ب ـ مفعول صریح ، ج ـ منادا ، د ـ مفعول باواسطه)

بزد دست و جامه بدرید پاک — به ناخن دو رخ را همی کرد چاک

(الف ـ مفعول صریح ، ب ـ مفعول باواسطه ، ج ـ قید مقدار ، د ـ مسندالیه)



نمونهٔ ۲

قسمت اول : از چهار پاسخ داده شده صحیح کلمه‌ای را که با حروف سیاه نوشته شده انتخاب کنید .

۱ـ همان به که گیتی نبیند **کسی** چو بیند بدو در ، نماند بسی
(الف ـ مفعول باواسطه ب ـ فاعل ، ج ـ مفعول بیواسطه د ـ قید)

۲ـ غمی شد **دل بهمن** ازکار اوی چودیدآن بزرگی و دیدار اوی
(الف فاعل ب ـ مسند ج ـ مسندالیه د ، مفعول بیواسطه)

۳ـ گفت آسان گیر برخود کارها کز روی طبع
سخت میگیرد جهان بر **مردمان سخت کوش**
(الف فاعل ب ، مفعول باواسطه ج ـ قید د ، مفعول بیواسطه)

۴ـ زپهلو برون رفت **کاووس شاه** یکی تیز برگشت گرد سپاه
(الف فاعل ب مفعول باواسطه ج ، مسند د ، قید)

۵ـ **گرایدر** چنین بیگناه آمدی چرا با زره نزد شاه آمدی
(الف صفت مرکب ب ـ مسند ج ـ مسندالیه د ، قیدمکان)

۶ـ گرخضر در بحر **کشتی** راشکست صد درستی در شکست خضر هست
(الف مفعول صریح ب ـ مسندالیه ج ، مفعول غیرصریح د ، قیدحالت)

۷ـ آنکه **ناگاه** کسی گشت به چیزی نرسید
وین بتمکین وفضیلت بگذشت ازهمه چیز
(الف مسند ب ـ مسندالیه ج ، مفعول صریح د ـ قید زمان) .

نمونه ۲

قسمت‌دوم ـ حالت ترکیبی کلماتی که با حروف درشت نوشته شده است پیداکنید .

به‌گیتی بجز **پارسازن** مجوی زن بدکنش خواری آرد به روی
(الف ، فاعل ب ، مفعول صریح ج ، مسند د ، منادا)
چو سلطان عنایت کند **بابدان** کجا ماند آسایش بخردان
(الف ـ مفعول صریح ب‌ـ مفعول غیر صریح ج ، قید حالت د ، مسند)
بزرگان چوخور در حجاب‌اوفتند حسودان چو اخگر در آب اوفتند
(الف،مفعول غیر صریح ب ، فاعل ج، منادا د ، قید حالت)
پسندیده و لغز باید خصال که‌گاه آید و گه رود **جاه‌ومال**
(الف ، فاعل ، ب مفعول صریح ج،مفعول غیر صریح د ، قیدکیفیت)
سیاوش چو آمد به آتش فراز همی گفت **باداور بی‌نیاز**
(الف، مفعول‌صریح ،ب مفعول‌غیرصریح ج ، قید حالت د ، منادا)
مرا ده از این کوه آتش گذر رها کن تنم را **زبند پدر**
(الف مفعول غیرصریح ب مفعول صریح ج ، متمم د ـ منادا)
نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه در آمد پس **دود زود**
۱ـ (الف مسندالیه ب فاعل ج، مسند د ؛ مفعول صریح)
۲ـ (الف قید حالت ب قید زمان ج ، فاعل د ، متمم) .

نمونه ۳

قسمت‌اول - از چهار پاسخ داده شده صحیح کلمه ایرا که با حروف سیاه نوشته شده است انتخاب کنید .

گر نبیند بروز شب‌پره **چشم** چشمه آفتاب را چه گناه؟

«۱-مفعول باواسطه ۲-مفعول بیواسطه ۳-فاعل ٤- متمم»

ای بساسب **تیزرو** که بمرد خرك لنگ جـان بمنزل بـرد

«۱- مضاف‌الیه ۲-مسند ۳- مفعول باواسطه ۴- صفت‌فاعلی مرکب»

گفتابرو چوخاك تحمل‌کن‌ای**فقیه** یا هرچه‌خوانده ای همه‌در زیرخاك‌کن

«۱- صفت ۲-مسند ۳- منادا ۴- مضاف‌الیه»

برو کسب کن تا که **دانا** شوی چو دانا شوی زود **والا** شوی

«۱- مسندالیه ۲- مسند ۳-مفعول صریح ۴- مفعول باواسطه»

بپرس **هرچه** ندانی که ذل پرسیدن دلیل راه تو باشد به عز دانائی

«۱- مسندالیه ۲- فاعل ۳- مفعول‌صریح ۴، مفعول باواسطه»

مارِی تو ، که هرکه را ببینی بزنی یا بوم که **هرکجا** نشینی بکنی

«۱- مسند ۲، مسندالیه ۳- قیدمکان ۴- مفعول صریح»

درختی که **پیوسته** بارش خوری تحمل‌کن آن‌دم که خارش بری

«۱- مسند الیه ۲- مفعول ۳-قید مکان ۴- قید زمان»

* * *

قسمت‌دوم : درترکیبات زیر کدامیك ، ترکیب اضافی است وکدامیك ترکیب وصفی

چشم‌طمع	روی سخن	سخن‌بلیغ	دست گشاده	کتاب درسی
پای‌ارادت	ارادت‌خالص	جوی‌باریك	پتوی‌مخمل	دیوار بلند
باغ دلگشا	کلید باغ	حکایت‌دلبر	زنك‌تفریح	دیوار باغ

درای قافله بخت بلند کلام خدا خدای بزرک پیامبر بزرک
رحمت خدا خط مستقیم یار مهربان پست شهری درس فلسفه
میز تحریر

قسمت سوم - حالت ترکیبی کلماتی که با حروف سیاه نوشته شده است تعیین کنید .

توانا بود **هر که** دانا بود بدانش دل پیر برنا بود
«۱- فاعل ۲- مفعول صریح ۳- مفعول باواسطه ۴- مسندالیه»

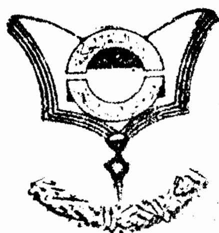
بیارید **سودابه** از دیده آب همی گفت روشن ببین آفتاب
«۱- فاعل ۲- مسندالیه ۳- قیدحالت ۴- مفعول صریح»

زبیم سپهبد گو پیلتن بلرزد همی شیر در انجمن
«۱- فاعل ۲- مفعول صریح ۲- مفعول غیر صریح ۴- قید»

سخن گر گرفتی چنین سرسری بدان گیتی افکندم **این داوری**
«۱- فاعل ۲- مفعول صریح ۳- مفعول باواسطه ۴. قید حالت»

به خونش فرو برده دندان نیش سرشته در **او** مهر خونخوارخویش»
«۱؛ مفعول صریح ۲، قید ۳ مفعول باواسطه ۴ ، فاعل «مسندالیه»





نمونهٔ ۴

سئوال امتحانات دستور زبان فارسی سال ششم ادبی دبیرستانها و داوطلبان آزاد کشور در خرداد ماه ۱۳۵۰

سئوال ۱ـ در ترکیبهای ذیل «صفت و موصوف» و «مضاف و مضاف الیه» را از هم جدا کنید (تعیین نوع اضافه لازم نیست) کتاب بهمن ، باغ سبز ، قد سرو ، درخت انگور ، ظرف مس ، ستارهٔ درخشان آب گوارا دست روزگار ۲ نمره

سئوال ۲ـ معین کنید کلمه‌های ذیل در جزء کدامیک از اقسام قیودند .

ترسان ، زود ، بالا ، پیاپی ، بی گمان ، اندك ۱/۵

سئوال ۳ـ از افعال ذیل دو جمله بسازید که هریك از آن جمله‌ها یك مفعول بی‌واسطه (صریح) و یك مفعول باواسطه (غیر صریح) داشته باشد .

برد ، خرید ۲ نمره

سئوال ٤ـ درافعال ذیل فعل لازم را از فعل متعدی جدا کرده ، از

افعال متعدی ، فعل مجهول بسازید .

ساختن ، آمدن ، رفتن ، شنیدن ، نشستن . آموختن ۳ نمره

سئوال ۵ـ درجمله‌های ذیل اقسام ماضی ومضارع را معین کنید.

برادرم از دبیرستان بازگشت ، او به دبستان میرود ، شما بدیدن ما آمده بودید ، خوبست امروز درس فارسی حاضر بکنیم ، دوست من هنوز نرفته است ، شاید خواهرم کتاب را آورده باشد ۳ نمره

سئوال ٦ـ معین کنید هریك از کلمه‌های ذیل چه نوع کلمه‌ایست؟

گردنکش ، خداداد ، جوینده ، آموخته ، شتابان ، گردش ، رفتار ، ناله ۲ نمره

سئوال ۷ـ سنت جاهلان است که چون به دلیل از خصم فرومانند سلسلهٔ خصومت بجنبانند چون آذر بت تراش که به حجت با پسر برنیامد به جنگش برخاست ، دشنامم داد ، سقطش گفتم ، گریبانم درید ، زنخدانش گرفتم درعبارت فوق حالت هریك از ضمیرها را درکلمه‌های ، جنگش دشنامم ؛ سقطش زنخدانش گفتم ، گریبانم ، معین کنید و نیز بنویسید که عبارت فوق از چند جمله ساخته شده است . ۲ نمره

سئوال ۸

سعدیا ، مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش بنکوئی نبرند

در شعر فوق به پرسشهای زیر پاسخ دهید .

۱ـ «سعدیا» چه حالتی دارد ؟ ۲ـ فاعل را در مصرع اول پیداکنید

۳ـ درمصرع دوم کدام کلمه مفعول صریح است ٤ـ مسندالیه و

مسند ورابطه را درمصرع دوم بدست آورده بنویسید ۳ نمره

سئوال ۹- دوامیر زاده در مصر بودند یکی‌علم آموخت ودیگری مال اندوخت آن علامه عصر شد واین عزیز مصر گشت .

درعبارت فوق «این» و «آن» چه کلمه ایست ؟ و دراین جمله چه حالتی دارد ؟ ۱/۵ نمره

نمونه ۵

امتحان‌دستور زبان فارسی سال ششم طبیعی و خانه‌داری دبیرستانها وداوطلبان متفرقه

باتوجه به بیت ذیل پاسخ سئوالات دستوری را دربرگ امتحانی بنویسید بارم۳نمره

(بدو گفت طوس ای فریبنده ماه ترا سوی بیشه که بنمود راه)

۱- یك صفت وموصوف در بیت پیدا کنید

۲- «که» چه نوع کلمه‌ایست ۳- بنمودچه فعلی‌است

٤- شعر از چند جمله تشکیل شده است .

٥- در جمله اول منادی را معلوم کنید .

٦- طوس چه حالتی‌دارد .

نمونه ٦

امتحان دستور زبان فارسی سال ششم طبیعی و خانه داری متفرقه کشور

با توجه به بیت ذیل؛ پاسخ دستوری را در برگ امتحانی بنویسید.

(به تیغ تیز گرفتند جنگجویان ملك
تو بر و بحر گرفتی به عدل و حکمت و رای)

۱ـ یك صفت و موصوف در بیت پیدا کنید .

۲ـ «تو» چه نوع کلمه ایست .

۳ـ گرفتی چه فعلی است .

٤ـ شعر از چند جمله تشکیل شده است .

۵ـ درجمله اول فاعل را معلوم کنید .

٦ـ برو بحر چه حالتی دارند .



نمونه ۷

امتحان دستور زبان فارسی ششم ریاضی دبیرستانها و داوطلبان متفرقه کشور شهریور ماه ۱۳۵۰

با توجه به بیت ذیل پاسخ سئوالات دستوری را در برگ امتحانی بنویسید .

بارم۳

(شنیدم که در بزم ترکان مست مریدی دف و چنگ مطرب شکست

۱ـ یك صفت وموصوف در بیت پیدا کنید .

۲ـ « در » چه نوع کلمه ایست .

۳ـ شکست چه فعلی است .

۴ـ شعر ازچند جمله تشکیل شده است .

۵ـ مرید چه حالتی دارد .

٦ـ مفعول صریح را درجملهٔ دوم معلوم کنید .

نمونه ۸

امتحان دستور زبان فارسی ششم ادبی دبیرستانها و داوطلبان متفرقه کشور خرداد ماه ۱۳۵۱

الف ـ اقسام ماضیها ومضارعها وافعال مستقبل وامـرو نهی را هر جمله های ذیل تعیین کنید . بارم ۲/۵

شاعران در ترویج زبان فارسی کوشش میکردند ـ مثل اوکمتر دانشمندی دیده‌ام ـ اورا رهبر خلق‌مینامند دانشجو بدانشگاه رفته بود. در انتظارکمك بیگانه منشین ـ کتابی مفید خواهم نوشت ـ شاید استادم باروپا برود . مهندسین‌دل‌کوهها‌را شکافتند . ممکن است آهنگ را تمام کرده‌باشد. جواهر بهگنجینه داران سپار .

* * *

ب ـ اقسام اضافات را معلوم کنید .

میز تحریر ، دشت جنون ، عصای موسی ، کمندزلف ، امیر خلف‌

بانو ، تخت عاج .

* * *

ج- باتوجه به ابیات زیر پاسخ سؤالهائی که پس از آنها آمده است بگوئید .

دوش بامن گفت پنهان کاردانی تیز هوش
وزشماپنهان نشایدداشت راز میفروش
گفت آسان گیر برخود کارهاکزروی طبع
سخت میگیرد جهان برمردمان سخت کوش
وانگهم در داد جامی کزفروغش برفلك
زهره دررقص آمدو بر بطزنان میگفت نوش

۱- فقط بگوئید کلمات(من، راز ،خود ، بر) چه نوع کلمه‌ای هستند؟
۲- در تمام ابیات ترکیبات وصفی (صفت باموصوف) را پیدا کنید .
۳- مصرع اول بیت اول جمله اسمیه (اسنادی) است یا فعلیه ، ترکیب این جمله را بنویسید (تجزیه لازم نیست) .
۴- درمصرع دوم بیت اول فعل درچه وجهی، بکار رفته است ؟
۵- عبارت (وانگهم) از چند جزء تشکیل شده است وهرجزءچه نوع کلمه ایست ؟
۶- دربیت سوم (زهره) ودر بیت دوم (کارها) چه حالتی دارند ؟

✿ ✿ ✿

د- درمصادر ذیل لازم را از متعدی جداکنید .

خوردن ،رفتن ، دیدن،دویدن، خواستن، خندیدن، گرفتن، ساختن



ه ـ درجمله های زیر نوع قید هارا معلوم کنید .

دیروز امتحان داشتم ، کورش بسیار میکوشد ، بیگمان توفیق باشما خواهد بود ـ از دیدنش خندان شدند



و ـ باتوجه باین مصرع (خورشید اگر تو روی نپوشی نهان شود) بسؤالهای زیر پاسخ دهید ۲/۵

۱ـ مصرع از دوجمله تشکیل شده است یکی ناقص و دیگری مکمل(متمم)این دو جمله را باقید ناقص ومکمل، جدااز یکدیگر بنویسید

۲ـ فاعلهای دوجمله را معلوم کنید .

۳ـ (روی) چه حالتی دارد ؟

٤ـ فعلهای دو جمله را پیداکنید وبگوئید لازمند یامتعدی .



ز ـ یك صفت فاعلی ویك صفت مفعولی و یك اسم مصدر مربوط بیك از مصادر ذیل بسازید . ۳ نمره

آلودن ، ریختن ، تافتن ، دیدن

• • •

نمونه ۹

امتحان دستور زبان فارسی سال ششم ریاضی دبیرستانها و داوطلبان متفرقه کشور خرداد ماه ۱۳۵۱

باتوجه به بیت ذیل پاسخ سؤالهای دستوری را در برگ امتحانی بنویسید.

(دل که بدجای توای دلبر جانانه بسوخت
فکر جای‌دگری باش که‌این خانه‌بسوخت) ۳ نمره

۱ـ فعل بسوخت چه زمانی است‌ودراینجالازم است‌یا متعدی.
۲ـ یك صفت وموصوف دربیت پیداکنید.
۳ـ در مصرع اول ودوم (که) بکار رفته است چه تفاوتی دارند.
٤ـ منادی‌را معلوم کنید.
۵ـ (این خانه) چه حالتی دارد.
٦ـ مصرع دوم از چند جمله‌تشکیل شده است.

نمونه ۱۰

امتحان‌دستور زبان فارسی سال ششم طبیعی و خانه‌داری دبیرستانها وداوطلبان متفرقه درشهریور ۵۱

باتوجه به بیت ذیل پاسخ سؤالهای دستوری را دربرگ امتحانی بنویسید. ۳ نمره

(مخندای نوجوان زنهار برموی سپیدما
که‌این برف پریشان برسرهربام میبارد)

۱ـ (ما ، زنهار) چه نوع کلماتی هستند
۲ـ (موی‌سپید) ترکیب اضافی است یاوصفی؟
۳ـ (میبارد) از حیث زمان چه فعلی‌است ـ بگوئید لازم است یا متعدی
۴ـ درمصرع اول منادی را معلوم کنید .
۵ـ در مصرع‌اول (موی) از نظر ترکیب چیست .
۶ـ در مصرع دوم فاعل را معلوم کنید .

نمونه ۱۱

امتحان دستور زبان‌فارسی‌ششم‌طبیعی‌وخانه‌داری‌دبیرستان و داوطلبان متفرقه در خردادماه۱۳۵۲

پاسخ سؤالهای دستوری را دربرگ امتحانی بنویسید : (باتوجه به بیت ذیل) ۳ نمره

چنین است کردار گردنده دهر　　　گهی نوش بار آوردگاه زهر

۱ـ این بیت چند جمله است ؟ جمله هارا بنویسید .
۲ـ گردنده دهر چه نوع کلمه‌ایست ؟
۳ـ گهی چه نوع قیدی است ؟
۴ـ بار آورد چه نوع فعلی است (ماضی است یا مضارع) لازم است یا متعدی؟
۵ـ درجمله اول مسندالیه ومسند ورابطه را معلوم کنید .
۶ـ کردار چه کلمه ایست ؟

نمونه ۱۲

امتحان دستور زبان‌فارسی ششم‌ادبی‌دبیرستانها وداوطلبان متفرقه کشور درشهریور ماه - ۵۲

۱- معین کنیدکلمه های ذیل درجزو کدامیك ازاقسام قیودند: ۲ نمره

چندان ، جز، ترسان ، پیاپی ، هرگز، البته ، همواره ، پنداری

۲-درکلمه‌های‌ذیل‌جامد ومشتق را ازیکدیگرجداکرده‌بنویسید ۲ نمره

پوزش ، تخت ، صدا ، پویه ، رفتار، کوه ، تابه، باغ

۳- معین کنید کلمه‌های ذیل هرکدام چه‌نوع‌کلمه ایست ؟ ۲ نمره

سخنگوی،خاك آلود،فروزان،خواستار ، کردار، بینا،رونده، نادرستی

۴- درعبارت ذیل معین‌کنید «این» و «آن» هرکدام چه کلمه‌ایست ؟ وچه حالتی دارند ۱ نمره

دوست‌ودشمن‌را ازخاطرمگذارشراین‌رفع‌کن وحق‌آن‌بگزار

۵- افعال ذیل‌را ازلحاظ زمان ؛ ونوع‌آن ، معلوم‌کنید ۱/۵ نمره

شکسته بود؛خورده است؛آمده باشد ، می‌سوزد ، می‌سوخت ، رفت

٦- از مصادر ذیل فعل امرونهی ودعا بسازید : ۱/۵

رفتن دیدن

۷- مصادر ذیل راکه لازمند به‌صورت‌متعدی‌درآورید : ۱/۵

دویدن ، گریختن ، رسیدن، گریستن ، روییدن ، خندیدن

۸- دراشعار ذیل ضمایر پیوسته یامتصل را پیداکرده و حالت هرکدام را بنویسید ٤ نمره

بدوده بگویش که این هست خرد　　دوصد گنج چونین ببایدت برد
ور ایدون که زین کار هستم گناه　　جهان آفرینم ندارد نگاه
فروبستشان زین سخن در نهفت　　زبیم سیاوش نیارند گفت
میانشان همی داوری شد دراز　　میانجی بیامد یکی سر فراز

۹- باتوجه به بیت ذیل به پرسشهای دستوری پاسخ دهید :　　۴/۵ نمره

دوستی با که شنیدی که بسر برد جهان　　حق عیان است، ولی طایفه‌ای بی بصرند

الف : دوستی، چه کلمه‌ایست ؟　　یای آن چه نوع یایی است ؟

ب : مصرع اول چند جمله است ؟ درهر جمله فاعل رامعلوم کنید

ج : (حق عیان است) چه نوع جمله ایست ؟ (کامل است یاناقص)و دراین جمله هر کلمه را ازلحاظ ترکیب معلوم کنید :

ه : مفعول بواسطه را درمصرع اول معلوم کنید

و : «ولی» چه کلمه ایست ؟

ز : طایفه ای ، یای آن چه یایی است ؟ والف قبل از «ی»، برای چه آمده است ؟



پاسخ تمرینها وتستهای دستوری

(تنها پاسخهای صحیح باعدد یا حروف نشان داده شده است به صفحه وقسمت مربوط توجه فرمائید)

ص۲۹۲- الف - ۱- مفعول‌صریح+فاعل یامسندالیه

۲- مفعول غیر صریح+مفعول غیر صریح

۳- فاعل (مسندالیه)+فعل وفاعل .

۴- مفعول صریح+مسندالیه+مفعول باواسطه

۵- منادا+مسند

۶- فاعل (مسندالیه)

۷- مفعول باواسطه+مضاف‌الیه

۸- مفعول‌صریح

۹- فاعل وفعل+فعل‌وفاعل

ص۲۹۳-۱۰- مفعول غیر صریح+مسندالیه

۱۱- قید زمان+قید نفی+قیدزمان+قیدمقدار

۱۲- قیدزمان+فاعل+مفعول صریح

۱۳- مسند+مسندالیه+مضاف الیه

۱٤- مسندالیه+مسند

۱۵- مفعول غیر صریح+فاعل

۱٦- مسندالیه+مفعول غیرصریح+فاعل+ضمیر متصل مفعولی

۱۷- فاعل+مفعول غیرصریح+مفعول صریح

۱۸- فاعل+مضاف الیه

۱۹- مفعول صریح+مفعول غیرصریح

ص۲۹۳ب - [ترکیب اضافی با الف - ترکیب وصفی با (و) مشخص شده است] .

۱- (و) ۲- (الف) ۳- (و) ٤- (الف) ۵-(الف) ٦- (الف) ۷-(الف) ۸-(الف) ۹- (الف) ۱۰- (و) ۱۱ - (و) ۱۲ - (و) ۱۳- (و) ۱٤- (الف) ۱۵- (الف) ۱٦- (و) ۱۷-(و) ۱۸- (و) ۱۹- (الف) ۲۰- (و) ۲۱- (و) ۲۲- (و) ۲۳- (الف) ۲٤ - (و) ۲۵- (و) ۲٦- (و) ۲۷ - (و) ۲۸ - (و) ۲۹ - (و) ۳۰- (الف) .

نمونهٔ ۱ ص۲۹۵ قسمت اول ، ب ، ب ، د ، ب ، د .



نمونهٔ ۱ قسمت دوم ص۲۹۵ب ،ب ، مفعول غیر صریح، ج، ج، ج

ص۲۹۷ نمونهٔ ۲ قسمت اول ۱-ب ۲-ج ۳- ب ٤- فاعل ۵ - د

٦- الف ۷- د .



نمونه ۲- قسمت ۲-ب ، ب ، ب ، الف ، ب ، الف ، ج ، ب

✿ ✿ ✿

نمونهٔ ۳ ص۲۹۹ قسمت اول ۳ ، ٤ ، ۳ ، ۲ ، ۳ ، ۳ ، ۴ .

✿ ✿ ✿

نمونه ۳ از قسمت دوم- وصفی (=و) اضافی (=۱)

۱- (۱) ۲- (۱) ۳- (و) ۴- (و) ۵- (و) ۶-(۱) ۷- (و) ۸- (و)
۹- (۱) ۱۰- (و) ۱۱- (و) ۱۲-(۱) ۱۳-(و) ۱٤-(۱) ۱۵-(۱) ۱٦-(۱)
۱۷- (و) ۱۸-(۱) ۱۹-(و) ۲۰-(و) ۲۱-(۱) ۲۲-(و) ۲۳ - (و) ۲٤ - (و)
۲۵- (۱) ۲٦-(۱) .

✿ ✿ ✿

نمونه ۳ قسمت سوم ص۳۰۰- ٤ ، ۱ ، ۱ ، ۲ ، ۳ .

* * *

نمونه ٤ ص ۳۰۱ ترکیب اضافی با (۱) و ترکیب وصفی با (و) نشان داده شده است :

ج۱- و ، ا ، ا ، ا ، و ، و ، ا ،

ج۲- حالت ، زمان ، مکان ، ترتیب ، تصدیق و تاکید ، مقدار .

ج۳- حسن **کتابرا بمدرسه** برد ، تقی **مدادی** از **بازار** خرید

ج٤- ۱- متعدی ۲-لازم ۳-متعدی ٤-لازم ۵-متعدی

ساخته شد ، شنیده خواهد شد ـ آموخته شده بود

ج۵ـ ۱ـ ماضی ساده ۲ـ مضارع اخباری ۳ـ ماضی بعید
۴ـ مضارع التزامی ۵ـ ماضی نقلی ۶ـ ماضی التزامی

ج ۶ـ فاعلی مرکب مرخم ، مفعولی مرکب مرخم ، فاعلی ، مفعولی ، حالیه ، اسم مصدر ، اسم مصدر ، اسم مصدر

ج۷ـ ضمیر متصل اضافی ، متصل مفعولی ، متصل مفعولی ، متصل اضافی ، متصل فاعلی ، متصل اضافی .

۹ جمله است .

ج۸ـ ۱ـ منادی ۲ـ مرد نکونام ۳ـ نامش ۴ـ مرده = مسندالیه ، آن = مسند ، است = رابطه .

ج۹ـ ضمیر اشاره و هردو مسندالیه می باشد .



نمونه ۵ ص۳۰۳ ـ ۱ـ فریبنده ماه ۲ـ ضمیر پرسشی ۳ـ ماضی ساده ۴ـ دوجمله ۵ـ فریبنده ماه ۶ـ فاعلی . .



نمونه ۶ـ ص۳۰۴ ـ ۱ـ تیغ تیز ۲ـ ضمیر منفصل فاعلی ۳ـ ماضی ساده ، متعدی ۴ـ دوجمله ۵ـ جنگجویان ۶ـ مفعول صریح .



نمونه ۷ ص ۳۰۴ و ۳۰۵ : ۱ـ ترکان مست ۲ـ حرف اضافه ۳ـ ماضی ساده یا مطلق ۴ـ ۲ جمله ۵ـ فاعلی ۶ـ دف و چنگ مطرب .

• •

نمونه ۸ ص ۳۰۵ ـ ج الف ، ماضی استمراری ، ماضی نقلی ، مضارع اخباری ، ماضی بعید ، نهی ، مستقبل ، مضارع التزامی ، ماضی ساده ، ماضی التزامی ، امر ؛

ج ب ـ اضافه تخصیصی ، استعاری ، ملکی ، تشبیهی ، بنوت ؛ بیانی جنسی .

ج ج ۱ـ ضمیر منفصل مفعولی ، اسم معنی ، مفعول باواسطه (ضمیر مشترك) ، حرف اضافه .

۲ـ کاردانی تیزهوش ، مردمان سخت کوش ۳ـ فعلیه (کاردانی تیز هوش = فاعل ، من = مفعول باواسطه ، گفت = فعل ؛ دوش = قیدزمان ، پنهان = قید کیفیت) .

۴ـ وجه مصدری ۵ـ (و = ربط ، آنگه = آنگاه = قیدزمان ، م = ضمیر متصل مفعولی) ۶ـ زهره = فاعل ، کارها = مفعول صریح .

ج د ـ متعدی ، لازم ، متعدی ، لازم ، متعدی ، متعدی .

ج ـ ه قیدزمان ، مقدار ، تصدیق و تاکید ، حالت .

ج و ـ اگر تو روی نپوشی (ناقص = پیرو) خورشید نهان شود (مکمل یا متمم = پایه)

۲ـ خورشید ، تو ۳ـ مفعول صریح ٤ـ متعدی ، لازم
ج ز ـ (آلاینده، آلوده ، آلایش) ، (ریزنده ، ریخته ، ریزش)
(تابنده ، تافته ، تابش) (بیننده ، دیده ، بینش)



نمونه ۹ ص۳۰۸ : ۱ـ ماضی لازم ۲ـ دلبر جانانه ۳ـ موصولی، ربطی
٤ـ دلبر جانانه ٥ـ فاعل ٦ـ دوجمله
(برای اینکه دانش آموزان عزیز در درك مطالب دستوری ورزیدگی بیشتر پیدا کنند از دادن جوابهای دیگر خود داری شد) .
(توفیق رفیقتان باد)



فهرست مطالب

